271

E/18

271

امکان که اگر داشته باشند یعنی تکلف و سؤال نکنند ولبس من احسن ثیابه و بپوشند
از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پس بیرون آید برای نماز جمعه و گفتن آن
وعلیه السکینة و حال آنکه غالب بود در وی سکون و آرام و قرار بی اضطراب
در ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فرکع پس بگذارد
نماز فان بدا له اگر رو نماید و خوش آید و در رای او فنشید یعنی نماز پیش
از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطوری که مصنف تحقیق کرده است
تحیت مسجد است
خود سنت نیز هست چنانچه بیاید و ظاهر الحدیث در عدم وجوب رکعتین
مگر آنکه از سنت مستفاد شود بقرینه احادیث دیگر والله اعلم فلم یؤذ احدا
و ایذا نکند در در آمدن صف اول نماز دیگری را به تخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صحیح
آمده و در اینجا اشارت است که اگر بی ایذا و تشویش تخطی رقاب و برخیزانیدن
کسی را از مجلس و پایمال کردن جامه کسی مانند آن دخول در صف اول
و نزدیکی امام میسر باشد بکند که افضل است ثم انصت پس خاموش گردد
اذا خرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا گزاردن نماز
و این مؤید مذهب امام ابوحنیفه است در انصات بعد از خروج امام پیش از گذشت
کانت کفارة لما بینها باشد این مذکورات با نماز کفارت هر گناهان صغیره را که در میان

این جمعه با جمعه دیگر واقع شود و در سنن ابی داود و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام
انه سمع رسول الله صلعم که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول علی المنبر یوم الجمعة
میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری
اگر بخرید و ظاهر آنست که لو بمعنی ان است یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که ردا
و ازار و قمیص و ازار باشد و در روایتی ان تتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه دارد
و مهنت
دو جامه لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته در اورد و جامه مهنت خود
بکسر المیم و فتح ها و سکون الهاء و از اصمعی انکار کسر میم نقل است یعنی خدمت یعنی
که جامهای که میپوشند در سایر ایام و در بعضی [illegible] ثابت آمده که اگر بحضرت
دو برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر بی
بنیت
جامه زاید بر حاجت برای مصلحتی که عاید بکمال دینی گردد و نگاه دارد مخل زهد
و لهذا ائمه زاد در ثواب مهنه مکروه داشته اند صحبت پانزدهم استحباب
خوشبوی
تجمیر مسجد است یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادتست و اصل مراد
گردانیدن مسجد است بهر بوی خوش که باشد از جهة حضور ملایکه و اجتماع رجال
نزد ذی خوشبو نقل است از ... و لهذا در مجالس فکر این را مستحسن داشته اند
عنبت
و نیز برای دفع بوها ناخوش که از جامها و عرقها مردم آید چنانکه در سنیت را

و غسل و تطیب و تنظیف گفته اند و امیر المومنین عمر رضی الله عنه هر روز جمعه سفر نبود
که مسجد را تجمیر میکرد و نیز خاصیت نماز دهم اینکه انشا سفر و اختیار آن در روز جمعه بعد از
دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسی که جمعه بر وی لازم است
مجنون ص
که حر ذکر بالغ مقیم غیر مریض اعمی و اعرج و مسجون باشد و اینمذهب اکثر اهل علما است
272
و اما نزد امام ابو حنیفه روا است از جهة تحقیق ضرورت در استعجال بفوت
272
رفقت و مرافقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب ادای
نزد ایشان جزو مقارن اداست نه اول وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت
اخر وقت است و چون اخر وقت مسافر است جمعه بر وی واجب نبود ولیکن
چون اختیار سفر درین وقت باعث اعراض و تغافل از طاعت است با وجود
ورود وعید بعدم برکت و خذلان بی کراهتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه نقل
میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت است و اما مذهب غیر آنست که سفر
در روز جمعه اگر پیش از وقت زوال در وقت صبح بود حرام است بحدیثی
که دار قطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من سافر من دار اقامة
یوم الجمعة سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة [illegible] میکنند
و فرشتگان ازو لا یصحب فی سفره که مصحوب کسب و اعانت الهی نشود درین سفر
11

گویا که اشارتست بقول ماثور که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة
فی الاهل وقال و گفت و در روایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعه
حین سافرت کند روز جمعه دعا علیه النهار دعا میکنند بر وی روز جمعه یا بر روز
ان لا یعان علی حاجته که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن
حاجتی که درین سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و مصحوب و برکت کرده نشود
آنکس در سفرش و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر رضی الله عنه بروایت عبدالرزاق
و ابن ابی شیبه آورده که جمعه صبح نمیکنند از سفر حاضر نشوند و قومی یا خاصیت مقدم
هر که پیاده بنماز جمعه برود بهر یک گام ثواب یکساله روزه یابد و در مسند امام احمد
و مسند عبدالرزاق و جامع ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و از ابن ماجه
از اوس بن اوس آمده است من غسل و اغتسل بتشدید و تخفیف هر دو آمده یعنی
تغسیل غسل داد او ما غیری را یعنی باعث شد ما او را بر غسل کنایتست از جماع
امراة است که موجب بر کثرت شهوت و تسکین باطن است بعضی بتخفیف گفته اند کثر
گفته اند که غسل رأسه بالخطمی و غیره و اغتسل یوم الجمعه و غسل کرد در روز جمعه و بکر
بتشدید بیاید بنماز به سرعت در اول وقت و ابتکر یعنی دریافت اول
خطبه را و باکور در بعضی روایات زیادت و مشی ولم یرکب آمده

و دنا من الامام و نزدیک نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید
ولم یلغ روایة و استمع ولم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها بشد مر او را اجر کاملی
که بزند صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یکسال و ذلك علی الله یسیر
و دادن ثواب صیام نهار و قیام لیل یکساله در مقابله آمدن جمعه این صفت
اگرچه عمل قلیل است آسان است بر خدا و فضل و عطای او را نهایتی نیست و
در فضل مشی بسوی مسجد برای نماز مطلق احادیث واقع شده به هر خطوه که
زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود و یک خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود
بخطوه دیگر سیئه و بر آینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج و برای صلوة
ضحی اجر عمره است و انتظار نشست بر پا بر او بندگان را در نماز یکی بمسجد شود تا تمام
بروز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل و صیام نهار سنه از خصوصیات مشی یاد جمعه است
خاصیت دیگر هم آنکه این روز عید است سلمان رضی الله عنه روایت کرده که
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا گفت اتدری یا یوم الجمعة یا ابا و دری یا ابا سلمان
که چه چیزست و چه صفات و فضایل دارد روز جمعه قلت لعلهم هو الیوم الذی
روز جمعه روزیست که جمع الله فیه اباکم جمع کرده است در وی ... در وی
آفرینش پدر تو و مبادی را که آدم علیه السلام است سلمان ایقدر یکی از صفات روز جمعه

که شنیده است بیان کرد و قال گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که من از دری ان کلمن من شنیدیم

و حجه شنیده ام که یا یوم الجمعه چه چیزست صفات وی زجمه لا یتطهر الرجل طهارت

کند مرد و بخس طهور ولیس بینه کند و چنانکه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعه که

باید در مسجد برای نماز جمعه بنشیند پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی

یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفاره مگر آنکه باشد

آن نماز با این اعمال مذکوره کفاره تمام گناهان که واقع شوند میانه وی و میان الجمعة

المقبله میان وی و میان جمعه آینده سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را

از بیان طهارت تا آخر روایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت

کفارة لما قبلها من الجمعة و احادیث بسیار در بعض لیکن بالفاظ مختلفه وارد است

چنانکه احمد و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ابو هریره آورده و از غیر آن

از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه

وضو تا وضوی دیگر و از هر نماز تا نماز دیگر و از رمضان تا رمضان دیگر مکفر سیئات مرتکبان او که

میان هر دو از اینها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده مگر آنکه این را خاصیت روز

جمعه دارند نماز جمعه خاصه چنانکه بعض دلالت بر آن [illegible] نیست که هیچ روزی

دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث ناظر بر نماز جمعه است [illegible] گویند این خاصیت

الجمعه

رمضان

243

بروز جمعه ست با این اعمالی که در دست یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال

که در شان او در تشریع خاصیت کفارهٔ ذنوب وارد و یافته الا جمعه فافهم

خاصیت نوزدهم آنکه دوزخ را در زمین روز تابش میدهند الا روز جمعه

از آن روز که از فضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانکه آمده است که

ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را

و اشتغال بوظایف و اوراد جمیع عبادات و طاعات درین روز زیادت

از سایر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت

چنانست که بسیاری از اهل فجور و متوغلان در ایام دیگر در روز جمعه

دست جمعی بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند این یعنی زیادت طاعت و قلت

معاصی همانا معنی حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمیدهند یعنی چون معاصی

و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تاب دادن و گرم ساختن وی میشود

قلت و ندرت آن از آنکه نیست از عدم آن ساختن این تاویلی و مناسبتی

که در بیان معنی حدیث کرده و الا حقیقت همانست که آتش دوزخ را درین روز

تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را سبب میکند در خارج

سبب ساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب خاصیتی دیگر

علاحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و علاقه که مذکور شد والله اعلم حاجت جستیم

آنکه درین روز ساعت اجابت است و هر بنده که درین ساعت حاجتی بخواهد قبول

کرده شود مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن و نسایی ثابت است

ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه

و مسلم قال و در روایتی اشارت بید کرده یقللها و بعضی قال نیز اشارت است و قول سند با عضا

بعضی اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد

بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال برجله اشارت کرد بپای خود و بعضی اشارات

کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و بعضی رد و قول

ساعتی خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلافست بر

بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول صلی الله علیه و سلم یا بعد رفتن آنحضرت

ازین عالم مرفوع شد و وجود و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان حضرت رسالت بود

و این قول را عبد البر از قومی نقل کرده و تزییف نموده است و قاضی عیاض مالکی

گفته نیست که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که تو

میگویند که آن ساعت که در جمعه مستجاب بود در روی دعا برداشته شد ابو هریره گفت

دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود است الان و در هر روز جمعه و ساعات

۲۴۲

بیکوید که اگر مراد قایل اینست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته گرفته شد

علم الله از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة

مردود است این زعم بر قایلش قول ردم و آن صحیح است که چنانچه در صحیح زمان

آنحضرت بود همچنان در هر وقت نیز باقیست پس بعض گویند که موجودست در جمعه

از هر سال نه در هر جمعه از هر هفته چنانچه کعب احبار مر ابو هریره را گفت ولیکن چون

ابو هریره بر وی رد کرد وی ازان رجوع نمود و این قول باطل و مندفع شد

پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است ولیکن در تعیین وقت او اختلافست

که در وقت معین است از روز جمعه یا از اوقات مبهم است در اینجا نیز دو قول است

یکی آنکه انتقال ساعت در ایجا دو قول است یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند

و در دو جمعه نظیر شب قدر در عشر اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است

ابن خزیمه و حاکم باسناد ذکر دارند از ابی سلمه گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت

جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود دانانیده شدم از آن ساعت

پس فراموشش کردانیده شدم آنرا چنانچه فراموش کردانیده شدم شب قدر را

زنهار گفت بعضی جستجوی در این باب رسیده چنانکه کعب احبار مکیف واکر یکی قسمت کند

جمعه را صاحب سعد و هر اینه بیابد آن ساعت را نمی در یک جمعه از اول روز

بر بعد از آنکه تا وقت معین دیگر و جمعه دور ثالث از نوبت تا وقت دیگر تا

برسد بآخر نهار و مستوعب شود تمامه نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را

اگر تمام مجموعه متصل بدعا مشغول بود چنانچه از ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت

در دیگر روز تمام آسانست نیز این ساعت را دریابد و لیکن آنچه کعب احبار گفته

آسان ترست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی غیبت که گفته اند

مستحب است اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه شاید که مصادف ساعت

اجابت افتد و حکمت در مقتضای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر

و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد و طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد

قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز جمعه دیگر

گاهی در اول روز می باشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات

این روز را این خاصیت می بخشند و در این روز البته آنچنان ساعت پیدا

میشود و لازم نیست و آن خاصیت معین را نه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته

که این اشبه اقوال است و جزم کرده اند ابن عساکر و غیر او و محب

طبری گفته اظهر همان است و ترجیح داده آنچه از کعب احبار بتقسیم ساعات جمعه

در یافت آن ساعت نقل کرده اند فایده نکند و بدانکه جزم در یافت آن ساعت

مگر قول حسن بن عمر که تمام روز متصل مشغول باشند و کسانیکه میگویند که آن معین است اختلاف
کرده اند در بیان آن بر یازده قول اکثر بیازده ازان قول اول از ابو هریره
و روایتست که آن ساعت بعد از طلوع فجرست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصرست
تا غروب و جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشانست این را از ابو هریره
روایت کرده اند و لیث که از رواة این اثرست ضعیفست و اینجا قولی دیگر آنست
که از طلوع فجر تا طلوع شمس است نیز یاد داشت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را
از ابو هریره هم از طریق که لیث دران داخل است روایت کرده و طریق
.. و عیاض و قرطبی و غیرهم آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین طلوع
فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز در ضعف شبیه روایت اول است
و در حقیقت این اختلاف نیز روایت از اسباب ضعف است که مشعر است بنوعی
از تذبذب و اضطراب و از ابو هریره تردد میان این دو وقت دو وقت
نزول امام از منبر تا تکبیر احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت
اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و منقول از حسن بصری
و ابو العالیه منقول است روایت کرد عبد الرزاق که حسن آنرا از زوال
شمس میگفت و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده و در روایت

کرده ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را
روز جمعه در وقت زوال و بود مأخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت
وقت اجتماع ملائکه است ابتدای دخول وقت جمعه و ابتداء اذان و مانند آن است
قول سیوم آنکه هست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عایشه رضی الله عنها
مرویست ابن المنذر از عایشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز عرفه است
که گشاده میشود درروی درهای آسمان و درروی ساعتیست که سوال نکند
درروی بنده از پروردگار تعالی چیزی مگر آنکه میدهد اورا گفتند کدام ساعت است
آن ای ام المومنین گفت وقتی که اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این غیر قول
سابق است چه گاهی باشد که اذان متاخر شود از زوال قول چهارم ساعتی است
که امام بر منبر نشیند تا آن زمانی که از نماز فارغ شود مسلم و ابوداود این را از خطبه
ابوبرده بن ابوموسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که
شنیدی تو از پدر خود در ساعه جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم
رسول خدا را که صلی الله علیه وسلم که میگفت ساعه جمعه که مستجاب است درروی دعا میان
جلوس امام است بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آنست که نماز جمعه بگذارند
ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعا

277

روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت است یا رسول الله فرمود وقتی که

میشود تا تمام آن و کثیر بن عبدالله را ضعیف می پندارند در روایت بیهقی این قول را

در شعب الایمان روایت کرده بهمین وجه بلفظ ما بین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی

الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابی بردة و در اسناد وی قوی است و در

روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا کرد برکت

او را و مسح کرد سر او را و این قول را از ابن سیرین نیز روایت کرده اند قول

ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر این را از

ابی السوار عدوی حکایت کرده من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوة و ابن الصباغ

بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار

یک گز شود روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر

رضی الله عنه که زن وی سوال کرد او را از ساعت جمعه در جواب داد وی با این کلام قول هشتم

از وقت عصر تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس

موقوفا و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابونعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی

از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعت است از روز و این قول

اکثر صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم

باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعا و روایت کرد او را مالک و ابن خزیمه و ابن
حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم آنکه از نشست
که امام بر منبر آید تا فراغ وی از نماز این جز بیان را از شعبی و ابو برده بن ابی موسی
آورده و گفت ابن عمر استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم از آخر روز جمعه
صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعا در آخر
بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث
و در اسناد این حدیث ضعیفی هست و در اتصال وی سخن هست و علی بن ابی طلحه که از ابو هریره
روایت کرده گفته‌اند که وی از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث ساعات
دو احتمال دارد یا آنکه آخر ساعت ثالثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود
کذا قیل و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل کرده‌اند و هو الاظهر این یازده قول است
که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتیست که
اذان گوید موذن برای نماز بامداد و ذکر کرد این را [illegible]
کرده تخریج آن از ابن ابی شیبه از ... قول سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرح
قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال

278

تا گشتن سایه بنصف ذراع حکاه المحب الطبري في الاحکام و قبله الزکي المنذري
ششم تا دهم بعد از زوال و دیگر تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبي
والنووي هفتم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضي ابو الطیب الطبري
هشتم از زوال تا غروب شمس حکاه الروماني عن الحسن و ذکره بعض المتأخرین
في شرح البخاري نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد آن را احمد بن زنجویه
در کتاب ترغیب از حسن بصري و گفته که وی بر دی گذشت که جمعی غنوده در وقت
پس تنبه کردم و را چشم تا پس خروج امام با اقامت نماز این نیز منقول است
از حسن بصري و از بعض تابعین شام بیست و یکم از انگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن
یعني از وقت اذان اول جمعه که وقت سعي جمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را
از شعبي روایت کرده و حمید بن زنجویه و بغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده
بیست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند
این قول را بیهقی در مدخل از عوف بن مالک اشجعي صحابي بیست و سوم نزد اذان و نزد
امام و اقامت روایت کرده این را ابن ابي شیبه و ابن المنذر از ابي امامه
بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را سعید
از ابن عبد الله بن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست و پنجم تا ... از خطیب منبر

وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیا است ششم نزد جلوس امام بر منبر اذان خطیب

حکایت کرده است ابن راطبی از بعضی شراح مصابیح هفتم نزد نزول امام از منبر

روایت کرده این ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده

و تعبیر کرده از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة هشتم نزد

قیام ناس و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده

و طبرانی از وی مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف نهم ساعتی که پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم در وی نماز گزارد چه نماز جمعه افضل صلوات است روز جمعه و وقتی

که آنحضرت گزارده افضل اوقات و هر چه پیش از وی است از اذان و خطبه و غیر

وسایل است و مقصود نماز جمعه است دهم در نماز عصر است یازدهم بعد از عصر است دوازدهم بعد از

عصر تا آخر وقت مستحب است سیزدهم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی غایب شده باشد

و نصف وی ظاهر بجا روایت کرده طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل [illegible]

در سنت و فضایل اوقات از طریق زید بن علی ابن الحسین بن [illegible] صلوات الله علیهم

که نصرت کرده مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حدیث کرد مرا

فاطمه گفت پرسیدم از آنحضرت که کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود

آید نصف قرص از برای غروب پس بود فاطمه که میگفت روز جمعه غلام خود را که نام او

279

اقبال
زید بود با نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده شد فاطمه بدان
میکرد برای دعا تا آنکه غایب شد آفتاب و در بعضی روایات اینجا کسرست
که معلوم نیست حال او و این اقوال است که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری بنقل
نموده و نسبت آن بقایلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و دفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال
و ترجیح آن بعضی از آن فرموده که این اقوال بحیثیتی نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف
باشند بلکه بسیاری از آن بحیثیتی است که متحد است با غیر خود و نیست مراد و در اکثر آنها
در تعیین نموده شده
که منسوب و شامل است تمام آن وقت را بلکه وقت معین در بیان آنست که جزئی
از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث تقللها و در حدیث دیگر وهی
ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فی
ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند و دوری پس ابتدا مظنه آن ابتدا
نهار
خطبه شد و انتهای آن صلوة مثلاً و بسیاری از قایلان تعیین کرده اند آنچه خود
یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آثار و امارات
اجابت و در آن بقیاس و اجتهاد خود باین تقریر تعلیل حق با هدایت منشار و اختلاف
امام را نیست
قطعا و از جمله احدی این اقوال مذکوره دو قول است اول آنکه از جلوس

بر منبر با تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که صحیح است

و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هی ما بین ان یجلس

الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه از بعد

عصر است ظاهر عبارت مشعر سوم است که مراد قول سیم باشد که از عصر است تا وقت

غروب آفتاب ولکن مراد قول نهم است که آخر ساعتیست از روز و زیرا که بعد عصر

کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابی موسی و عبد الله بن سلام است و قول عبد

بن سلام آخر ساعت از ساعات نهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا

نیز میگوید و تمامه او له که در ارجحیت قول اخیر ازین دو قول میگوید صریح است

درین و هر چه [illegible] ورای این دو قول است یا موافق است مر هر دو را یا بیکی را

و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول است و هر چه ازین دو قول است

یا ضعیف الاسناد است یا موقوف که استناد کرده قایل آن باجتهاد خود نی

سماع و توقیف و معارض نمیشود این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آنحضرت

فراموش کردانیده شدم آن ساعت را بعد از آنکه دانانیده شده بودم آنرا چه احتمال

دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین قول باشد و باز اعلام شده باشد مختلف

که ازین دو قول کدام راجح است بیهقی و جماعه از علما قول اول را ترجیح کرده اند بعضی

۲۴۲

گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح و جیدترین چیزیست درین باب و قرطبی

گفت این حدیث نص و صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب

غیر وی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوعست

و در صحت و در یکی از صحیحین است و طایفه دیگر بترجیح قول عبد الله بن سلام رفته اند 281

ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث برین جانبست و ابن عبد البر گوید که اثبت

چیزی درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر ائمه آنرا ترجیح کرده اند و فقها 280

تنصیص کرده بر آن و اگر چه حدیث ابی موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن

در اتصال اسناد وی مقال است و این از جمله آن مواضعیست که در بعضی احادیث

مسلم احیانا وقوع یافته و بعضی از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه

گذشت و بعض نیز برین جانبست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوالست دلیل این حدیث

صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه

ایاه و بیان بعد العصر درین حدیث بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد

که متصل بعصر باشد و لهذا این را قول بعیده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر

نص بین و صریح آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته و در سنن

ابو داود و نسائی از جابر رضی الله عنه روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

وهو يوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعتست فيها ساعة
درین دوازده ساعت ساعتیست که لا يوجد مسلم که با قیه نشود مسلمانی سأل الله
فيها شيئا سوال کند خدا تعالی را در ان ساعت چیزی الا اعطاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی
آن چیز را آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر
ساعت از روز بعد از عصر و ظهر در سنن سعید بن منصور وغيره باسناد صحيح تا ابی سلمه
بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین این ساعت بحث کردند
و از مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد در آنکه آن ساعت آخر ساعت است
از روز و في سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام قال گفت قلت و رسول الله
جالس گفتم و حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود انا لنجد في كتاب الله
ما کرده اهل کتاب می یابیم در توریت في الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی است
لا يوافقها عبد مومن يصلي نیابد او را بنده مومن که نماز میگذارد و يسأل الله عز و جل فيها
شيئا الا وقضى له حاجته گفت عبد الله بن سلام فاشار الي رسول الله قال م
او بعض ساعة پس اشارت کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب من اشارتی که
مفهوم من ازوی که مقصود آنحضرت اینست که بپرسد که آیا ساعت یا بعض
ساعة غرض قلیل آن ساعت فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة پس گفتم

راست گفتی در پرسیدم یا رسول الله که اما بعض ساعت گفتی آنست ساعتی چه گفتم
کدام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
آخر ساعتی است از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که
کدام آن ساعت بعد از عصر است در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی
بنده مومن او در حالی که نماز میکند و آن ساعت در وقت نماز نیست پس سوال کردم و قلت
گفتم انها این ساعت آخر گشته ما غه صلوة نیست ساعت نماز قال بلی گفت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن ساعت نماز است ان العبد المومن زیرا که بنده مومن
اذا صلی چون یکبار بگذارد نماز ثم جلس پس بنشست در جای نماز خود لا یجلسه الا الصلوة
نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کار دیگر نه نشست الا برای محض انتظار نماز فهو
فی الصلوة پس آنکس گویا در نماز است اگرچه نماز نمیکند این حکایت منقول است که عبد الله
مسند الامام احمد بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی
عن ابی هریرة قال گفت ابو هریره قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
لای شیء سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فیها طبعت طینة
ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است
وفیها الصعقة والبعثة وفیها البطشة و در رویت صعقه و بعثه و بطشه معانی

این الفاظ گذشته است و فی آخر ثلث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها استجیب له پوشیده نماند که باین حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز بسوان کرد زیرا که آخر سه ساعت اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کردم و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده چنانکه سابقا در دوم آن حاصل ترجیح اقوال این دو قول آمد و در ترجیح یکی ازین دو بر دیگری اختلاف ماند در فتح الباری که صاحب الهدی مسلک دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور و ترجیح یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را با احتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر بدیگری گویا یکبار وحی آمد که درجه این ساعت اجابت است و بار دیگر چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر است که گفت می باید درین دو وقت بدعا مشغول باشند و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق بر اقوال سلف ما را که در یکی اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت و هر دعا است به شرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد و مصلی و مقدم میشود و بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف جمع نشود و جواب داده اند

282

282

احتمال آنکه ساعت اجابت متعدد باشد بقول هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت

فائده

نیز گفته اند و مانا که گردانیدن وقت متعدد را مظنهٔ ساعت اجابت است اگرچه

آن ساعت خفیه نیست و احتمال دارد که تعبیر کرده شده از خاتمه وقت پس تقدیر چنین

باشد وقت جمعه در خطبه یا صبح و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جملهٔ احوال اجابت باشد

نه از اوقات آن فلیفهم خاصیت دویم آنکه صدقه را در این روز مزیت است بر صدقه

سایر ایام بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد در این روز چنانکه ثابت است

در ترمذی از انس بن مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

که کدام صدقه افضلتر است فرمود صدقه در رمضان و اطلاق این حدیث منافات

از این دو حدیث را — دارد با اطلاق حدیث افضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنند یکی ازین حدیث را

بدیگری یا هر کدام را بقرینهٔ دیگر تا ثابت شود افضل صدقه روز جمعه است در رمضان

با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و صدقة

بن موسی که یکی از رواة این حدیث است چندان قوی نیست نزد محدثان

خاصیت سوم آنکه روز جمعه مخصوص است به نماز جمعه که مقرون بخطبه است

و جمعه مخصوص است به شرائط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط اقامت

در آید — نه همه آنکه دو طایفه شود و استیطان اگر چه نیت اقامت بکنند زیرا که چون از وطن اصلی

نیت اقامت مقیم کرد و وجه دیگر قراءت اگرچه صلوة نهار است و صلوة النهار عجماء

دیگران از شرائط جمعه وجوبا و اداء که معلوم است خاصیت شب سیوم آنکه روز جمعه

روزیست مستحب و مختار از برای تفرغ و تخلص مر عبادات را و تخلی و ترک اشتغال

دنیویه از بیع و شرا است و در سائر ایام در فضل دعا و عبادت چون ماه مبارک رمضان است بر

بر سائر شهور در عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان

علی الشهور رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص است بعبادات و آداب

خوب مثل نماز خطبه و مستحبه مثل غسل و تطیب و تنظیف و غیر آن چنانچه رمضان

نیز مخصوص است بعبادات واجبه و مستحبه و چنانکه هر اهل ملتی را روزی است معین

خانه مثل شنبه یهود و یکشنبه نصاری را که در آن روز مر عبادت واجبه و مستحبه

متفرغ شوند و از اشتغال دنیوی تخلی و تجرد شوند روز جمعه این امت مرحومه

معصومه را از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب

معین شده چنانچه رمضان در میان ماهها چون روز جمعه است تشبیه داد

در رمضان نمونه شب قدر را نیز پیدا کرد و گفت در ساعات اجابت در

روز ماند شب قدر است در ماه رمضان در دور و دا انوار رحمت و ...

و ابهام تعسر در یافت آن و از نتیجه که این روز در فضل ... دارد ایام

282

و استغفار

هفته در اشتمال بر عبادات چنانچه رمضان علما می گویند که هر که جمعه ویرا حاصل آید

بعبادات و آداب و لطایف آن فایز گردد و از آثام و مخالفات سلامت

یابد جمیع هفته ویرا حاصل آید و انوار و برکات که درین ایام روز تحصیل کرده

بتمام هفته شامل گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات مکفر گردد

283 و در سنن الدارقطنی عن عائشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان

283 سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان ویرا حاصل آید بتوفیق صیام و قیام

و کسب خیرات بهیئت مشهور ویرا حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد توفیق

و خیر و همچنین بمثل این گفته اند هر که حج بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا

او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق که در حج اجتناب از آن فرموده اند

سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا بسلامت و برکت حاصل گردد و این باعتبار

صلاح حال در روز آدینه میزان و مقیاس و مدار سلامت حال هفته است

و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت سیوم و چهارم

آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عیدیست در سال چنانچه احادیث آن گذشت

و استماع است و عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی مشتمل است بر نماز و عید اضحی بر قربانی

و عید الفطر مشتمل بر صدقه و روز جمعه مشتمل است بر صلوة و حج جماعت نه تکبیر و تعجیل و رفتن

مسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قایم مقام آن گردانید و در حدیث صحیح بخاری

و مسلم است من راح في الساعة الأولى یعنی کسی که برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین فکأنما

قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح في الساعة الثانیة فکأنما قرب

بقرة کسی که برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح في الساعة الثالثة

فکأنما قرب کبشا گویا که قربان کرد گوسپند را و من راح في الساعة الرابعة فکأنما قرب

دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجه را و من راح في الساعة الخامسة فکأنما قرب بیضة پس

و این جز و صدر حدیث است و ترک بعض آن از جهت ظاهر نداند و ذکر قربان در بیضا

برای مشاکلت است و اگر نه دجاجه و بیضه قربانی نباشد مراد تصدق با آنهاست و بنابر آن

در شرح [illegible] هفتم نیز اشارت بآن کرده ایم پس اشتمال بر صدقه قایم مقام صدقه

فطر نیز میتواند باشد فافهم و در این ساعات علما را اختلافست بعضی از علما حمل

بر ساعات فلکی کرده اند که تمام روز دوازده ساعت است و هم استحباب تبکیر

و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیرست قایل شده اند و اگر چه بر این تقدیر زوال که

دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی بود و وقت ساعت جمعه [illegible]

و این بعضی حمل بر ساعات فلکی مذهب شافعیست و بیشتر علما رضی الله عنهم [illegible]

وارد میشود که بر این تقدیر شروع در خطبه اول ساعت ششم است [illegible] ذکر کرد

و تبکیر آنست که پیش از وقت [illegible] جمعه

در اول خامسه بود و بعضی حمل ساعات عرفیه لغوی کرده که عبارتست از اجزای لطیفه

از زمانی اجتماعیه بتبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن مسجد جمعه

بعد از زوال مذهب مالک است و طایفه از اهل مدینه نقل کرده شده است از مالک

کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد حنبل بر مالک بعضی از مالکیه نیز بر مالک انکار نموده اند

284 کرده اند که این مخالف حدیث است که در روی ابکیر در رود یافته و لیکن بعضی معلوم شد

که حقیقت تبکیر تعجیل و مبادرت در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث

ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالف سنت و اگر نه بوقوع لفظ تبکیر اثبات

مخالف نتوان کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع

شده است من راح و حقیقت راح ذهاب از زوال تا آخر نهار است و لیکن زهری

انکار کرده بر کسی که گوید رواح بعد از زوال باشد و گفته که عرب راح بمعنی

ذهب اطلاق کنند مطلقا در هر وقت که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر رواح

برای آنست که غایت مقصود نیز باشد مگر بعد از زوال پس ذاهب بسوی جمعه را رایح

گویند اگرچه نه در وقت رواح رود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بر دوا

بحدیثی که گفته مثل المهجر الی الجمعه و تهجیر سیر در هاجره بود که بمعنی نیم روز است

و جواب داده اند که مراد تهجیر اینجا تبکیر است چنانچه نقل کرده شده است از خلیل و تتمه این مبحث

در بیان خاصیت ششم که تکبیر برای نماز جمعه است گذشت خاصیت پنجم آنکه روز جمعه
اخروی که صورت و هیئت روز جمعه دنیوی است روز تجلی حق جل شانه است
بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت ششم آنکه حق جل شانه قسم بآن یعنی
روز جمعه یاد فرموده از میان سایر ایام هفته قال الله تعالی والیوم الموعود وشاهد
ومشهود عن ابی هریره رضی الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة
ومشهود مراد بیوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانه بآمدن
وی یا وعده کرده است عباد را آمدن وی غیب بهشت و دیدار حق مر مومنان را
والیوم المشهود یوم عرفة ومراد بیوم مشهود روز عرفه که حاضر می آیند در وی
مومنان آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در وی باضافه رحمت و مغفرت
اهل آن را والشاهد یوم الجمعة ومراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمدن آن است بر مسلمانان
چون مسلمانان روز عرفه روز بعرفات میروند و در آنجا حاضر میشوند لهذا او را
او را مشهود خوانند بمعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود اند جمعه بر ایشان
و حاضر شده او را شاهد گفت یا شاهد یعنی گواهی دهنده است روز قیامت
بایمان و طاعت مر اهل جمعه را و مشهود نیز توانند یعنی گواهی داده شده
در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس و [illegible]

و مفضول است باعتبار تعدد و اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتاب در هیچ وقتی
و لا غربت و نه غروب کرد علی افضل و فی روایة علی یوم افضل من یوم الجمعة
بر هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه و نیز ثابت شده زیرا که در روز جمعه
ساعتیست که لا یوافقها عبد مؤمن و در نیابد آن ساعت را بنده مؤمن که یدعو الله فیها
بخیر دعا کند خدای را جل شانه در وی الا استجاب که مگر آنکه قبول کند
خدا تعالی آن دعا مر آن بنده را از آن بدی و در اول حدیث مساوات آمد
میان روز عرفه و جمعه باعتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهر دو و آنکه در آخر فرموده
ما طلعت شمس و لا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بدان نفی افضلیت
روز دیگر است از روز جمعه چنانکه ظاهر عبارتست در اول و آخر حدیث
منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام
چنانچه مفهوم متعارف ازین عبارتست و قد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد
که اگر چه در قسم یاد کردن بهر دو برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است
بتفضیل دیگر که ذکر ما سوای او نیست و آن وجود ساعت مذکوره است
و در وی او کلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت [illegible]
که بیان او و مبهم [illegible] که در آیه کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند

285

285

و این حدیث را کثیر از برابر روز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت

کرده اند و ترمذی گفت که این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از طریق موسی

ابن عبیده و او را ضعیف میدانند خاصیت هفتم آنکه اطفال و زنان

و کوهها و دریاها و مجموع خلائق غیر انس و شیاطین از روز جمعه میترسند

بجهة علم که حق بوقوع قیامت در روز جمعه ایشان را بخشیده است پس در هر جمعه

ایشان را توهم و احتمال ناگهان آمدن قیامت در آن حاصل است چنانچه

گذشت قال کعب الاحبار الا احدثکم یا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعة از حال

مخصوص در جمعه انه اذا کان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت له میترسند

بجهة این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن

آدم و الشیاطین خاصیت هشتم آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی

او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته تا ایشان پیدا شوند

و آن را دریابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری

از آن محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل آن نشدند قال صلی الله علیه وسلم

ذخرة الله لنا روز جمعه ذخیره الهی است که خدای تعالی نهاده برای ما و قال کعب

صلی الله علیه وسلم ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة هدانا الله

285

286

راه نمود ما را ضیا ایشان بدان و ضل الناس عنه و گمراه گردانید در راه بدر یافت

آن نمود مردم دیگر را از وی و الناس لنا فیه تبع و مردم ما را درین روز

تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل از نهم است خاصیت و تخصیص است

آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم است نزد وی و ممتاز

بفضایل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهور

و شب قدر را از جمله شبها و از مکه از جمله شهرها قال گفت کعب احبار ان الله اختار

الشهور فاختار رمضان و اختار الایام فاختار یوم الجمعه و اختار اللیالی فاختار لیلة القدر

ترجمه از کلام سابق ظاهر است و نیز اختیار کرد شهور را پس اختیار کرد در رمضان را

اعتبار کرد و در نظر آورد تمامه شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان

و کذلک الباقی فی خاصیت سیوم آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش

نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظر و شناخت

اتصالی که ببدن دارد و زائران را که نزدیک بقبور آیند میشناسند چون همیشه

میشناختند و لیکن درین روز میشناسند شناختنی زیادت بر شناخت سایر ایام

از جهه نزدیک شدن بقبور و لابد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت

از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز جمعه است از آخر

ان ولهذا از یاران مشهور در وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین
همین است حاصل سخن آنکه روزه در روز جمعه علی انفراده یعنی آنکه روز
پنجشنبه یا شنبه نیز روزه ندارند نیز پیش بعضی علما مکروه است کراهت تنزیهی
نزد جمهور و در روایت از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال
ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت کم بود در رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که روزه میداشت از هر ماه سه روز و کم بودی که افطار میکرد در روز جمعه
و تاویل وی با آنکه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدیر وقوع وی در ایام
که روزه میداشت و در ان بعید است و بعضی گویند که خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
و از شافعی نیز در روایت آمده و بعضی استدلال کرده بر کراهت بقول خود که
قال محمد بن عباد سالت جابرا انهی رسول الله ایا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
عن صوم یوم الجمعه از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم و رب
هذه البنیه آری منع کرد سوگند میخورم به پروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ
بخاری است و در آخر او ست یعنی ان ینفرد به و فی حدیث مسلم سالت جابر بن
عبد الله وهو یطوف بالبیت و در آخر گفته و رب هذا البیت و در روایت
آمده و رب الکعبه و فی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصوم احدکم

... روزه در اول روز جمعه

۲۸۶

احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد روزی

دیگر قبله یعنی پیش از جمعه روز پنجشنبه باشد او بعده که بعد از وی که روز شنبه بود و اللفظ

للبخاری یعنی این لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و لمسلم و لفظ حدیث مر مسلم راست لا

287 لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص نگردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان روزها

287 روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد اتفاق افتد روز جمعه در روزه

که میدارد یکی از شما یعنی عادت اوست چنانکه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم

اینست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی و لا تخصوا یوم الجمعة بصیام و بعض جزو اول

این حدیث نقل نکرد از جهة عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة بقیام

از خصایص جمعه شمرد با ورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصایص

روز جمعه است و بیان ما یختص به وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شد

در روزه بود کرده ایم جاء فی الصحیح البخاری و عن جویریة بنت الحارث که یکی از ازواج

مطهره است ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بروی روز جمعه

و هی صائمة و حال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

اصمت اصمت امس آیا روزه دار بودی تو دی یعنی روز گذشته قالت لا گفت جویریه نه روزه دار نبودم

... بود قال گفت آنحضرت تریدین ان تصومی غدا میخواهی که روزه دار

قالت لا قال فافطری پس فرمود افطار کن و بشکن روزه را امروز نهی است هین اکثر علما

که روز جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه وسلم لا تصوموا

یوم الجمعة وحده روزه مدارید روز جمعه تنها و قال دیگر گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم

یوم الجمعة یوم عید روز جمعه روز عید است فلا تجعلوا یوم الجمعة یوم صیامکم پس مگردانید

روز عید خود را یوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است

و این روز نیز چون در حکم روز عید است در وی لایق نباشد و اگر باشد باری تنها معفو

بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزها دیگر باشد و شراح در وجه نهی از روزه

روز جمعه تنها اختلاف دارند بعضی گویند حکمة آنست که تا روزه داشتن ضعف بدن

و کسر قوت نگردد و از اقامت وظایف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت

افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند و این وجه ضعیف است و با روزه داشتن روز

سابق و لاحق مناسبتی ندارد چه آن مضعف تر و قوت شکننده تر است و جواب از این

با آنکه روزه پیش پس جبر نقصان که در اعمال جمعه ضعف واقع می گردد می کنند نیز

چه جبر و نقصان بکسب حسنات دیگر نیز می باید که بوجود آن روزه متحقق گردد و لاق

و نیز بدین وجه باید که کراهت مخصوص بوجود ضعف گردد و حال آنکه مطلق است جواب

آنکه چون مظنه ضعف بود قایم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و جود مشقة بعض

288

گفته‌اند که اگرچه این روز عظیم و فاضل گردانیده‌اند با وجود آن مقتصر بر همان تعظیمات
باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود مبالغه نکرد
تا موهم نقصان جمیع وجوه نگردد و سبب تجاوز از حد نشود و حدیثی دیگر که از حدیثی که
در آخر مذکور است مفهوم گشت احسن وجهی است و فیه کفایة و تتمه این بحث در باب صیام
نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت دوم اختصاص این روز است به اجتماع مومنان برای
تذکیر و وعظ یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب و اجتماع
در عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست
و اگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال اصل این خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای
آن خواص دیگر نیز دارد و وجه عدم ذکر وی مر آنها را یا عدم اطلاع وی است و انحصار وی
بر آن یا ذهول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد و الله اعلم و شیخ جلال الدین
سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده و بزیادت بر آن در رساله جدا
وعده کرده اول آنکه اجتماع میکنند ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی دوم
آنکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سیوم قرائت جمعه و منافقون
در نماز عشای شب جمعه یا چهارم خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
در نماز صبح روز جمعه
در صبح وی چنانکه در فضائل قرائت گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که بمیرد در

شیخ نیز معنی نصیام صفایی ...

سون

یازدهم سیوطی در جمع الجوامع می آرد که احمد و بیهقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین
از شیرازی در القاب از ابن عمر و انواع ابو نعیم در حلیه از جابر آورده کسی که میرد در روز جمعه
یا در شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر وی مهر
شهیدان سیزدهم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار در روز جمعه
و بروایتی مغفرت تمام مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف روز جمعه و روز
عرفه مذکور شد چهاردهم ایستادن ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مساجد برای نوشتن
مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواه احمد و ابو یعلی و الطبرانی و الضیاء
المقدسی عن ابی امامه پانزدهم مضاعفه حسنات درین روز چنانکه طبرانی در اوسط
از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة و دیلمی از انس آورده که
دو رکعت در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح
در روز جمعه افضلست از هزار تسبیح در غیر جمعه شانزدهم آنکه پروردگار تعالی بر می انگیزد
ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند و بر می انگیزد روز جمعه را روشن
و تابان مر اهل جمعه را الیس کرده شده می کنند آن را کالعروس تهدی الی کریمها و روشنایی
میکنند روز جمعه برای ایشان در صفا سفیدی تا رسیده بوده بوی ایشان مثل مشک

[illegible]

289

289

خوض میکنند در کوهسار کافور شبکر اند بسوی ایشان حجر و الفس و بر جسم نمی‌نشیند خشم از تعجب

و حیرت تا آنکه در وی آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس بکر مو ذنان که برای

خدا اذان گفته باشند السیوطی عن الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی شعب الایمان آورده و هم حرمت

و کراهت بیع نزد اذان بانک هم استحباب بیع و ترک ابتدا از نماز نزد بعضی فقها والله اعلم

در خطبه نبویه صلی الله علیه و سلم در روز جمعه چون خطبه خواندی

لحیه مبارک در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمان مبارکش سرخ

شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار و غضب

وی سخط گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و سلم منذر جیشی است که میگوید صبحکم و مساکم

یعنی آنکه خبر میرساند و بیم میدهد ایشان را از لشکری که تاختن می‌آرد بر ایشان و اعلام میکند

که آن در وقت صبح بر شما می‌تازد و غارت میکند یا در وقت شام می‌آید و شبخون

میزند و ذکر شدت غضب و تشبیه منذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول

از حدیث وی ثابت و بعض آن را ذکر کرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه

گفتی در آنجا ثبت بلکه گفته و یقول بعثت انا و الساعة برانگیخته و فرستاده شده ام

من با قیامت همچو این دو انگشت سبابه و وسطی جمع فرمودی و مقرون گردانیدی

و گفته اند که اقتران سبابه بوسطی اشارت است با قران ساعت بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان بعثت پیغمبری
دیگر در میان سبابه چنانچه در میان دو انگشت انگشتی در میان نیست و بعضی گفته اند که اشارت
با آنکه بعد زمانی میان بعثت و ساعت آن قدر است که میان سر این دو انگشت
که سبابه اصغر است از وسطی یعنی همین قدر از قیامت پیشتر مبعوث شده ام
و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ حدیث بقران مثل اصبعین که مصنف ترجمه
آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت
کفضل احدهما علی الاخری و گفت ندانستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی
و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسبقتها
کما سبقت هذه هذه صریح است در معنی ثانی و بعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد
ارتباط دعوت و نبوت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم بقیام قیامت چنانچه
در سبابه و وسطی و ظاهر مراد معنی که گفته جمیع از موردی یعنی اول است و بعد
گفته اما بعد لفظ اما بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن
عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسی که این کلمه را
گفته که بوده طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که

290

داود علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف است و در حدیث موقوف از شعبی
این که فصل خطابی که داود را داده اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید و آتیناه الحکمة
و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسی که تکلم کرد به ان یعرب
بن قحطان و قیل کعب ابن لؤی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعدة و قول
اول اشبه و اثبت و صحیح کرده شده است میان این اقوال با آنکه اول نیست
و در اصل تبیین است و در بعضی روایات اضافه فانّ خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان
در فصاحت و در بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست
که قدیم است و صفت خداست که عزّ و جلّ است منزل است برای تبلیغ احکام و هدایت خلق
و خیر الهدی و بفتح ها و سکون دال هدی محمد و بهترین سیرتها و طریقتها و سیرت
و طریقه محمد است صلی الله علیه و سلم و شرّ الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزهای است
که نو پیدا کرده شده است و بدعتست در دین و کل بدعة ضلالة و هر امر محدث
و بدعت که مخالف سنّت است و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهیست
و سفر مود انا اولی بکل مؤمن و در روایت صحیح مسلم و جامع الاصول بکل مؤمن
یعنی من دوستدارنده ترم هر مؤمن را و قریب تر و اولی ترم بنفسه از نفس و ذات
آن مؤمن چه من نفع وی برا در بلا اندازد و در دشمنی کند و من او را از تمام آفات

و بلیات دنیا و آخرت نگاه دارم و در محل امان در آرم من ترک مالاً فلاهله

که مرد و گذاشت مالی را پس آن مال مر کسانی راست او را و من ترک دیناً و ضیاعاً

و کسی که گذاشت وامی را یا عیالی را فالیّ و علیّ او برای نشکر را و صیت و در

صحیح مسلم و جامع الاصول بو او است یعنی رجوع بمن است در کفایت عیال وی

و بر من است قضای دین وی امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم که بعد از آن

شد که ابواب فتوح بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفتوح گشت و ادای دین میکرد

و صلاة نمیگذاشت بر آنکه مدیون میمرد تا مردم تساهل نکنند و اصح آنست که این قضای دین

واجب بود بر آنحضرت نه آنکه بطریق تکرم و تفضل میکرد و نیز از خصائص آن

حضرت نیست بلکه واجب است بر ائمه اگر در بیت المال حاضر باشد و امری که

مهمتر از وی در میان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله و فی لفظ له و

در لفظ دیگر آمده است از مسلم هم از جابر کانت خطبة یوم الجمعة بود

خطبه پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز جمعه یحمد الله و یثنی علیه بما هو اهله یعنی حمد و شکر

میگفت خدا را و ثنا و صفت میگفت وی را بصفات کمال آنچه سزاوار آنست

ثم یقول اثر میگفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له

و خیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث سوق کرد و نسائی نیز این حدیث مسلم

تاخیر

در جامع الاصول آنچه در حدیث بتقدیم [illegible] کرده و لیکن زیادت وی آن روایت در جامع [illegible]
آورده است و زاد النسائی و زیادت کرده است نسائی بعد قول وی
و کل بدعة ضلالة این کلمه را که و کل ضلالة فی النار و هر که صاحب ضلالت است در آتش دوزخ
و کان یقول الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا من
یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله آورده اند [illegible]
که قدوم آورد ضماد بمکه و وی مردی بود افسونگر از یمن و افسون میکرد مردم
را از جنون و مس جن پس شنید سفهای مکه را که میگفتند محمد دیوانه شده است او را علاج
باید کرد پس ضماد با خود گفت چه باشد که این مرد را ببینم و علاجش کنم شاید که الله تعالی
شفا دهد او را در دست من پس آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دید و گفت یا محمد
من افسون میکنم از این باد و رنج علت که از مس جن بود و گویند میخواهی که ترا
بدان علاج کنم پس آنحضرت این کلمات بخواند الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره
آخر ضماد گفت این کلمات حق که خواندی باز بر خوان بر من آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سه بار این کلمات را بر خواند آنگاه گفت والله شنیده ام سخنان کاهنان و ساحران
و شاعران را و نشنیده ام هرگز مانند این کلمات و بتحقیق رسیده است این کلمات قاموس

[illegible]

بحر را الغی مبالغه دریا را که عمیق تر و عظیم ترست و کف بده دست خود را تا بیعت
کنم ترا بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را در باب
قصه تا عبده و رسوله روایت کرده و مصنف درین خطبه زیادت کرده این قدر را که ارسله
بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما
فانه لا یضره الا نفسه و لا یضر الله شیئا و فی روایة و من یعصهما فقد غوی و نسأل
ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه و یطیع رسوله و یتبع رضوانه و یجتنب سخطه انما نحن به و له
کرد این حدیث را ابو داود از ابن مسعود روایت کرده و نووی و نسای یاد
این معنی را با زیادت و بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عدی بن حاتم آورده که مردی
در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه خواند من یطع الله و رسوله فقد رشد
و من یعصهما فقد غوی پس آنحضرت فرمود بئس الخطیب انت قل و من یعص الله
و رسوله و سرّ آن ذم در باب حدیث فرمود و انکار وی صلی الله علیه و سلم مر آن خطیب را در قول
و جماعة گفته اند و من یعصهما و امر بگفتن و من یعص الله و رسوله اختلاف کرده اند که سبب آن بود
که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم الله و عطف رسوله بر وی که مفید تبعیت و فرعیت است و این وجه
مشهور است ولیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است و از جهة

و وجه این جمیع تشریک بعینه در کلام آنحضرت در حدیث صحیح که اینجا مذکور شد
و مثال آن در حدیث دیگر در علامات کمال ایمان واقع شده است آن یکون الله
و رسوله احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعضی گفته اند که سببش آن بود
که آن خطیب وقف کرد بر و من یعصهما که سوء عطف است بر من یطع الله و رسوله
292 و وقوع فقد رشد جزای وی این بحث خوبی نیست و مخالف مر سیاق حدیث را
292 کما لا یخفی و اقرب آنست که این ذم و انکار بجهت آن بود که لایق بشان خطیب در امثال
این مقام بسط و تفصیل و تطویل است و عدم کلال و ملال از آن چنانچه عبارت
حدیث است که مذکور شد نه اقتصار بر همین دو کلمه با سلوک طریقه اختصار
و اجمال و الله اعلم بحقیقة الحال و آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره ق بسیار
بر منبر خواندی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدید و زواجر اکید و ظاهر لفظ دلالت
دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت
شریف همچنین بود از کلام نووی تردد و تخییر مفهوم میشود در قرائت کل و قرائت
بعض و قراءة بعض و نعت بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن
النعمان که صحابیه انصاریه مشهوره است و گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا صلی الله علیه و سلم
یکی تا دو سال و یا یک سال و کسری اشاره میکند بشدت معرفت خود باحوال

آنحضرت و شرف قرب جوار وی صلی الله علیه و سلم و گفت ما حفظت سوره ق
و فی روایة مسلم ما اخذت یا ذکر فتیم من سوره ق الا من فی رسول الله مکرر از دهن
رسول خدا صلی الله علیه و سلم مما یخطب بها علی المنبر یعنی در خطبه خواندن آن حضرت
بآن سوره بر منبر و در جمیع روایات مسلم و در روایت ابو داود و نسائی
کل جمعة و امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سوره ق است کلها و بعضها
در هر خطبه جمعه و لیکن مصنف مطلق آورده و مقید بکل جمعه نساخته مثل آنکه لفظ حدیث
که وی از آنجا نقل کرده چنین است بالاشارت کرده که مراد بکل کثرت و مبالغه است
چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست اگر کل بر حقیقت خود هم باشد مراد در
مدت باشد که ام هشام دیده بوده ام والله اعلم بدانکه ارباب روایات احادیث
اکثر بسیار از خطبهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم حفظ کرده و ضبط نموده بلکه از انجا
که متضمن بیان فضیلت جمعه و تاکید و تایید مصنف آورده و گفته و حفظ خطبه
و حفظ و ضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبهای آن سرور صلی الله علیه و سلم
من روایة از روایة ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن جدعان التیمی البصری
که معدود است در تابعین بصره با صحابه که نزول کرده بصره را شنیده حدیث
از انس بن مالک و ابی عثمان نهدی و سعید بن المسیب و روایت کرده از وی

سفیان ثوری و عبدالله بن محمد العدوی ربی مات سنه ثلثین و مائه و فیها ضعف و در روایت

این خطبه ضعیفی است بجهة بعض رواة وی و این خطبه را ابن ماجه از روایت جابر بن

عبدالله نیز آورده یا ایها الناس ای مردمان توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه

کنید از گناهان و باز گردید بطاعت حق عز و جل پیش از آنکه بمیرید از این عالم

گذر کنید و چون وقت مردن و گذشتن از این متعین نیست و احتمال دارد که هم امروز

293

293

بگذرید پس توبه را [illegible] باید در ان و تسویف و بران راضی نباشید چنانچه معروف

و بادروا بالاعمال الصالحة و مبادرت نمایید و شتاب کنید بکارهای نیک و صلوا الذی

بینکم و بینکم و پیوند کنید و نزدیک و محکم کنید آن نسبت و عهدی را که میان شما و میان

پروردگار شماست بکثرة ذکرکم به بسیاری ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمه

و نزد اهل [illegible]

ذکر و معروف مشهور لا اله الا الله است قلباً و لساناً و شرط تحقیق معانی است

هر عمل صالح را که تقرباً الی الله کنید و بر شیوه قبول و و کثرة الصدقة فی السر و العلانیة

[illegible] تخصیص بعد از تعمیم شد توجروا تا اجر داده شوید اجر عظیم که اجر روز

عظیم قدر آن [illegible] باندازه صدق و اخلاص که در عمل ورزیده و اینها اجر

مخصوص ذکر کرده مطلق گذشت و تحمدوا و ستوده شوید نزد خدا و خلق و ترزقوا

و رزق داده شوید و گشاده شود بر روی شما ابواب برکات از آسمان و زمین

و اعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بدانید که خدای تعالی فرض کردانید بر شما نماز جمعه را

فریضة مکتوبة فرضی که نوشته شده است در کلام مجید و لازم و موکد کردانیده شده است

بر جمیع مسلمانان فی مقامی هذا در محل ایستادن من که اینست منبر فی شهری هذا و ماه من که

فی عامی هذا در سال که این است الی یوم القیمة تا روز قیامت است که تشریع و تکلیف

بندکان منتهی بدان روز است انتها رسنت باید فرضیت نماز جمعه متعلق و ذکر

همین است و ذکر اول او فی مقامی هذا استطرادیست و نیز احتمال دارد

که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اسم مکان هم بود مراد قیام در آن وقت

دارند فافهم و صدا الیه سبیلا جمعه فرض است بر هر که راه یابد بسوی وی و تواند رسید

بوی وجوب کرد و بروی با جتماع شرایط آن و شرایط وجوب آن جمعه در کتب فقه مذکور است

و شاید که تو بگوئی حواله بکتب فقه درست اگر هم اینجا بیان کنی نزدیکتر بود بدانکه

شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر و فنای آن بلوغ و عقل و ذکورت است و حریت

و اقامت و صحت و سلامت عینین و رجلین است پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان

و بر آزادان نه بر بندکان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر

بیماران و نه بر کوران و لنکان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل

خود رسید و شب کرد جمعه بروی واجب بود بعد لهذا قال الامام ابو حنیفة الکار است

293

در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی
وظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافت است که امکان وصول
بجمعه داشته باشند و اگر اشارت بجمیع شرایط و اختتم تعمیمها الغایة فمن ترکها
فی حیوتی یعنی کسی که ترک کند جمعه را در حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من
جحودا لها یعنی بجهت انکار کردن آن و استخفافا بها یعنی بجهت سبک شمردن آن و سهل
انگاشتن آن اگر در زمانه امام جایر او عادل و او را پادشاهی باشد جبر کننده
یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه بهر تقدیر اقامت جمعه از دست نباید داد و اینجا
راه اعتذار و وقتیکه در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام
در حد مصر معتبرست کنند بسته شود و شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد و خود در
آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملک بن مروان
که پادشاه وقت خود بود و حجاج که امیر الامرا او بود میکردند که بالاتر از وی
ظالمی نبود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از آن انکار نمیکردند چه بودی اگر گفت
و گویند که سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از پیچ رضای باطن ایشان
معلوم نشود چه اجماع صحابه بر باطل هر چند مقام خوف بود جایز نباشد و الله اعلم
آمد بطلان انحیاز از احکام دین نیز گفته که سلطان جابر ظالم اگر چه در جمع

بر کم ظلم کنند اجر نه در اقامت جمعه عدالت حضرت لیا یعتقد ربس اوریه عدالت

در تمام امور مشکل ست و گفته اند که در آن بلاد و ولاة آن کفار باشند مسلمانان را

که اقامت جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکی را قاضی سازند قضیه او نیکو شود از رضای مسلمانان

و بالجمله فرموده هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله یعنی جمع مکناد حق تعالی تفرقه

در پریشانی او را و شمل اضداد او است هم یعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و این بیخ

اضربت و لا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدا تعالی در کار وی الله تعالی ۲۴۲

باش ای مخاطب و ترک بنو و لا صلوة له و قبول نیست مر نماز ترک جمعه را الا

الا و لا صوم له و نه روزه است مر او را الا و لا زکوة له و نه زکوة ست مر او را

الا و لا حج له و نه حج است مر او را الا و لا بر له و نه هیچ نیکی که کند قبول ست مر او را

حتی یتوب تا آنگه توبه کند از ترک جمعه و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه

کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی بر وی

بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف اوست

آن خود کفر است صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مگر توبه و رجوع

باسلام و این ظاهر ست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود

و استخفاف در عمل مراد بود بعدم مواظبت و مداومت بر آن و ترک آن گردد

295

295

زیاد بودم

ونگاه نبودن گویند ایامی بانکار و استخفاف دارد درین تقدیر ذکر عدم قبول

عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و اهانت آن و اقرب بمقام نهایت

والله اعلم بعد ازان نکاتی چند از باب امامت بیان کند که داخل در جمعه باشند باعتراض

در شود الا و لا تؤمن بفتح تا فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید

نون یعنی نباید امامت کند امراة رجلا زن مرد را و لا یؤمن این نیز نهی

نیز نیست لکن الخ ثانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت نکند بادیه نشینی

کسی را که هجرت کرده خلاصه خلاف آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب نشیان

جهل بود الا و لا یؤمن فاجر مومنا و امامت نکند فاسق مرد مسلمان صالح را

الا ان یقهره بسلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت که بخاف

سیفه و سوطه ترسیده میشود از شمشیر وی و تازیانه وی با سلطنت که امامت کند

یا دیگری را که نسبت ثانیه آنست امام کرده اند و درین حال صورت ضرورتست

عادت شریف آن بود که غالبا خطبه جمعه را کوتاه خواندی ای بود اوله در علم بن حزن

کلفی آورده است که گفت قدوم آوردم بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا هفت

کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزی چند و مشاهده کردیم در آن ایام جمعه را

پس خطبه ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکیه بر عصا یا بر کمان پس حمد گفت خدا را

وثناگر دبر وی عز و علا بخند کلمه خفیفه طیبه مبارکه ابتر کف ایها الناس لن تفعلوا و لن
و ابو داود
تطیعوا کل ما امرتکم به ولکن سددوا وابشروا رواه احمد و مسلم و ترمذی از جابر
ابن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم
نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی بسیار دراز نبود و در روایت ابو داود هم
از جابر آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه می خواند چند آیه از قرآن و پند
بنسبت
میکرد مردم را و اگر احیانا دراز هم خواندی نسبت نماز کوتاه بودی نماز را
مقصود
دایم نسبت بخطبه دراز کردی و در اینجا ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و ثنا که
اصل از ترغیب تطویل نماز است والله اعلم فرمودی ان طول الصلوة الرجل
ی است
بدرستی که درازی نماز مرد و قصر خطبه و کوتاهی وی مئنة من فقه علامت و نشانست
نصیحت
از فقه و دانش و [illegible] است از آن و معنا که وجه وی آن بود که در وعظ و
حرفی بس است حصول آن از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم و مظهر غرایب حکم است
مرد باید که طاعت و عبادت کم شد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد چنانکه
موافقت
گفته اند که در باید نه گفتار رو و عظ و نصیحت دیگر آن مظنه خود داری و عدم
قول با عمل است و در وی پس خود آن حضرت تعلیم امت بود امتیان را و تعلیم بس نکرد
بقول نیز آن امور که ساختند و طهیر در توجه آن گفته که نماز را به خطبه و عظ فرستند

وارفها

در آن قضایای فقهیه است اختیار اصحاب فرض بر زیادت و تفصیل نزد امام ابوحنیفه در خطبه
مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافیست و زیادتی تنها نیست
و استحباب برای چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله و مراد بذکر الله خطبه است
و ذکر الله بر اندک و بسیار صادق است و مسلم از ابی وایل آورده که گفت خطبه خواند
بر ما عمار رضی الله عنه و ایجاز کرد و بلیغ خواند و چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ
خواندی اما مختصر خواندی اگر اندکی تطویل تر از این میخواندی خوشتر بودی گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مئنة من فقهه
فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة و ان من البیان لسحرا امام نووی در اینجا اشکال کرده
و گفته که مراد ابطالت صلوة بحدیث تخفیف صلوة و حدیث کانت صلوته قصدا [illegible]
و جواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم
پس وی اقتصاد است در طول آنها و ان من البیان لسحرا هم روی بمدح بیان داده
هم بذم وی یعنی بمثابه سحر است در امالهٔ قلب و صرف آن بجانبی پس اگر صرف
بجانب حق کند ممدوح بود و اگر طرف باطل برد مذموم و بهر دو معنی در موارد
استعمال الحدیث مقصود و مراد افتاده است کما لا یخفی علی المتتبع و افضل آن است
که خطبه بزبان عربی باشد و نزد امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جایز است بهر زبانی

گزارند و بعضی گفته اند از غیر عربی بجز عربی روا باشد و این فرع اختلافیست که
میان وی و صاحبیه در قراءت و آن ماست و آن در کتب مسطورست و گفته اند
که وی در آخر رجوع کرد بقولهما وهو الصحیح وعلیه المعول و در خطبه قواعد اسلام را بیان
فرمودی و مهمات دین را تعلیم کردی و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت
تذکیر نمودی اگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سایلی
سوال کردی از مسایل دین قطع کردی سخن را و حاجت او برآوردی یا مسایل را
جواب دادی و آنگاه خطبه تمام کردی اما اول چنانکه ابو داود و ترمذی و نسائی
از بریده آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواندند حسن و حسین
رضی الله عنهما آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و در راه میرفتند افتان و خیزان پس
فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منبر و برداشت هر دو را از زمین و بنهاد
هر دو را پیش خود و فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة دیدم این دو صبی را
که میرفتند و می لغزیدند و می افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع کردم سخن ا
و برداشتم ایشان را و ابو داود و نسائی نهادن هر دو را پیش خود ذکر نکرده
و نیز ابو داود و نسائی از انس بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم که فرود می آمد از منبر بحاجتی که پیش آمد او را تا حاجت بس

فهم سخن او با جز تقاضا میشود حاجت او بر آورده نیز چنانکه مسلم روایت کرده از ابو رفاعه
عدوی آورده که گفت رسیدم به رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت خطبه میخواند
پس گفتم یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود و نمیداند که چیست دین
وی پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ترک داد خطبه را تا فرود
آمد به سوی من و کرسی آوردند چنان گمان میبرم که پایهای او از آهن بوده و نشست
بر وی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و شروع کرد و تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است
پروردگار او عز و جل پس رفت به خطبه و تمام کرد آخر آن را صلی الله علیه و سلم
امام نووی گفت از این حدیث معلوم شود که هرگاه از کیفیت در آمدن در اسلام
سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت بودن وی اهم از جمیع امور
اگر در وقت شخصی محتاجی را در میانه جمع بدیدی حاضران را امر فرمودی به صدقه
و تحریض کردی به دادن چیزی از ثواب و بیان هم و جز آن چنانکه اصحاب سنن
غیر آن از ابو سعید خدری رضی الله عنه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خطبه میخواند مردی در آمد در جامهای کهنه و صورت شکسته پس فرمود او را
آیا گذارده نماز را یا نه گفت نه فرمود گفت بگذار دو رکعت و ترغیب
کردم مردم را به صدقه و در بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین

297

مگر و نام این مرد سلیک است بتصغیر و همان حدیث است که حجت شافعی است
در وجوب تحیة المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد و در پیچاست کلام اهل
از طرفین که تحیه بخوف اطالت متروک شد چنانچه در خصایص جمعه در انصات و ملالت
نزد خطبه اشارت بدان کرده شد و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است (خطیب را)
که تکلم کند در حالت خطبه مگر در امر معروف چنانکه قصه عمر با عثمان در وضو
برای جمعه معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت شهادت اشارت فرمودی
چنانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از عماره بن رویبه آورده اند
که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست برمیداشت پس گفت
قبح الله هاتین الیدین بد رساناد خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه برون آمدی از حجره
یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و حاجب و خادمی پیش وی نبودی چنانکه
الان متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین و غیرهما که
با جماعه کثیر با علمهای بوضع غریب و طمطراق برانند و پیش آنحضرت صلی (الله علیه وسلم)
هرگز طرقوا و ایک جای شان و خادمان گفتندی و همچنین طیلسان (و طرحه)

۲۹۲

از منه یعنی طیلسانست چنانچه در قاموس گفته بر این تقدیر عطف تفسیری
طیلسان باشد اما خالی از حالی خیری نیست مگر آنکه نام نوعی خاص از طیلسان
دارند و جامه سیاه بود احتمال این ملابس معتاد نبودی و این عبارت احتمال
دارد که ملابس کبیر سنین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که آلان
298 معتاد خطباست در آنجا نبودی بر نوعی افاده نفی مطلق کند و لیکن در مشکوة
298 از مسلم بروایت عمرو ابن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
خطبه خواندند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را
میان کتفین خود روز جمعه و محتمل که موقوفش خوانند و نفی معتاد خود در این
تقدیر بوقوع بعضی از انها احیانا منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین
الکتفین و بعضی ازان تعبیر بشکوه عمامه کرده اند احیانا در آن حضرت بود و مخصوص
بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت بیاید انشاء الله تعالی فافهم
و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی
روی بسوی یکسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه نشستی رواه
ابن ماجه عن ابن عمر و از شعراییه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم
مگر این مخصوص بآنحضرت و نشنیده باید در صحت روایت این سخن دارد و در جای شنیده

شرح ابن الهمام نوشته است و از قدوری نقل کرده اند که طحاوی گفته که چون امام
بمنبر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع کلام است
پس جایز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت
کرده اند ضعیف است و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف
که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام کنیم و ملا بر
در اذان کردی و در پیش آن حضرت و در زمان شریف عبر از بیع اذان خف
و در هدایه گفته که نزد بعضی معتبر اذان اول است در حق وجوب سعی و حرمت بیع
واضح آنست که معتبر اول است اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند
زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده انتهی و همچنان در زمان ابو بکر
و عمر رضی الله عنهما چون دور خلافت بعثمان بن عفان رسید و کثرت
و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان
بر زوراء که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه و آن مکانی
را احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در انجا گویا آنرا بروغن زیت
طلا کرده اند از جهت آنرا احجار الزیت گویند و این اذان دیگر را در بعضی
احادیث ثالث گفته اند باعتبار شدن اقامت اگرچه اول است باعتبار وقت و لهذا

298

بعضی علما استغراب در عبارة نموده گفته اند که اذان اول ثانی است و ثانی اول
و در بعضی ثالث نیز گفته باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل
اذانین صلوة نیز واقع شده و چنانچه بهمین اعتبار در بعضی روایت واقع شده
که در زمان مبارک آنحضرت دو اذان بود بدانکه اذان مستحدث در زمان
299 عثمان رضی الله عنه اذان اول بود و اما اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند در زمان
299 آنحضرت صلعم و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر
دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شده پس باید که سنت را هم بعد از اذان
اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند و در بعضی کتب
واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه ست و غالبا باعتبار آن نسبت
بعضی محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر فرموده بود
هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و در بعضی روایات
آمده که اذان اول در زمان عمر ابن الخطاب رضی الله عنه استمرار پذیرفت و بعضی
اذان گفته اند که در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ حکم کرد و بر مکان عالی
زورا از نیجهة نسبت بوی کردند بر هر تقدیر آنچه خلفا راشدین کرده باشند
آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند

تا عهد عثمان رضی الله عنهم

بنجی انست که در زمان آنحضرت بود و مقصود تفهیم و تفهیم آن نخواهد بود ولذا کما

العلما چون بلال از اذان فارغ شدی آنحضرت برخاستی وخطبه کردی بی فاصله

بعلی و سخنی دیگر میان اذان وخطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیحه

بسیار آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد قیام سنت ست زیرا که مقصود

ذکر است و آن حاصلست و مقصود و آنکه گویند خطبه بجای رکعتین ست حقیقت

مراد آنست که قصوری که در عدد رکعات ظهر در جمعه واقع شده خطبه جبر نقصان آن

در ثواب میکند و لهذا استقبال قبله درست حکم که شرط اند در نماز در خطبه

ولیکن چون مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران ثابت شده است سنت

باشد ترک آن بی ضرورت مکروه کذا کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی

وجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در صحیح آمده بخاری و مسلم وغیره

از جابر بن سمره آورده که آنحضرت خطبه میخواند قائما بعد از ان می نشست پس

وایستاد و خطبه دیگر میخواند و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گفت

و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد درآمد و عبد الرحمن

بن ام الحکم را که یکی از مروانیه وابنای ایشان [وانبائها] بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت ببینید

این خبیث را که نشسته خطبه میخواند و حالانکه حق تعالی فرموده است وترکوک

قائما

300

300

تجارة او لهواً انفضوا الیها و ترکوک قائماً و سبب نزول این کریمه آنست
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه میخواندند و اهل مدینه را قحط و گرانی غله سخت
رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند
و بجانب قافله رفتند و آنحضرت را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده تن
از صحابه ابوبکر و عمر از ایشان بودند که نشسته ماندند و چون فرمود ترکوک قائماً
معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و از معاویه نقل کرده اند که خطبه نشسته
میخواند و گفته اند که وی دران معذور بوده که شکم وی بسیار بزرگ شده بود
و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا فی فتح الباری و نیز گفت
که روایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و ابوبکر و عمر خطبه روز جمعه ایستاده میخواندند و چون بر عثمان رضی الله عنه قیام شاق شد
در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از انکه
بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه اولی نشسته
میخواند و ثانیه ایستاده و لیکن او در ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت
کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که قصه عثمان رضی الله عنه که
گویند وی در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر آمد گفت الحمد لله تعالی حصر شد

مذکور نیست در کتب حدیث بلکه در کتب فقه چنانکه در هدایه گفته والله اعلم

و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارتست بآنکه قوام این دین بشمشیر و سلاح است و ابن قیم
گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام دین بقرآن و وحی کذا فی المواهب و در بعضی
روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و صحیح آنست که
مکروه نیست از جهة ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت اعتماد بر عنزه ۵۵۵
میکرد که با وی می بود و از روضة العلما نقل کرده اند که در هر بلادی که فتح و
بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه مدینه مطهره
بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن
بطریق عنوه است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح است کما هو فی موضعه

و مصنف میگوید که این نفی که اعتماد بر کمان یا عصا است پس از آن بود که منبر ساخته گشت

اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست در یکی کمان و نه عصا و نه غیر آن و قصه ساختن منبر
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل بجانب
غربی ایستاده خطبه میخواندند و گاه گاهی بسبب طول قیام و عروض ملال
بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بود تکیه میفرمود و در مدینه اراده نبود

اراده

انصاری که غلامی داشت نجار پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را نزد آن امرءه
فرستاد که اگر امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبی چند بهم آورده منبری
بسازد تا بر آن بر آیم و خطبه بخوانم بهتر باشد آن زن قبول نموده حضرت بغلام خود
امر کرد و وی از چوب گز منبری ساخت سه درجه پس در موضعی که الآن منبر است نصب
نهادند و چون آنحضرت بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین تکیه زده
خطبه میخواند از فراق صحبت آنحضرت بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند
و تمامه اصحاب از شنیدن ناله و فریاد وی بگریه در آمدند پس آنحضرت از منبر فرود آمد
و او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع
و یاد کردن این چوب مشهور است و بعضی گفته اند که بسر حد تواتر رسیده است
و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض هر درجه
منبری و تا زمان خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم آن منبر بجای خود بود اول کسی
که او را بجامه قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و بقولی اول کسی که کسوت کرد معاویه
بود و هم در زمان امارت خود دو فتنه که در شام بود قدم آورد و خواست
که منبر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بشام برد چون از جای خود بجنبانید
همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدی که ستارهای آسمان نمودن گرفت پس معاویه

301

301

از این خیال برگشت و اعتذار آن را با اصحاب گفت مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود

تا اگر در زمین نخورده باشد بعد از آن نشستن و دیگر باره آن افزود و منبر نبوی را

بالای آن انداخت بود و در بعضی روایات این حکایت نسبت به مروان کنند که در زمن

مطهره از جانب معاویه حاکم بود معاویه از شام نوشته بود که منبر مصطفی را

به شام فرستند والله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول صحیح در ثانی

که شد بجهت مردم بزرگ از مهیا شد ساخته شد و صحیح آنست که اول منبر را زیادتی که

معاویه ساخته بود در حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمائه در مسجد حرم ۱۵۴

سوخت بعد از خلفا و ملوک هر کدام منبری ساختند و در سنه ثمان و تسعین

و تسعمایه که کاتب حروف با قامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری

از هفت جوش گنجینه فرستاد و عبارت منبر اعظم سلطان مراد تاریخ آنست

و در باب وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف روایات هست که در محل خود

مذکور شده است والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در میان خطبه

به لحظه نشستی چنانچه در حدیث جابر بن سمره آمده و خاموش گشتی و دعا

از آن حضرت در وقت خطبه نرسیده است و اکثر از اقوال که در تعیین

ساعت جمعه و استجابت دعا وارد آن آنچه نزدیک است که در وقت جلوس امام بین الخطبتین است

302

والطبرانی از بعضی اشراح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آن است که
از عضوی در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و زرکشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم
علی بن ابی طالب را رضی الله عنه که خطبه خواند و نشست تا آنگه فارغ شد و بعضی از اصحاب
احمد بن حنبل بوجوب آن رفته اند از جهت مداومت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن
و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال رضی الله عنه قامت گفتی و آنحضرت از
منبر فرود آمدی و نماز گذاردی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت خطبه مردم را
نزدیک شدن فرمودی حاضر آیید ذکر را و قریب شوید از امام و بسا که دور افتد
از مقام خیر بار رفته رفته پس افتد و موخر گردد در در آمدن بهشت اگرچه در آید
در وی اخرجه ابو داود عن سمره بن جندب و بخاموشی در خطبه امر کردی
و گفتی ان الرجل بدرستی که مرد اذا قال لصاحبه چون گوید همنشین خود را در روز
خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس تحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی
سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد خود از دست میدهد و عن علی فلا جمعة له
و هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را
گویند و حدیث ابی هریره در بعضی در کتب سته باین لفظ مذکور است که آنحضرت

فرمود اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت والامام يخطب فقد لغوت ولفظ

ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه در خاصیت

ذکر انصات و اقوال در آن بتفصیل نوشته شده است و کلانی بقول و بود

آنحضرت که گفت چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة

هر که سخن کند روز جمعه والامام یخطب در حالتی که امام خطبه میخواند فهو پس آن فرد

یعنی حال او کمثل الحمار یعنی همچو حال و قصه خریست که بحمل اسفار را بر میدارد کتابها

یعنی بار آن بر دوش و زیر بار داشتن میکند اما منتفع بدان نیست این

مثل عالم بی عمل است و مانا که در اینجا که تعریض ست بمذمت یهود که این آیت

نازل در شان ایشانست و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول

انصت و آنکس که میگوید مر دیگری را در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست

مر او را جمعه یعنی از جر و ثواب شده است بر این قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر

می آیند جمعه را سه کس و نفر رجل جماعه را گویند میان سه و ده رجل حضرها

بلغو پس از آن سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک حظه منها پس آن

لغو ست نصیب وی از جمعه یعنی محروم ست از ثواب و رحمت آن و رجل

حضرها بدعا مردی دیگرست که حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات

جل

بهو جل پس وی مردیست دعا انند و دعا کرد خدا تعالی را و خدا تعالی مختارست ان شاء الله
اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته بدعا اگرچه شرائط و آداب آن مفقود بود
وان شاء منعه و اگر خواهد منع کند و ندهد با وجود استجماع شرائط و آداب آن از
303 از جهت اختیار وی و وجود مصلحت در نا دادن و اجابت دعا و دادن حاجت بنده
303 بر وی واجب و لازم نیست ملک محض کرم و فضل اوست و هیچ چیز بر وی تعالی واجب
نبود در جمعه حاضر شد و مردی دیگرست که حاضر شده است جمعه را با نصات و سکوت
بحضور و خاموشی در ظاهر و باطن و لم یتخط رقبة مسلم و کام نزد با یال نکرد
گردن مسلمان را ولم یؤذ احدا و ایذا نکرد به پایمال کردن و از جا برخیزانیدن نا حق
تنگ ساختن هیچ یکی را فهی کفارة لیس الجمعه مراد او را آن کفاره است الی الجمعة التی تلیها
از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل می آید او را و زیاده ثلثة ایام
و سه روز دیگر بالا آن و ذلک وانی ثابت ست ان الله از جهت انکه خدای
عز و جل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند او را ده مثل است ده
چند ان لیس هفته و شش روز بالای آن جزا یک روز جمعه باشد ذکره ابو داود
عن عبدالله بن عمرو از این حدیث معلوم شد که مرتبه خضوع و خشوع و سکوت و انصات
و عدم ایذای مردم بلند تر از دعا و از سوال است و در حدیث ترمذی

از معاذ بن انس چنین آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب
الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم و احادیث درین باب بسیارست و چون
بلال از اذان فارغ شدی رسول خدا صلی الله علیه وسلم شروع در خطبه کردی
واین حکم سابق معلوم شده است فائده در اعاده آن نیست و اگر مقصود از
ذکر آن طوطیهٔ این قول ست که گفته و کسی سنت گزاردن بر نخاستی وارد شود
که مراد مصنف از قول او کسی سنت گزاردن نخاستی نفی مشروعیت سنت پیش
از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح است که وقت برخاستن برای سنت
گزاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است وقت فارغ شدن از اذان
پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه سنتی نگذاردی یا بگوید پیش
از نماز جمعه سنتی ثابت نیست چنانچه در ظهر پس این قول را داخل تحت جز اندازم
بلکه کلام مستانف است و با وجود آن خالی از حشو نیست و بالجمله مقصود نیست
و بالجمله مقصود وی انکار سنت ست پیش از جمعه میگوید که سنت گزاردن پیش
از جمعه نزد آنحضرت نبود و بعضی از علما که سنت جمعه قائل شده اند قیاس
بر ظهر میکنند و اثبات سنن بقیاس جایز نیست عبدالله بن مالک و تاکید در نفی
نماز
آن میکنند و میگویند و ائمه علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط

سنت اجتناب نموده اند و در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه

چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد بگذاردی دو رکعت

دو رکعت گزاردی و فرموده من کان منکم مصلیا بعد الجمعه هر که باشد از شما

304 نمازگزارنده بعد از جمعه فلیصل بعده اربعا یعنی گو که بگذارد بعد از و چهار رکعت

الحدیث روا مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند و گفت

304 ترمذی این حدیث صحیح است و عمل باین نزد بعضی از اهل علم و مذهب اسحاق

این است اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و بعکس

آنچه در متن مذکورست اکنون آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و بعد از

در آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه نماز

بعد از نماز جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما

چهار رکعت در حدیثی که مذکور آورده و در روایتی از مسلم آمده اگر خبری ما عت

تعجلت بیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که بر گردی

و در روایت ابی داود اگر گزاردی دو رکعت در مسجد پس از آن بجای

منزل در آمدی پس بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی

از ابن عمر آورده که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت

وگفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح و عمل بر آن است

نزد بعضی اهل علم و باین قایل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و

ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبد الله

ابن عمر که میگزارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون برگشت

از جمعه میگزارد در خانه خود دو رکعت و میگفت اینچنین کرده است رسول خدا

صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگزارد بعد از جمعه دو رکعت و اطالت

میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا که میکرد این را و اما شش رکعت

ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد

دو رکعت بگزارد بعد از ان چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر

چون میگزارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگزارد دو رکعت پیشتر

میرفت پس میگزارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگزارد جمعه را و رجوع میکرد

بسوی خانه خود و میگزارد دو رکعت و نمیگزارد در مسجد پس پرسیده شد اورا

از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میکرد آن را و گفته ابن حجر

رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد حکمة آنست که در حدیث

آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگزارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و در آن حکم

و در جمیع نمازها جایز نیست و فصل کردن بمکان دیگر که خروج است یا تکلم و فرق
میان مکه و مدینه بتقدیم نماز در اول و در رفتن بخانه و در ثانی بتحیة آن باشد
والله اعلم که خانه النبی در مدینه مسجد نبوی قریب بود و متصل بان و در مکه
مسافر بودند و منزل بعید پس فرق یکی را قایم مقام رجوع بیت ساخت
و بعض از شراح مشکوة گفته اند که گزاردن بمکه در مسجد بتحیه تعظیم مکه است
که جایز است انجه در روز مکروه است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات
کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه است و ترمذی گوید که
روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگزاردن دو رکعت
بعد جمعه پس تر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار رکعت نزد ابی حنیفه و نزد
صاحبین شش اول چهار پس تر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است
ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة
و بعدها و گفته است که روایت کرده شده است از ابن مسعود که پیش از جمعه چهار میگزارد
رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک بمذهب
ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک
القرظی آورده که گفت در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه نماز میگزاردند روز جمعه

تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون می بیرون می آید عمر می‌نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن

الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان رضی الله عنه آمده

که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره است

که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر بر سنت پیش از جمعه است

والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة

فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است

که بعضی گفته اند که آن دو رکعت که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ابو سلیک غطفانی را

امر کرد بگزاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم

در مواهب میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن حبان از طریق ایوب از نافع

که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه

خود میگذارد که چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است

امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است

بر آنکه قول ابن عمر که گفت اینچنین میکرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم راجع بفعل اخیر است که

گزاردن دو رکعت بعد از نماز جمعه در خانه بمجموع که اطالت قبل الجمعه و بعدها

بقرینه احادیث دیگر و نیز گزاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است

الظهر

آنحضرت خود در وقت زوال بیرون می آمد و بخطبه مشغول میشد و بعد از وی بنماز

پس گزاردن نماز سنت پیش از جمعه گنجایش ندارد و پس آن متصل مطلق باشد جمعه انتهی نوشت

پوشیده نماند که حصول تعیین به برآمدن آنحضرت متصل زوال و اثبات آن

بجد که پیش از وی در خانه نماز کرده باشد مشکل هست و در شرح ابن الهمام 306

میگوید که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جای سنت بعد از

گزاردن اربع رکعات باشد و میگوید و از حیث حکم کردن بوقوع این مجوز 306

از حیث آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم

میگزارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود که این ساعتیست که

گشاده میشود درهای آسمان الحدیث و همچنین و از حیث حکم کردن در حق صحابه

زیرا که ایشان می دانستند وقت زوال را چنانکه میتوان گفت اعتماد بودن

در دخول وقت بر قول ایشان محدود و نشان اعلام بنداء اول را ابد

وقت چنانچه در حدیث معلوم آنست که اعلام میکردند بنداء و را امید آمدن

وقت اذان تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود این ضعیف که نفی سنت قبل الجمعه

میکنند نفی نماز سنت که در رتبه جمعه باشد گوئیم مقصود اصل اثبات نماز سنت پیش از جمعه

در برگزارند در چهار رکعت وقت زوال کیفیت است وقتی که گفته اند مراد باین چهار

رکعت سنت ظهر است چه سنت جمعه باشد والله اعلم در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته
باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از ان حدیث آورده در رکعت بعد الجمعه را گفته در صلوة
قبل الجمعه چیزی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از
عدم تعرض بصلوة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوا اند ظهر و جمعه است تا دلیلی
بر خلاف آن در جمعه دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت مخصوص
وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث در ان تعرض بدان
داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت
مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بان است که بعض گفته که بعضی از علما که سنت جمعه
قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری
نقل کرده شد کما و بیش مبنیست مآل آن همان است که در ظهر بود کما لا یخفی و بالجمله
جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را انکار نموده و مبالغه کرده اند در انکار و تضعیف
احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر
و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک
کرده شود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیث است که تصحیح کرده است آنرا
ابن حبان از حدیث عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

چهار رکعت بعد از دوگانه جمعه
از محیط

307

و نمود ما من الصلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله
باوجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه بعد
از مضی گفت علما و سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند والله اعلم فایده
نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود در شرایط جمعه اهل آن موضع جمعه را باید که
بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطا تا اگر جمعه صحیح نشده باشد از عهده فرض
وقت باداء ظهر سابق بیرون آید از فتاوی الحجة آورده اند که احتیاط در قری
کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از جمعه چهار رکعت
به نیت سنت وقت پیشین ظهر پس دو رکعت سنت وقت در قول صحیح مختار علما
تا بیقین از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند که چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاط
با جماعت
به نیت ظهر بگذارند بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارد زیرا که چون جمعه را
بگذارد و پس از آن نیت ظهر کند و در اینجا اشارتی است که مسلمانان را لازم
آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیرین
چهار رکعت بعد از فاتحه سوره نخوانند به نیت رفع و استعاذه نه به نیت
قرائت سوره [illegible] رکعت ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت
در دو رکعت اخیره فرض سوره قصیره اربع میخوانند و بقول مختار نزد حنیفه با خواندن

آن واجب نیست که بجا آورند آن سجده سهو واجب شود و اختلاف کرده‌اند در نیت
این نماز بعضی گفته‌اند که گوید فریضه آخر ظهر لله علی فی ذمتی و بعضی گفته‌اند که
نیت کند آخر فرض ادرکت وقته و لم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها
آنست که احتیاج باین تقییدات نیست ملک نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه
در سایر ایام میکند چه اگر جمعه صحیح نیست پس این فرض باقیست بقایم و اطلاع
به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح است اگرچه سلطان جابر باشد
و تقیید جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد و ذکر جمیع هذه المسایل فی سائل
الهدی والله اعلم فصل در نماز عید روز عید را از آن روز عید
گویند که در وی عود میکنند و مکرر می‌آید در وقتش و این وجه عام است بر سوم
دیگر نیز صادق آید از جهت بعضی قید زیاده کرده‌اند مخصوص بدان و گفته‌اند
عود میکنند بفرح و سرور و در عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است و در
اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد
و جمعه که عید هفته است شکرانه تمامی نمازهای هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام
عید که باعث اجتماع و فرح و سرور دلهای اسلام گردد وضع کرده‌اند و شکرانه
و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت خداست آغاز کرده چون ادای

از او فی ملتین و اتفاق اجتماع نبود شکرانه تمام آن را عیدی ساخت و بعضی گفته اند

عید بجهت تفاؤل بود در گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدا

خروج قافله گفتند که قفول بود در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا تفاؤل است با آنکه برگردد

و سلامت باز گردد و صلوة عیدین بمذهب امام ابو حنیفه فرض است چنانچه جمعه و در واجب (جمعه)

واجب گویند که تسمیه او سنت بجهت ثبوت اوست به سنت نه بکتاب و در روضه صاحبیه سنت

308 و شافعیه سنت گفته اند و آن را افضل نوافل داشته اند و بقول ایشان سنت موکده و مالک

سنت واجبه و وجوب اینجا بمعنی تأکید باشد و اجمال وجهی که در وجوب امام ابو حنیفه

فرض عید مذکور شد دارد و نزد امام احمد عین فرض است چنانچه نزد ابو حنیفه و صحیح نزد وی

که فرض کفایت است و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین آمده عادت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه عید الضحی در مصلی گزاردی

رواه البخاری و مسلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب [illegible] مسجد شریف

بیرون دروازه مصر که قافله مکه از آنجانب درآید و میان وی و مسجد شریف

هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون بر آمدن

برای نماز عید بصحرا افضل است از گزاردن وی در مسجد چه آنحضرت با وجود

بود آن فضل که مسجد شریف دارد بمصلی بیرون آمد و در جای دیگر بطریق اولی

وهم بنیت عمل ناس در امصار بلا آنکه عذری باشد چنانکه گفت و یک عید باز

بود در مسجد گزارد و این جز یکبار نبود صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم

نقل کنند که گفت که بگذارد عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس مصلی

بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابی داود و ابن ماجه

از ابی هریره مرویست انتهی و اهل مکه هم از زمن اول عادت بر این دارند که در مسجد

گزارند و بعضی ابیرون روند و بعضی گفته که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

که در مسجد نگزارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعت تمام دارد و الآن

خود اهل مدینه نیز در مسجد گزارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور

راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت باد از بلده مطهر

بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادی

شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که بر آید امام بجبانه بخلاف

و اختلاف کرده اند در آنکه با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است

گزاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع

نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی زیاده بر سه نیز میکرد و

و در بلده لاهور همچنین میکنند و عادت آن بجنین حضرت اکنون بود که در روز

304

بو

عید

309

نه جامه

عید اجمل و احب ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عیدین و جمعه از برد سعید (خیر)

حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه (تمام) جنس جامه است مثل ابریشم

و غیر آنها چنانچه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی

و این جنس برد در یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند اینست چنانچه الا آنچه

درین [illegible] ر واگه در بعضی احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

حله سرخ پوشیدی همین مراد است یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط

سرخ نه آنکه تمام سرخ چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آنحضرت جبه

تنگ که یعنی پوستین است یا صوف در اعیاد چنانکه در هدایه آورده

غریب است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و تفصیل احکام و آداب لباس در محلش

باید انشاء الله تعالی و مرویست که کسی پاره ای عمر بن الخطاب رضی الله عنه جبه

از استبرق خرید و در حضرت رسول آورد و گفت خریدم [illegible] تا تجمل و تزین

کنی برای عید و وفود آنحضرت فرمود این لباس کسی است که نیست او را

نصیب در آخرت و بالجمله تجمل و تزین برای عید مستحب و مسنون است

اما لباس مشروع و خروج به عیدگاه و در روز عید فطر بخوردن خرما افطار

کردن و عدد آن وتر بودن طاق بود بخاری از انس رضی الله عنه آورده

که بیرون نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز فطر تا آنکه بخورد چند خرما
و میخورد آنها را وتر و در روایت حاکم از عقبة بن حمید صریح آمده که بخورد
سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتر او گفته اند که حکمت
در استحباب اکل تمر حلاوت اوست و در عید تقویه بصر است که صوم
ضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر کسی 204
چیزی شیرینی در خواب خورد و تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و
مرقق قلب است و لهذا بعضی علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است چنانکه
عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس و غیره و رعایت عدد
وتر در همه چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمودی
ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت کردی
چنانچه در حدیث ترمذی و حاکم از بریده آمده که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که بیرون نمی آمد روز فطر تا بخورد و نمی خورد روز اضحی تا نماز
می گزارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که
چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل افطار را
بقصد مبادرت بامتثال امر الهی تعالی و اگر نه مجرد امتثال قصد بودی بعد

حاروي والله اعلم وبعضی گفته اند که اکمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید
در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام چون اخراج صدقه
فطر پیش از برآمدن متعلق بود صدقه برآورد و اکل کرد و بسلی رفت واخراج
صدقه اضحی چون که بعد از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد و صدقه
داد و بعد از آن بخورد و از برای عید غسل کردی یا نه آنکه فقهای غسل عیدین را سنت
310 گفتند و طریق اثبات آن بطریق عقل وقیاس اوست برجمعه بعلت اجتماع و بطریق
نقل حدیثی ست از فاکه بن سعد که صحبت او بحضرت رسالت بصحت رسیده است
ملک بحد شهرت کشیده است آه غرض این که حدیث از وی ساخته شده است که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفه رواه
ابن ماجه في سننه والطبراني في معجمه والبزار في مسنده كذا قال الشمني وشيخ ابن الهمام
گفته که این حدیث ضعیف ست كذا ذكر النووي وغيره ودر رسالی این حدیث را
نقل کرده و گفته بود فاکه ابن سعد که امر میکرد اهل عیال خود را بالغسل در این ایام
و گفته که رواه عبد الله بن احمد في المسند وابن ماجه دیگر حدیثی که سیوطی در جمع
الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آورد که گفت هر چیزی را که فعلی آن
که دیدم ام از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان دیدم الا آنکه غسل میکنند در عید هم

رواه ابن منده و ابن عساکر و گفت صحیح غیر عیاض و قوله زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که

میگوید و درین باب دو حدیث وارد است و هر دو از ضعف خالی نیست مگر همین او حدیث

بخواهد و با غیر آن ازا و ما غیر آن دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم و در کتب سته صلاة

حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا آورده که الفطر

که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از انکه برود بعید و در روایتی غسل میکرد روز

پیش از انکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید اما اثر ابن عمر رضی الله عنهما صحیح شده که او ٥١٤

غسل میکرد و شدت مبالغت وی در متابعت سنت اقتضا آن میکند که حد

درین باب بغسل صحبت نقل که یکبار وی رضی الله عنه وضو کرد در زیر نهالی

درخت پس حاجت و بقیه آبی که در ظرف مانده بود در کرد آن درخت

ریخت و مرد آن میکرد دید و گفت اخینی دیدم رسول را صلی الله علیه وسلم که کرد

و هر گاه در امثال این امور که و خاضیت طاعت و قربت رعایت اقتدا

و اتباع میکرده باشد درین باب بطریق اولی و آن حضرت بمصلی پیاده رفتی

ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند که از سنت آنست

که بیرون روند بعید پیاده و بخورد چیزی پیش از بیرون آمدن بعید گفت ترمذی

این حدیث حسن است و عمل بوی است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعید

و پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و ابن ماجه از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که بار از زهری رسیده است که سوار نشد رسول
صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و عنزه در پیش روی وی برداشتندی
و چون بمصلی رسیدی عنزه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعین
مهمله و نون و زاء مفتوحات نیزه خرد که پیکان دارد و آن را حربه نیز گویند و آن
میان عصا و رمح است رمح بلندتر از همه و عصا خردتر و عنزه میانه و آنحضرت را
عنزه بود که خادمان همراه وی برداشتندی بسبب مصلحت گرفتن گلوخ استنجا و ستره
در نماز و مانند آن بکار بردندی و روز عید آن را ستره ساختی زیرا که آن زمان
مصلی صحرا بود و دیوار و محرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مساجد
متعارف است در زمان آنحضرت نبود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد والله
در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند بی‌نگاه اما نماز در مسجد شریف میگزارند و برداشتن عنزه
در پیش روی امام و نصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند زیرا که خانه یعنی مصلی
عید در صحرا باشد و در بنای خانه نیز صحیح است در حدیث مکروه است و آنچه آنست
که او در حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی در مسجد جایز نه و نماز عید فطر را تاخیر کردی
و نماز عید اضحی زودتر گذاردی همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه

فطر او را یافته و طعامی یا هم بکار برده شده است و همچنین در پیش نه تاخیر باعث
اجتماع خواهد بود با آنکه ضعیف بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد
نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و عبد الله بن عمر که در متابعت سنت
دقیقه مهمل نگذاشتی بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی
ظاهر کلام آنست که در کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی لیکن غرض از ذکر
این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است لیکن در خروج بجهت ادا
استعجال باید کرد و زود در مسجد و مصلا رفت بانتسال کرد و تخصیص کلام بعید
باضحی بعید است از سیاق و بخاری بابی آورده در تکبیر عید یعنی بگاه رفتن بمصلا
چنانچه تکبیر در جمعه مذکور شد و گفته که عبد الله بن بسر که صحابی مشهور است میگفت
بودیم که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوة از نماز عید در این ساعت و آن وقت
تسبیح است و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت تسبیح
صلوة نافله است مقصود ازین انکار بر امام وقت بود در ابطاء و تاخیر و اول
وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب است احمد تا وقت زوال و بعض بظاهر حدیث
رفته منع جواز امتداد کنند اما در روی یاد دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت
اهل حرمین شریفین نیز تعجیل است و در وقت اشراق نماز گزارند و هم در خطبه

کفی بیانا بجهر این تتمه بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانکه زرکشی از دارقطنی وغیر وی
از بیهقی آورده که بود ابن عمر که چون غدوه میکرد یوم فطر و یوم اضحی بسوی مصلی
از نقل این
جهر میکرد تکبیر تا میرسید بمصلی و مقصود اصلی نقل وی رضی الله عنه همان قول است
که تکبیر و تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که جهر تکبیر است نیز با وی در یک حدیث
37 مروی بود آن را نیز ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه وسلم
312 بمناسبت اگرچه احتمال دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت
شریف آنحضرت چنانچه در ترجمه این گفته است ولکن الاوجه هو الاول فتدبر و بالجمله تکبیر
جهر تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی باتفاق است اما در عید فطر خلاف امام ابو حنیفه است
ایشان گویند که اصل در ذکر اخفاست لقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا
وخیفة ودون الجهر من القول ولیکن وارد شده جهر در عید اضحی بر خلاف قیاس و سنت
نظر بجمیع وجوه در مبنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی و قیاس کرده شود بر وی
از جهة اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروعست در وی تکبیر و علمست بر عمل افعال
وی و این دلیل رد دارد ابو یوسف و محمد رحمهما الله کنند که اثبات جهر تکبیر در عید فطر بقیاس
بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الهمام مذکورست که اختلاف در جهر تکبیر است در روز فطر
در عمل آن زیرا که داخلست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب و مطلوبست و از جانب

اصل

مفهوم میگردد که خلاف وی تکبیر است و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر صدا به لفظی

که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که بدعت است پس امام ابو حنیفه گوید که رفع

صوت بذکر بدعت است و مخالف قول حق سبحانه و تعالی واذکر ربک فی نفسک الآیة پس مقتصر باشد

بر مورد آن و روایتی از ابی حنیفه نیز در جهر آمده است انتهی اما ادله دیگر اهل جهر تکبیر پس

بحدیثی که روایت کرده است دار قطنی که گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را و بیهقی

میگوید که در رفع این حدیث سخن است و صحیح آنست که موقوفست بر ابن عمر و کلام مقتضی

تکبیر بظاهر ناظر است در آن ولیکن شارح بصحت حدیث تکبیر کرده که گفت عبد الله ابن عمر

که در شان تعب سنت دقیقه جهل میکند است و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث ابن عمر ضعیف است

بجهت موسی بن محمد ابن عطا که یکی از روات اوست و نیز دلالت نمیکند بر جهر

تکبیر که محل نزاع است و حاکم این را بی موقوفا روایت کرده و ذکر کرده جهر را و بیهقی

گفته که صحیح آنست که موقوفست بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم قطعی

که سنت است دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و حال آنکه

وی معارض است بقول صحابی دیگر چنانچه روایت کرده شده است از ابن عباس که وی

شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشند شتر او را آیا تکبیر گفت امام

313

313

لازم بود در بیابان ها مثلا آن روز را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نبود مسجدی که پیغمبر

پیش از امام و ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آنجا که ملت رغبت

ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون مصلی رسیدی در زمان

شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة مسلم

و ابو داود و ترمذی از جابر بن سمره آورده که گفت گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم

نماز عید یک بار و دو بار بی اذان و اقامه و گفت ترمذی که درین باب الحدیث

از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمره حسن صحیح و عمل بر این است

نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود

مر عیدین را و نه مر هیچ یکی نوافل را و بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله

آورده که گفته اند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته شدی نه یوم الفطر

و نه یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله

که نیست اذان مر صلوة را روز فطر و نه اقامه و نه ندا و نه چیزی و روایت کرد

نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید

پس نماز گزارد بی اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما

نه سنت بود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم

تا امروز و بالجمله عدم اذان و اقامت در نماز عید فطر مجمع علیه است و در فتح الباری گفته

که استدلال کرده میشود بقول جابر رضی الله عنه که گفت و نه ندا و نه چیزی نگوید

گفته نشود پس از نماز عید چیزی مثل الصلوة یا الصلوة جامعة و مانند آن لیکن روایت

کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر میکرد موذن را

در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگرچه این حدیث مرسل است ولیکن معتضد میکند

او را قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است بعضی گفته

محروست از حزن که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة

مکروه نمیدارم آن را اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم

آن را و ابن ابی شیبه باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث

کرد اذان را از اسعادیه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی حجاج و بعضی زیاد و صحیح است

که معاویه بود و بعد ازوی اینها نیز احداث کرده اند والله اعلم و متفق است آنکه ترجیح

ازینها باشد و کیفیت گزاردن نماز عید آن بود که در رکعت اول هفت تکبیر گوید

بجای میان هر دو تکبیر یکساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شود و ذکری

معین میان دو تکبیر مروی نیست و نزد امام احمد حمد و ثنا الهی عز و جل و صلوة

بر صلوة رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن است

و در بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة

و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن گوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله

و لا اله الا الله و الله اکبر و صلی الله علی محمد یا از هر چه ذکر خوش آید و بدین اشارت کرد

314 مصنف که گفت ذکری معین میان دو تکبیر سنت و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا

در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده

314 عایشه و عبد الله بن عمرو بن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و ... طا

از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اول و پنج در رکعت ثانی

و باین قایل شده مالک و شافعی و احمد و لکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است

از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ ازان دو معدود نیست

و دار قطنی از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید تکبیر

میگفت در اول تکبیر اشاره و ابو داود [illegible] بن العاص آورده که گفت پدرم

ابو موسی و حذیفه را خبر تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اضحی و فطر

پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و حذیفه گفت راست گفت ابو موسی گفت

اینچنین میکردم در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود

رضی الله عنه گفت که گوید چهار بار سپس قرائت کند پس رکوع کند و سپس بایستد

و در رکعت ثانیه پس از قراءة کند پس تکبیر گوید چهار بار بعد از قراءت و این حکم
در رکوع چهار و زیرا که امثال این بسیار از ابن مسعود یافت و در بعضی طرق مرفوع
نیز آمده و این چهار بار تکبیر افتتاح ست در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه
پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود است
و آنچه نزد شافعیه است از ابن عباس روایت است ما میگوییم چون تکبیرات روایات مختلف آمده
ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات در رفع ایدی خلاف معهود است
پس عمل باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت بنی عباس انتقال
کرد امر کردند حکام و ولاة روی زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و اکثر
کردند که بغیر آن عمل نمایند و در بعضی بلاد حنفیه نیز همبران عمل یافتی و شنیدم ما
حتی که از فتاوی الحجة نقل کرده اند که گفت اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود
نکند نیز جایزست زیرا که آن مذهب اصحابست و در کثیر از امام احمد
نقل میکنند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم در تکبیرات
عید و اکثر جایز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید نیامده تا که از جهة عدم ورود
آنست بشرط تصحیح ایشان والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید
اضحی و فطر در رکعت اولی سوره ق والقرآن المجید خواندی و در دوم ۲۱۴

اقتربت الساعة رواه مسلم والموطا وابو داود والترمذي والنسائي وگاه این دو سوره
وگاه دیگر نخواندی واقتصار بر سبح اسم ربك الاعلى وهل اتيك حديث الغاشية
نمودی چنانچه در جمعه وگاهی که عید وجمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره
رواه الجماعة المذکورة ایضا وبعضی خواندن این دو سوره مستحب گویند واین اظهر است زیرا
که مواظبت ننمودند ودر خواندن غیر این سوره مذکوره بخبری صحیح نشده اگرچه بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن
بوده درست بود ولهذا در کتب حنفی که در مذهب امام احمد است گفته
ویقرأ فی کل رکعة بالحمد لله وسورة وچون از سجده رکعت دوم برخاستی شروع
در تکبیر کردی وپنج تکبیر متعاقب بگفتی آنگاه شروع در قرائت کردی پس تکبیرات
در هر دو رکعت پیش از قرائت بودی ومذهب ائمه ثلاثه همان است و تمسک
ایشان باحادیث وارده درین باب است ونزد حنفیه در رکعت اولی قبل
القراءة ودر ثانیه بعد القراءة واین روایت ابن مسعود است چنانچه گذشت
وبعضی این روایت را تضعیف میکنند ومیگویند در بعضی احادیث از ابی هریره مرویست
که والی بین القراءتین فکبر اولا ثم قرأ ورکع فلما قام فی الثانیة قرأ وجعل التکبیر
بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی است واین حدیث را امام احمد روایت کرده اما ضعیف
میگویند این خبر صحیح نیست از آن رو که محمد بن معاویه که راوی این حدیث است مجروح

باتفاق اکابر علما حدیث و گفته اند که حدیث از غیر این طریق نیز آمده است و سلم اعلم

و بعد از ان اشاره کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود و حدیث دیگر موافق مذهب عاد

خود آورد و گفت عن عمرو بن عوف المزنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کبر

فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الآخرة خمسا قبل القراءة این حدیث را ابو داود

از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته که در این باب از عایشه

و ابن عمر و عبد الله بن عمرو بن عوف مزنی نیز حدیث آمده است و من میگویم که از بخاری

سوال کردم گفت در این حدیث چه میگویی گفت لیس فی الباب شیء اصح من هذا

اول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شیء فی الباب و قد رد و جعل انکار

و استاده

فارع شدی بر جهر استی و خطبه خواندی بر منبر نبود و در انجا دو حدیث مذکور شد

یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در عیدین

بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب ستة اتفاق دارند و بر روایت آنکه انحضرت

نماز عید اضحی و فطر پس از خطبه میگزارد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بعد از وی نیز

همچنین میکردند ترمذی گفته که بر این سنت عمل نزد اهل علم از اصحاب و غیر ایشان

و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم است در وقتی

که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده که گفت بود

الحواصر

316

316

رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون آمدی روز فطر و اضحی بسوی مصلا و نخستین چیزی
که ابتدا کردی بدان نماز بودی پس برگشتی از نماز و بایستادی در مقابل مردم و مردم
نشسته بودندی بر صفوف خویش و عظ فرمودی و وصیت کردی و امر کردی
بچیزی و گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنگه بیرون آمدم من با مروان و وی
امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده
بود کثیر بن الصلت و خواست مروان که برود بران پیش
از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و بمنبر برفت و خطبه خواند
پیش از نماز پس گفتم او را تغیر داد اید شما سوگند بخدا انست را گفت یا ابا سعید
رفت آنها که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدای که نقای ذات
من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من دانم این کلمه را
سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری آمده که اختلاف کرده اند که اول کسی
که خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید
ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود رضی الله عنه
چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی که
خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود در اول نماز گزارد در پس خطبه خواند

ودر آخر چون دید که مردم بنماز نمی‌شوند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد
بر نماز و این مصلحت غیر علتی است که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را
آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند خطبه او را که در وی سب و ناسزا است
بجماعه که مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لائق آن بودند میکرد بشنوند
چنانکه در حدیث ابو سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که
مردم انتظار استماع خطبه ما نمیبرند واحتمال دارند که عثمان رضی الله عنه کرد
و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت
بدلیل بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت
حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان
و نماز میگزاردند ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری
آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنذر از
ابن سیرین آورده که زیاد آنرا ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت این
دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی ازین دو و نیز مروان و زیاد عامل بودند
معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتدا آن از معاویه بود و اینها اتباع آن
کردند والله اعلم انتهی کلام شیخ ابن حجر و آنانی که منبر برای خطبه عید در زمان آنحضرت

317

بود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده
بر در پای خود چنانچه گذشت در حدیث ابی سعید و مقتضای وی آنست که اول
کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام مالک واقع شده که اول کسی
خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود و در اکثر بن الصلت که آنچه در صحیحین
آمده از حدیث ابی سعید مخالف آنست و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه یکباری
کرده باشد پس آن ترک داده و مروان آن را اعاده کرده و ابو سعید را از آن
اطلاع نشده کذا فی فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اول خلاف
کرده اند در منبر نبار بخاطر بعضی گفته اند مکروه است و خواهر زاده حسن در زمانه ما
و مروی است از امام ابو حنیفه که لا باس به و چون در صحیح بخاری از حدیث جابر بن
عبد الله آمده که گفت اند اگر رسول خدا صلی الله علیه وسلم به زیر منبر خطبه خواند و چون
فارغ شد نزول فرمودی و بجانب آن رفت و تذکیر کرد الحدیث و ظاهر نزول
از منبر است معنی از آن جواب میدهد و میگوید اما در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که
ثم نزل نبی الله اگرچه در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء و امثال آن
واقع شده است احتمال دارد که ثانی یا تالی یا مکانی عمالی بود که قایم مقام منبر میشد و اطلاق
نزول کل کرده آنکه بود آن مجرد احتمال است ولیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر بود

ناچار است از ارتکاب آن و در بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانکه نسائی از ابو
کاهل رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که خطبه میخواند بر ناقه
که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس مراد از نزول از ناقه باشد نه منبر و در الصحیحین
با رسول خدا
و غیرهما عن جابر بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم
صلی الله علیه و سلم الصلوة یوم العید نماز را روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد
بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامة ثم قام متوکئا علی بلال
پس ایستاد در حالتی که تکیه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است
چنانچه از صحیح بخاری بصریح تر ازین معلوم گردد که گفته فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس
فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و هو یتوکأ علی ید بلال و در خطبه تکیه بر قوس
یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را
بتقوی و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیخت و رغبت کرد بر طاعت
وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ گفت مردم را و تذکیر کرد ایشان را
ثم مضی پس بگذشت از ایشان حتی اتی النساء و تا آمد زنان را و آنحضرت زنان را
نیز بحاضر آمدن بمصلی عید امر فرمودی اگرچه حائض بودندی و فرمودی حاضر شوید
دعای مسلمانان و مواقع خیرات را و حیض ناکنید و اگرچه بکر و جوان و مخدره

واگر چه چادر پوشیدن از شندی فرمودی باید که استعارت کند جامه و چادر را
یکی از دیگری و بسیار از بر فرمودی که حاضر شوند عیدها و ذکر حق و از پس وعظ و پند
کردن نزد او فرمود تصدق کنید ای جماعه زنان که بیشترین شما هیزم دوزخ اید
318 و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اهل اکثر آنرا شما را از زنان
سیاهی رخسارت در برابر دیگر چه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه لعنت میکنید و کفران
318 میکنید شوهران شکایت بسیار آرید و در حدیث ابو سعید آمده و لعنت بسیار کنید
بسیار میکنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل هشیار را
و در لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده بقول سکعب از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که مردم
از مردان و زنان تصدقوا صدقه دهید و خیر کنید فاکثر من تصدق النساء پس بیشترین
مردم که تصدق میکردند زنان بودند بالقرط بالضم قاف و سکون را گوشواره
و انگشتری و الخ و چیزها و دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد و زنان که حاجت
بعث لشکر پس اگر می بود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم کاری بر بعد که بخواهد ان بعث بعثا
بفرستد لشکری یا دو چیز را بجائی بیدگره کنم ذکر می کرد از برای ایشان و میفرستاد
و الا انصرف و اگر نبود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان بجای بر گشت و می نه
می آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجموع خطبها چه خطبه جمعه و چه عید و غیر آن افتتاح

بحمد و ثنا حق میکرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظی مخصوص از تحمید و تسبیح و تکبیر و غیره نمیفرمود و
وجمیع خطبا را زمان افتتاح خطبه عید خصوصاً عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرده گفت
در حدیث وارد نشده که افتتاح خطبه عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه
این مقدار مرویست عن سعد موذن النبي صلی الله علیه وسلم ان النبي صلی الله علیه وسلم
کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آن حضرت تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و در لفظ
و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبة العیدین بسیار میگفت تکبیر را در
هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح بتکبیر کرد بلکه در خطبه
بسیار گفتی خواه در اول باشد در اثنای آن والله اعلم و از همان راه که بعیدگاه رفتی
هم بدان راه باز نگشتی چنانکه بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی
از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع
نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون آید براهی برگردد بغیر
راه دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قایل است شافعی و انتهی و در فتح الباری
میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحبست مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه برین اند
ولیکن رافعی تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قایل شده اکثر اهل علم و بعضی گفته اند
اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقیست حکم نیز باقیست و الا

814

حکم بانتفاء علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی است اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه
رمل در طواف وغیره اشهر پوشیده نماند که تعیین علت در مانحن فیه مخصوص است
چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا مبنی و علل
319 که سید ایشان بمجرد گمان و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایما
بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و لوازم اقتدا و اتباع در طریق
319 سنت بجا آورد اشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آنحضرت استنباط کرده اند در غیر وی
میکرد
صلی الله علیه وسلم و نظیر آن که آنحضرت در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف
میکردند آن بود که تا اهل هر دو طرف در راه بروی صلی الله علیه وسلم سلام کنند و بشرف
هر دو
دیدار او مشرف و فایز گردند و حصول این شرف برای علاقه از آنحضرت
بطایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست الا آنکه سر در آن بود
که برکت وی صلی الله علیه وسلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در
فضل و برکت مرور شریف مشارکت و مساوی شوند یا آن بود که حاجت
اهل فقیر را از تعلیم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق و سرور بنا هر حال
جانی اقربای و ولی مانند آن قضا کند یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه
حاصل آید یا اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول شوند و آنکه اهل کفر و نفاق را

از یهود و غیر آن بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار

و مولوا انیا کو غمناک و آزرده و هلاک کرد اند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دل ایشان

رعب انداز و وهم رسانند یا آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنها

از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بجانب مصلی بر جهة یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهة شمال واقع میشد

پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهة یمین واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی است

و مصلی بجانب غربی است و از اینجا لازم آید که رفتن بمصلی از جهة یمین بود و منزل آنحضرت

در وقت وقوف بمصلی بر جهة شمال پس اگر بهمان راه رجوع میکرد که رفته بود

بضرورت بر جهة شمال واقع میشد یا آنکه از جهة ترس از کید اعدای دین بود

تا در مقام هلاک خود نه ایستند و این توجیه مشهور تر است در روی نظر ست زیرا که

اگر اینچنین بودی این روش را مکرر عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف

در همان راه دیگر آمده بایستند و حوادث را بیندازند نظر با آنکه از سوا

و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید لیکن در مذهب شافعی

آنست که رفتن آنحضرت روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر

تقدیر وجه نظر قوت پذیرد و مایل با آنکه از جهة تخفیف ازدحام در هجوم خلائق

کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع
چیزی باقی نماندی یا پس به راه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی تا تنگی
و منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل است که رفت بتغیر طریق بر تغیر حال بمغفرت و رضی
320 و رضی در مقام قرب و وصول نعیم چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت اینوجه
320 خالی از صفای نیست یا آنکه راهی بدان سو متوجه مصلی میشد دورتر و درازتر
بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت
رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع جانب منزل خود آمدی بر سمت نزدیکی
که در اینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن کرده اند با آنکه خطوات در وقت
رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند هر که بحج رود تا وقت وصول بوطن اجر و ثواب
این سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث ابی کعب بن عجره نزد ترمذی و غیره
ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر
و نزدیکتر بود خواست که بمبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد ضرر فوت نگردد تا آنکه اختیار
این روش نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این مجموع وجوه مذکوره بود کذا
قال صاحب الطیبی برای دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بشر از ادراک آن ...

تمام نبود که عقول واهیه جاحق واولیست چه اسرار ومعانیه که آنحضرت را بود خلایق را

مجال درک وحصر آن نیست ووصول بدان متعذر والله اعلم تنبیه در صلوه عید پیش از وی

وبعد از وی نماز سنت نیست بخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی از ابن عباس

آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون آمد روز عید پس گذارد دو رکعت

ونگذارد پیش از وی وبعد از وی الحدیث وترمذی گفته که درین باب حدیث ابن

عمرو وابی سعید نیز وعمل برینست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیر ایشان

وطایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید وبعد از وی جایز داشته اند وقول اول صحیحست انتهی

ودر کشف می آرد که امیر المومنین علی ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم

پس بیرون آمد روز عید وگفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده شود پیش

از نماز گزارده شود پیش از امام رواه النسائی وروایت است از ابن سیرین که

ابن مسعود وحذیفه بالبیادند نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام

رواه سعید وزهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف

این امت نماز گذارد پیش از نماز عید وبعد از وی رواه الاثرم وخلاف در آنست که این مخصوص

بمصلی است یا شامل مصلی را ومنزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس

ودر روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از عید چیزی نگزارد

و چون رجوع بمنزل میکرد دو رکعت میگزارد رواه ابن ماجه و احمد انتهی و در هدایه میگوید
تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه و اگر در غیر آن
و ضحی را پیش از خروج بجبانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند در مصلی
و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاقش متناول است امام را و قوم را
جمیعا شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیشتر
از عید بر صلوة مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع
تنفل قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از آن منع تنفل باشد یا نفی را و بتقدیر منع
ابا از جهة وقت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر مخصوص بامام است یا شامل است
یا شامل مصلی
اختلافست — امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا نه و منقول است از سلف را و جمیع آن کوفیان میگویند
بگزارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه است و بصریان میگویند بگزارند
قبل از عید نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعه است و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب
زهری و ابن جریج و احمد است و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی
و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید
که رسول الله صلی الله علیه وسلم نگزارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که
نماز عید را سنتی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را

321

برجه اما مطلق نفل منع آن به دلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر ایام ثابت است

انتهی و دیگر مبنا آنکه اختلاف سبب نماز گزاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آنست که

کر چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص

خاص بنا نیامده ولیکن در شرح بعضی وقایه و هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت یا چهار رکعت

مثل صلوة الضحی که در سائر ایام بگذارند و در محیط و از فتاوی قاضیخان نقل کرده اند

که هر که به مصلی برآمد و نماز با امام در نیافت اگر خواهد برگردد و اگر خواهد نماز بگذارد

و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت یا صلوة ضحی بر او بود باشد چنانکه

روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید

بگذارد چهار رکعت [illegible] الباری و گفته اند بخوانند در اول سبح اسم ربک الاعلی و در ثانی

والشمس وضحیها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحی و روایت کرده است از ابن مسعود

در این باب از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و غدی جمیل و اجری جزیل [illegible]

امام احمد نیز از اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد و مثل نماز تطوع بیک سلام باید و در سلام

دریشان نیز اثر ابن مسعود را که مذکور شد آورده و امام احمد گفته که [illegible] میکند

آن از حدیث علی رضی الله عنه که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفا قوم چهار رکعت بی تکبیر

و خطبه و بخاری در ترجمه باب آورده که انس رضی الله عنه جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه

که موضعیست بر دو فرسخ از بصره بگذارد نماز عید را و نیز میگویند که اهل سواد جمع نشوند

مگر آنکه بگذارند دو رکعت بر طریق نماز عید و کرمانی میگوید چون فوت شود صلوة عید را

امام مالک و شافعی میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابو حنیفه مخیر است

اگر خواهد بگذارد و اگر نه و بر تقدیر گزاردن مخیر است میان چهار و دو والله اعلم فصل

322 در عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوقت استسقا بدانکه بر شش

322 وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه در اثنای

خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا اخرجه

بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و نسائی از انس رضی الله عنه بروایات متنوعه

آورده اند که گفت رسیدیم مردم را قحطی در عهد رسول صلی الله علیه وسلم پس بود

آنحضرت که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال

وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهایم و در روایتی

هلکت المواشی هلکة العیال وهلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

هر دو دست خود را و گفت اللهم اغثنا چهار کرت و در روایتی سه کرت

و در روایتی اللهم اسقنا دو بار پس راوی انس گوید سوگند بخدا که نمیدیدیم در آسمان

قطعه ابری و هنوز فرود نیامده بود آنحضرت از منبر تا آنکه برخاست ابری

کوهها ببارید از روز بروز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس آمد همان اعرابی یا دیگری گفت

یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال و در روایتی هلکت المال و انقطعت السبل

دعا کن تا ما را نگاه بدارد الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را

و در روایتی تبسم کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در روایتی تبسم کرد جهة

سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حوالینا و لا علینا و در روایتی زیادت

اللهم علی الآکام و الظراب و بطون الاودیة و منابت الشجرة و بهر سوی که

اشارت میکرد منکشف میشد ابر از آن سوی تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه

و روان شد وادی قناة تا یکماه و نیامد هیچ یکی از ناحیت مگر آنکه خبر کرد

از باران و در روایتی پس کشاده شد ابر در مدینه و می بارید گرد بر گرد وی

و نمی بارید در وی قطره و این قضیه در مسجد شریف بود در رحبه در اثنای

خطبه و جمعه اما تو دانکه روایت کرد ابو داود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها

که شکایت کردند مردم برسول خدا صلی الله علیه و سلم قحوط مطر را پس امر کرد

تا نهادند منبری در مصلی و وعده کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون

آیند و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب بلفظ حدیث در جامع الاصول

و غیره هست که بیرون آمد وقتی که پیدا شد بروی آفتاب و این عبارت ظاهر در

بیرون آمد

بیرون آمدن و وقت طلوع نه بعد از طلوع و چون تفاوت درین دو وقت سهل است
و مستقر شد در شیوه اصطلاح باشد با تواضع در ظاهر و تخشع در باطن و تبذل ترک
ثیاب است و بکسر با و سکون ذال جامه کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق است بهر سه و ذکر
تخشع و تبذل در حدیث ترمذی است نه ابی داود و ذکر باقی مقدمات در روایت ابی داود است
نه ترمذی گویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده است و در حدیث
نسائی ذکر تضرع نکرده و چون مصلی رسید بمنبر بر آمد و تکبیر و تحمید گفت و در خود
شکایت کردید شما از قحط سال و تأخیر باران از وقت و تحقیق امر کرده است
خدای تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای شما را
و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه
بود کس را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقاء رسول الله صلی الله علیه و سلم
پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم متبذل و متواضع و متضرع
بمصلی و بر آمد بمنبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن
خطبه نمیکند یا خواندن با این کیفیت که ایشان میخوانند تطویل و بسط و تکلف
و ظاهر همین است چنانکه مصنف میگوید و خطبه خوانده و این قدر را از آن محفوظ است
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله

لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا
الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ثم رفع یدیه برداشت
هر دو دست خود را واخذ فی التضرع والابتهال والدعاء و شروع کرد
در تضرع و زاری و دعا وبالغ فی الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دست
حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شدی سفیدی بغل اگر لباس شریف آنحضرت
در آن وقت ردا فقط بود مراد ظهور بیاض الابطین علی الحقیقه خواهد بود 424
و اگر قمیص بود مراد موضع الابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض الابطین کنایت است
از بلند برداشتن دستها وگفته اند که هر چند واقعه صعبتر و سیله و مطلب کلی تر
برداشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از صحیح مسلم آورده که استسقا کرده
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی
برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود
و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارفست در وقت دعا و در روایت ابی داود
نیز مانند این آمده وگفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعمت باشد
مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه
و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهة اشارت باطفاء نایره
[illegible]

نشسته و سلام و پست کردن و خرد و شکستن قوت و غلبه جاه و ذلت اظهار کنند که منتهای آن است

بتفاؤل حال چنانچه در تحویل ردا و استتار بسبب تراکم سحاب و گردانیدن نظر بسحاب

بجانب یمین و در تحویل آنجناب بر آن بسوی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک را

دیگرگون کرد چنانکه طرف راست ردا بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست

و اندرونی را بیرونی و بیرونی را اندرونی گردانید و طریق قلب ردا این است

که کنج زیرین دست راست طرف اسفل را از جانب یسار بدست چپ جانب اسفل را

از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را از پس خود تا باشد طرف مقبوض

بید یمنی بر کتف علیا از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف علیا از

از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغیر حال و تبدیل

امساک با مطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امر است که کرده شده است

آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و گفته شده که همچنین کن تا تحویل یابد حال و مجرد

تفاؤل نه بشرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج

واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و ردائی که آنحضرت در نوبت پوشیده بود

سیاه بود چنانچه در روایت ابو داود از عبدالله بن زید المازنی آمده که استسقا

کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود بروی خمیصه سیاه داغ در ردا و اسباب و

پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود و دعا کرد و بعد ازان روی بجانب مردم

کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت

چنانکه نماز عید گذارند و در بعضی روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت

وی نیز وقت عید گفته و از انجمله گفته اند که افضل آنست که دعا قبل نماز

بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز است ولیکن خطبه پیشتر از نماز خواندند

چنانچه در نماز جمعه و در کشتی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا

صلی الله علیه وسلم روزی برای استسقا پس گزارد دو رکعت بی اذان

و اقامة پس خواند خطبه و در هر دو رکعت جهر خواند جهر بقرات باید در استسقا

در روایت ابو داود و ترمذی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول

آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده و لیکن

آنچه مقرر میگویند که خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی

و در رکعت دوم هل اتیک حدیث الغاشیة و در جامع الاصول که احادیث کتب ستة

آورده و نه در غیر وی از کتب ولیکن چون گذارد نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه

آمده و در اینها این قرائت آمده است ازینجا استنباطی باین معنی توان کرد والله اعلم

و خواندن سوره ق و اقتربت الساعة نیز آمده است کما نقل النووی فی رسالة باب الاستسقا

و در الوجیز

325

و در آخر حدیث ابی داود و از عائشه رضی الله عنها آمده که چون فارغ شد رسول
چنانکه
خدا صلی الله علیه وسلم پیدا کرد الله تعالی ابری را و پدید شد رعد و برق و ببارید باران
تا بمسجد تشریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم مشاهده کرد
بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه وسلم و فرموده که گواهی میدهم که خدای تعالی
از ششم
قادر است بر هر چیز و گواهی میدهم که من بنده وی ام و رسول وی وجه سیوم
وجه که حضرت رسول استسقا کرد آن بود که بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه
چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید السلمی آورده که چون
باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک آمد ورا وفد بنی فزاره
و شکایت کردند از قحط و عرض کردند که دعا کن ای رسول خدا پروردگار خود را
تا باران بفرستد بر ما و باید شفاعت کنی تو با پروردگار خود و شفاعت کند
پروردگار تو فرمود سبحان الله ویلکم من شفاعت به پروردگار کنم کیست که پروردگار
تا بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرموده خنده میکند پروردگار تعالی از
ترس شما و زود باشد شما اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار
فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد خیر از پروردگاری که خنده
کند و خوشحال شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد

دستها بدعا بر داشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب
اللدنیه و در نیوجه استسقا بلکه در سایر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز و خطبه
محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد دعا منقول است و بعضی گویند که در وجه اول اکتفا
کرد بنماز جمعه و قایم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجوه دیگر خطبه
نیز منقول نیست مجرد دعا دست و پس چنانکه معلوم کردی وجه چهارم در مسجد
مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر این وجه در کتب یافتیم
و ظاهر آنست که مصنف این را در کتب صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کاش
اشارتی بدان معلوم میشد و از دعا آنرا و زهمین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا
غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رایث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم
در مدینه مکانیست بیرون مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نزدیک
زورا بر وزن حمرا موضعیست از آثار و روایات و کسی را که گویند که جانب
سنگی در بلند بر آمده باشد و انکاسی بلند ست جانب غربی مسجد شریف
در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رضی الله عنه فرموده بوده که اذان جمعه کنند
چنانکه در باب جمعه گذشت احجار الزیت میخوانید و آن احجار الزیت
نزدیک زوراست از راه مسجد که آنرا باب السلام خوانند در آن محل یکبار

استسقی

استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب دست راست منعطف شود
بمقدار یک سنگ انداز است نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود بآن
مکان رسد که آنرا احجار الزیت خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستهای
مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه از سر مبارک بگذراند همچنین آمده است
326 و در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمیر مولی آبی اللحم که ظاهر در برداشتن
دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی که دستهای مبارک مقابل سر مبارک بودی
و بیاض الطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانچه در مواهب لدنیه می آید
در بعضی از غزوات بود مشرکان پیش گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب
بماندند و تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر
بودی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی علیه السلام
برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد ویرا از جانب الهی که بزن بعصا حجر را
پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از اسباط
که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در بعض قرآن مذکور است
این خبر به پیغمبر رسید پس بطریق استفهام باعتماد استواری قدرت باری عز و علا

و مغلوبیت و منکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض روایات

بصریح لفظ استفهام آمده که فرمود او قد قالوا ایا بتحقیق گفتند همچنین بطریق جحود و انکار

نومید میشوید ای گروه مسلمانان کشاید بود حق جل و علا شانه شما را آب دهد

انگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابر پیدا شد و جهان

معلوم شد بسیار آمد و بر هم ریخت و سخت رسید که جهان را تاریک کرد و باران عظیم آورد

و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی شد و از دعائی که محفوظ است درین استسقا این چند

کلمه است اللهم اسق عبادک و بهائمک وانشر رحمتک واحی بلدک المیت اللهم اسقنا

غیثا مغیثا مریئا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مضمون این شش وقعه استسقا

ذکر کرده شد و در روایت بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده که

چون قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف [illegible]

ایشان قحط سبع ساله چنانچه بر قوم یوسف فرستادی و در روایتی آمده سنین

کسنی یوسف یعنی مثل قحطها مثل قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک

و بخوردند مردارها و پوستها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان مثل دخان چنانچه ابو سفیان

آمد و گفت یا محمد تو آمده ای که امر کنی بصله رحم این قوم تو اند هلاک میشوند دعا کن

خدا را تو در خواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید پس از آن شکایت کردند
کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس برگشت ابر از ایشان و ببارید گرد گرد
ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تأتی السماء
بدخان مبین الآیه منکشف گردد و بدانکه اکثر برانند که این قضیه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری ایشان استسقا نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مکه بود و ملتمس دعا از آنحضرت ابو سفیان اموی والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح
الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آنحضرت بر قریش از روز زاید خاتم
این استسقا بود و شکستن شتر را ربیت آنحضرت در نماز و از بعضی روایات معلوم میگردد
که در مدینه بود رو که دعا میکرد برایشان در قنوت و این منافات دارد با آنچه
درین قضیه در تفسیر سوره دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از وقعه
بدر بود و ابو سفیان پیش از بدر قطعاً بمدینه نیامده از اینجا رفته اند بعضی بآنکه مراد
ابو سفیان ابن الحارث است ابن عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه
نحو دیگر بسیار کرده اند و در آخر رفته و بتعدد قضیه قایل شده مراد ابن حجر
الکلام بینت کما بین فی فتح الباری بکرمیه انکه در مذهب لمدینه شش وجه
با این ذکر کرده و وجه چهارم که مقرر آورده در وی مذکر نیست و اگر آن نیز ثابت باشد

هفت وصف میشود و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله ثقات که

قحط افتاد در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس بیرون آمد به بقیع غرقد بدستار سیاه

که گذاشته بود هر دو طرف او را یکی در پیش و دیگر در میان دو کتف گشت نشگی

بوتس عربی پس مستقبل شد قبله را و بگذارد با اصحاب خود دو رکعت را احمد والله اعلم

این قضیه دیگرست ورای استسقا که بمصلی کرد با اختلاف روایت در زمان قضیه

بذکر بقیع فقد برو آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت که بجهة استسقا کرد

و اجابت شد و فیه احاله ماران باریدن گرفت و یک نوبت استسقا کرد و در یکی

همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبت دیگر ورای آن و چون ظاهر از کلام مصنف

وجوه استسقا انست درین شش و معنه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود

و بالجمله نوبتی استسقا میکرد ابو لبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود

و از نقبای انصار و در صحبت حکایت ابی لبابه را آورده بسیوم آورده که از صحت

بیهقی از ترمذی بن عبد الله سلم ذکر کرده پس بیعت شد اراده بنی اول برخاست و گفت

یا رسول الله تمرها در مربد است مربد بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند

و خشک سازند در آنجا ابن احوا ... ابی لبابه فرمود اللهم اسقنا صدا دندا

تا آنکه برخیزد ابو لبابه ... آنکه ما را حتی یقوم ابو لبابه عریانا برخاسته تعلب مربد با ازاره پس ببندد ناوده

نهادند

ابولبابه

وچاه در آمد آب را ورم بد بازار خود فامطرت پس بارید باران وهنوز بانتظار رو نشستن

باران برای بستن جایی که در آمد آب بر نجاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابه پس جمع شدند

کرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا له پس گفتند اصحاب ابولبابه را انها لن تقلع

گشاد

این ابر هرگز نخواهد گذاشت حتی تقوم عریانا ما اگر برخیزی تو برهنه فتغلب

328

هر بدک بازار کرک پس بندی ثعلب فسد بجود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

چنانچه گفت آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خواسته ست آنرا بعالا بدان اتوقع

328

آمده است ففعل کرد هذا ابولبابه و برسانه و بر بست آن جای را بازار خود

فاستهلت السما پس بر ریخت باران و هر گاه که بدان حضرت صلی الله علیه وسلم

باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف و ضرر پیدا شدی و مردم را از

ملالت آمدی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم طلب صحو و گشاده شدن باران کردندی

و در استصحا و طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام

والظراب والجبال و بطون الاودیه و منابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف

آن بود که هر گاه که باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعضی بدن مبارک

دور کردی تا باران آب برسد بلفظ حدیث است که فحسر رسول الله صلی الله علیه وسلم

ثوبه و نقد تفسیر کرده او را نووی بکشف بعضی بدن مبارک تفسیر کند و گفت و گویا که حسر

گویا مقصود این است و منبیء از ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون آن سبب برسید مرود
کار گرفته

لانه حدیث عهد بربه بسبب آن سکینم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار

و الآن پیدا شده و از عدم بوجود آمده و لابد آنکه از نزد محبوب تازه رسید

محبوب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیابد و گفته اند

از جهت آنکه دست گناهکاری بآن نرسیده و بجای که معصیت کنند نیفتاده و در این

اشارت و تعلیم است مر امت را بتقرب و ترغیب در آنچه خیر و برکت است و تجدید یاد

و در جامع الاصول از ابو داود آورده از انس آن و در صحیح مسلم نیز مذکور است

از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون مدینه در فضل و برکت

او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را دوست داشتی و آنجا

رفتی و در اشعار و قصاید ذکر وی بسیار واقع شده و قال بعضهم یا صاحبی

هذا العقیق فقف به متولها ان کنت لست بواله و قال آخر یا ساکنی

البطن العقیق سلامکم و ان اشهرتم ربی بالفراق و نامُوا خطرتم علی النوم

و هو محلل و حللتم التعذب و هو حرام و غیر آن وادی از اودیه مدینه

هذا الذی

مطره روان شدی [illegible] ببرید بار او بیرون آید همراه ما

جعل الله طهورا بسوی این وادی که گرداننده است خدای تعالی آب وی را پاک کنند فتطهر

منتظم شده پس پاک گشتیم و در بعضی نسخ به تشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم
و خوب پاک شویم از آب و بحمد الله علیه و حمد و ثنا گوییم الله تعالی را بر روی ظاهر آب نسبت
که اشارت بهذا بوادی بتعلق یابد که احادیث بطهارت و طهوریت آب گویا وی
ناطق اند یا مطلق وادی بهر وادی که گذشتنی این راه مودی و تحمل که اشارت
با طلب آن بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق
آب را باران در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء ماء طهورا و شریف عادت
آنحضرت بود که چون باد و ابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و شد
در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر شدی و مضطرب گشتی
بجهت آنکه مبادا در ضمن وی عذابی باشد چنانچه در بعضی امتهای سابق نازل شده
و چون باران باریدن گرفتی و نزول عذاب کمین یافتی شاد گشتی و آن کراهت
زایل گشتی چنانکه در احادیث صحیح آمده است و در وقت که باد تند وزیدی
این دعا بخواندی اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک
من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به و در بعضی ادعیه استسقا آمده
که گفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا نافعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا
دائما اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم

والخلق من اللأواء والجهد والضنك ما لا نشكوه الا اليك اللهم انبت لنا الزرع و
ادر لنا الضرع واسقنا من بركات السماء وانبت لنا من بركات الارض اللهم ارفع
عنا الجهد والجوع والعري واكشف عنا من البلاء ما لا يكشفه غيرك اللهم انا نستغفرك
انك كنت غفارا فارسل السماء علينا مدرارا این استغفار را با دعا از رسالتمآب صلى الله
عليه وسلم روايت كرده كذا في المواهب بدانكه استغفار را اثر عظيم است در باب
بركت در رزق و زيادت در اموال و اولاد چنانچه از نصوص قران مجيد
معلوم میشود و در احادیث در فضل آن بسیار واقع شده و آمده است که هر که لازم
گیرد استغفار را به حق سبحانه اورا از هر تنگی فراخی و از هر اندوه گشادی و روزی
رساند اورا از انجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست
که فرمود عجب است از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید رزق در دست ایشانست
و آن استغفار است و نیز آمده است که بنده مومن چون گناه کند نکته سیاه بر دل وی
نشیند و چون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی و چون زیاده شود گناه
زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام کرد آن سیاهی و نیز آمده که
اگر کسی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند و هر بار استغفار کند امرزیده شود
و بخشیده شود اورا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد بار و در بعض روایات صد بار

330

در یک مجلس استغفار کردی و تحقیق این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله

موج البحرین تفصیل کرده شده و وصیت است مشایخ را که هر روز هفتاد بار

این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بعضی

بصیغه دعا گویند و این نیز در بعضی احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی و تب

علیّ انک انت التواب الرحیم و در روایتی التواب الغفور والله الموفق و چون آن حضرت

صلی الله علیه وسلم استسقا کردی دستهای مبارک را بسوی آسمان بر داشتی بمبالغه تا جای که

گذشت و معلوم شد که استجابت دعا را طلب کنند در چند محل یکی وقت ملاقات عدو دین

و اصطفاف لشکر و در برابر ایستادن در غزا کفار چه اینوقت نزول رحمت و نصرت

و تایید دین و شکست کارخانه کفر است پس دعا در وی مستجاب شد دوم وقت اقامت نماز

و ایستادن برای وی این نیز از افضل اوقات است و جهاد اکبر است با شیطان و جنود وی سوم

وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی در رفت پروردگار

جل و علا است بر بندگان و توسیع رزق است بر ایشان پس طلب مزید رحمت در وی

اقرب بود با جابت و قبولی و نیز معلوم شد و تفتح ابواب السماء گشاده میشود و درهای آسمان

و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود ... در چهار محل عند التقاء الصفوف

برای ملاقات صفوف مسلمانان و کفار جنگ آوران و عند نزول الغیث و فرود آمدن باران

وعند اقامة الصلوة ونزد بر پا داشتن نماز وعند رؤية الكعبة ونزد دیدن خانهٔ کعبه
زادها الله تعظیما وتشریفا ودر خبر آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد
هر دعا که کند مستجاب گفته اند که چه دعا درین وقت باید کرد که البته مستجاب
بعضی گفته اند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
که جامع جمیع خیرات وحسنات دنیا وآخرة است وبعضی گویند که این دعا کند
اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب وبعضی گفته اند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب وبعضی ٥٤٤
گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوات تا بعد ازین هر دعا که کند مستجاب افتد واوقات
واحوال واماکن اجابت دعا بسیار است ودر کتب احادیث مذکور از آنجا باید
طلب داشت والله المجیب نزد امام ابوحنیفه در استسقا نمازی
مسنون نیست همین دعا واستغفار موجب قوله تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا اگر قوم استغفار کنند وآمرزش خواهند از پروردگار
ناگهان در آمرزنده گناهان است وچون استغفار کردند میفرستد باران بر شما آسمان
یعنی باران را در حالی که ریزنده وبارنده است ونیز در اکثر اوقات در وجوه استسقا
که معلوم شد ذکر صلوة [illegible] که بسیار رفت ودو رکعت نماز گزارد
وخطبه خواند واحادیث که خصوصیات خود بر حد صحت رسیده است با مجموع

/

بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و نیز سنت آن بود که آنحضرت بر آن مواظبت نموده باشد
مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار بصحت نرسیده است
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود و بس
و از نماز یا مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی وی ثابت
331 عهد زمان نبوت یا ترک وی آن را صورت نمیداشت و مراد با آنکه در استسقا نماز نیست
331 یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها نمازی بکنند
تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار را با خشوع بجا آورند درست است
و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند
و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر خصوصیات و کیفیات آن ضعیف پس نقد کرد
ابوحنیفه و بخلاصه مقصود آن که دعا و استغفار است و تجویز کرد و نیز نماز را و اثبات
نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اقتدا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین وائمه
با امام ابوحنیفه م ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد و ابویوسف است
و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز
همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و در مسئله مذکور تشبیه وی بالصلوة عید که در حدیث
آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایت

مشهور آنست که آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است و
یک خطبه باید و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنها که قائلند بنماز زواه جهر آنست
و تحویل ردا نیز نزد ایشان امام را با قوم را نیز در قول است و نزد امام ابو حنیفه هیچ یکی از اینها مستحب نیست
الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب حنفیه بر مذهب صاحبین عمل
بعد از آن بدانکه اختلاف است علما را در آنکه اهل ذمه با مستسقا حاضر شوند یا نه مذهب امام آنست
حاضر نشوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد امام
نقمه و [illegible] از بدان نکنند و اگر همراه آیند منع نیز نمایند چه استسقا طلب رزق است
و در رزق مومن و کافر شریک اند و دعا کافر در امور دنیا احتمال اجابت دارد
و مالک از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعضی گویند اگر با مسلمانان
همراه برآیند شاید که فتنه و عذاب بر ایشان نازل گردد که مسلمانان نیز در گیرد و حکم
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة و بعضی گویند اگر روز دیگر برآیند شاید
که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بسبب ما آمد نه شما و مذهب حنفیه قوی
تر است چه اگر ساحت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول
و اجابت نزدیک تر است و در دعا [illegible] ایمان [illegible] که مقصود اصلی و مطمح نظر
در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و از انزال مطر و [illegible]

[illegible] ١٤٤

هنگام

332

دعا بما فضل اوست والله ذو الفضل العظیم فصل در عبادت سفر آن حضرت صلی الله علیه وسلم

بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی

نبود یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آنحضرت

بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه

آمد اول در عام حدیبیه آمد و بقیه مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وی صلی الله علیه وسلم

برآمدند و اظهار عداوت و مقاومت دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آورد

و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام آمده بمدینه بازگشت و قرار یافت

که سال دیگر برای ادای عمره بمکه بیاید پس آمد و عمره را کرده برگشت و این قصه

بطولها در کتب احادیث و سیر مذکور است و آنحضرت دو عمره دیگر نیز کرد

در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نبود یکی در ضمن سفر حج بود و دیگر بعد از فتح مکه

از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است و بالجمله سفر آنحضرت سفر هجرت بود

یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گزارد و در گذشت

یا سفر جهاد و این سفر غالب و مجموع غزوات آنحضرت که بنفس شریف خود در رفت

بیست و هفت بود و آنکه مقاتله در [illegible] نه غزوه که داخل بیست و هفت است و سرایا

که جماعه از صحابه را بسفر فرستاده چهل و هفت و چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمدی در عمره

میان امهات مومنین هر که را قرعه آمدی با خود بسفر بردی اگرچه بمذهب محققان قسم
در رعایت نوبت میان نساء بر آنحضرت واجب نبود ملک زوجی بارشعا مجبور بود هر کرا
خواهد نزد خود طلبد و که را نخواهد نطلبد و رعایت نوبت که گاه میداشت محض
کرم و تفضل بود از وی در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت عادت تفضل
و تکرم تا باین حد کردی که قرعه زدی میان ایشان صلی الله علیه و سلم و آن در سفر
مجموع نساء را با خود بردتا با دای مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی فائز
و بهره مند شوند و عادت شریف چنان بود که در سفر اول نهار کردی تا مردم 332
با آسایش و فراغ بمنزل رسند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست میداشت که روز پنجشنبه
سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داود از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت کرده
که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیرون می آمد بسفر مگر در روز پنجشنبه
و در مشکوة از بخاری آورده که آنحضرت بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک و دوست
میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعضی روایه آمده کان یحب ان یخرج یوم الخمیس
اذا غزا و در بعضی روایات سفر آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه نیز آمده
و دعا میکرد که خداوندا برکت ده امت مرا در بامداد روز پنجشنبه و دعا
در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارک الله فی سبتکم و خمیسکم

لیکن مذکور است
في احياء العلوم و تخصیص چهارشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث بخصوص که در میان
اصول
درشان بهداد است مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة الغامدی در جامع الاصول
و مشکوة آمده اللهم بارک لامتی فی بکورها اینجا ضمیر برود و همچنین مذکور نیست و حدیث دعا مذکور بابت
با این نکر دیگر باشد اما در هیچ نیست والله اعلم به آنکه آنچه مشهور و متعارف است
در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبره و احادیث همان است لیکن در بعضی کتب
روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت در آخر ماه با اراده سفری آمد و وداع کرد
آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقه تو و نقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول الله
میخواهم پس فرمود تا صبر کنی تا ماه نو کنی پیشتر تا صبر کنی تا روز دوشنبه یا پنجشنبه که برکت دهد
خدای تعالی در بیع تو و سود کند صفقه تو و فرمود چون سفر کنید روز دوشنبه
و نیز مشهور است در مردم که در حدیث آمده ولیکن تحقیق آنست که قول امیر المومنین
علی است رضی الله عنه لا تسافروا والقمر في العقرب اینجا بعضی محدثان میگویند
که قمر نام شخصی بوده از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقرب نام قریه
در طریق و بعضی این را بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته
و سوید حدیث لفظه شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع از علی رضی الله عنه آورده
که لا تسافروا في المحاق و لا نزول القمر في العقرب لیکن اثری دیگر هم از امیر المومنین

333

آورده که متوجه لشکری بود یکی گفت که امروز نباید رفت فلان روز برو منصور شود
حاشا اگر شمشیر در دست من بودی بهمان شمشیر گردنت زدمی چندین عمر در حضرت رسول الله
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم و هرگز در آن حضرت نشنیدیم که مذکور شده باشد
که فلان روز باید رفت نه فلان و بالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام
نه عادت سلف و شیمه اهل دین است آنچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل
بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفر است از استخاره و ادعیه
ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه گویند در روز دوشنبه بدان بلاد باید رفت
و در روز یکشنبه در فلان جهت اصلا نسبت ندارد و لیکن در بعضی کتب از ابن عباس آورده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایام همه از خداست لیکن بعضی از آن را سعود آفریده
و بعضی را نحوس چنانچه خلق همه بندگان اویند لیکن بعضی را برای بهشت آفریده و بعضی را
برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت روز نحس است پس آن را بشمرد
آن هفت روز سوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلاها که بر انبیا و امم سابقه نازل شده ذکر کرده
بصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه آخر ماه است
و از امیر المومنین علی روایت کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکوره از سفر بپرهیزد

و درو ان

334

و دخول بر زنان مکروه و کری نهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید و انکاح و تزویج و سفر نکنند

همچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته و چون لشکر را بجهاد و بر شادی در اول نهار روان

روان کردی چنانچه ابوداود و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند که کان

اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فی اول النهار الحدیث و مجموع همه مسافران امیر کاری که

بود نامزد کردی که چون سه نفر باشند یکی را امیر خود سازند چنانچه ابوداود از ابی سعید

و ابی هریره آورده است و حکمت آن است که تا در وقت وقوف و نزول و ارتحال و اختیار

منزل و غیر آن خلافی و نزاعی واقع نیاید بلکه همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را

باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و مهربانی با رفقا مرعی دارد و در حکایات

مشایخ می آرند که جماعه ایشان قصد سفری کردند و در تعیین امیر تردد نمودند تا کرا

سازند یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند

و او را امیر ساختند و چون بر آمدند هر کاری و خدمتی که می بایست کرد وی میکرد

اگر میگفتند که ما را نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شمایم و شما مامور

لابد هر چه امیر فرماید بر حکم وی باید رفت و تابع وی باید شد سید القوم خادمهم که فرموده است

این خواهد بود و چون الحدیث [illegible] آورده شد [illegible] و چون سه کس نفر باشند

یکی را امیر سازند و از اینجا مفهوم کرده که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند

اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز روا بود و حدیث دیگر آورد که نهی نمود
از تنهائی در سفر چنانکه بخاری و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم اگر مردم بدانند از شر حال تنهائی در سفر آنچه میدانم هرگز سیر نکنند
هیچ سواری بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد که ازین دو یا نیز نهی میکرد و در سفر دو
از برای تفهیم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند الراکب
شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها سفر کند یک شیطانست و دو سوار که سفر کنند
دو شیطان اند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران
سواران ایشان اند اخرجه الموطا و ابوداود والترمذی عن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد و اثنین منهی عنه است
و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان است باین اعتبار رفته شود که واحد و اثنان
نفس شیطان اند یا مراد آن بود که با ایشان شیطان است چنانچه در حدیث
دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند یکی و دو یعنی
و در وسوسه و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکنند
و باز میمانند از ایشان و در مشکوة از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابوداود والدارمی

335

و طیبی میگوید نبی اگر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه کس اند زیرا که یکی از ایشان مریض
شود خواهد که یکی از رفقا را وصی سازد و دو کس شاهد آن شوند بخلاف آنکه سه کس
بود و میگوید نیک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و هر عدد بهتر از ما تحت خود است
و وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکاری برود دو کس با یکدیگر
مشغول و مانوس باشند و وحشت راه نکشند و اگر قضا در کردن آن کار ناچار بی
رود برای خبر و تفحص حال او دیگری برود و متاع و منزل تنها نماند و از برای عدد
چهار ازین نیز وجهی معلوم کرده و ابن حجر از عایشه می آرد که آنحضرت چون سفر خواستی
کرد وضو کردی و دو رکعت گزاردی و از انس آورده که چون سفر را در حرکت آمدی
و از نشستگاه خود برخاستی این دعا خواندی که اللهم الیک توجهت و بک
اعتصمت اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی
و وجهنی للخیر اینما توجهت و مالک در موطا آورده که چون پای مبارک در رکاب
نهادی و گفتی بسم الله و ابو داود و ترمذی از ابن عمر می آرند که چون بر پشت مرکب
راست شدی گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون
و گفتی الحمد لله الذی الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی ظلمت
نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر و التقوی

ومن العمل ما ترضى اللهم هون علينا سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب
في السفر والخليفة في الاهل والمال اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب
وسوء المنظر في الاهل والمال وچون از سفر بازگشتی همین دعا خواندی و در آخر آن
زیاده کردی آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی داود
و ترمذی است و در روایت ترمذی بعد قوله في الاهل این زیادتی نیز آمده است
اللهم اصحبنا في سفرنا واخلفنا في اهلنا و بعد آیبون ان شاء الله و همچنین است
در روایت مسلم الا قوله سبحانك اني ظلمت نفسي لا اله الا انت و در دیگر روایت
ترمذی و ابی داود و نسائی در از کردن انگشت نیز خواندن این دعا
نیز آمده و ترمذی و ابو داود از علی بن ربیعه می آرند که گفت که حاضر شدم علی
مرتضی را رضی الله عنه در حالتی که آورده شد مرکب وی تا سوار شود و چون نهاد
پای خود را در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت
الحمد لله سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون
پس گفت الحمد لله سه بار پس گفت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب
الا انت پس بخندید ... علی بن ربیعه میگوید که گفتم از چه خندیدی
یا امیر المؤمنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چنین کرد که کردم

که کردم

پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدی فرمود خدای تعالی تعجب میکند از بنده خود چون میگوید
اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول و چون در راه بر تگاه
بلند رسیدی با جمیع صحابه تکبیر گفتندی و چون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتندی اخرجه البخاری
عن جابر و ابو داود و النسائی عن ابن عمر گویند بنیاد آن که در صعود بر بالای آن تکبیر سنت
مستمر گشت بود صلی الله علیه و سلم قولاً و فعلاً و گفته اند که وجه تکبیرات در وقت 336
صعود آن است که چون در آن وقت در حس او چیزی علوی و رفعتی پیدا میشود باید که کبریای 236
حق را جل و علا تا آن خاطر و آن حالت فرو نشیند و تسبیح گردد و وجه تسبیح در وقت
نزول تنزیه و تقدیس وی تعالی است از تغیر و تنزل و دوام و بقای او بر علو و کبریای سبحانه
و در حصن حصین برمز کتب سته آورده و اذا استشرف علی وادٍ هلل و کبّر و چون
بر دهی یا شهری مشرف شدی و خواستی که در آن موضع در آید این دعا خواندی اللهم رب السموات
السبع و ما اظللن و رب الارضین السبع و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن
و رب الریاح و ما ذرین اسألک خیر هذه القریة و خیر اهلها و اعوذ بک من شرها و شر
اهلها و شر ما فیها و روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان
و مستدرک حاکم و گاه گفتی اللهم انی اسألک من خیرها و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بک
من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا جناها و اعذنا من وباها و حببنا الی اهلها و حبب

صالحی ابابها الیاس این را نیز در حصن حصین از فطر این در معجم اوسط روایت کرده با تنی

تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را

که فجرست و ثلاثی که مغربست بقصر بطریق تنصیف گزاردی و ثابت نشده که وی

نماز رباعی را در سفر بطریق تمام گزاردی و حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عائشه

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقصر فی السفر و یتم بود پیغمبر خدا که قصر

میکرد نماز را و دو رکعت نماز میگذارد و در بعض اسفار تمام میکرد و بعضی چهار رکعت میگزارد

در بعضی دیگر و بعضی اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعضی اتمام چنانچه در روزه

رمضان در سفر فرمود و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاهی روزه میداشت این حدیث را

دارقطنی از عائشه آورده و دعوی صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن

آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره در رمضان پس

افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی و امی انت

یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گزاردم

فرمود احسنت یا عائشه و صاحب مشکوة جزو این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام است

از شرح السنة نیز نقل کرده و [illegible] در آن میگوید که این حدیث که از عائشه

مرویست و دعوی صحت آن کرده به صحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة

چهار رکعتی در سفر هیچکس را اختلافی نیست و علماء امت اجماع دارند بران و لیکن نزد امام ابو حنیفه
این قصر واجبست و فرض وقت بر مسافر دو رکعتست و عزیمت همین است و اگر چه
آنرا رخصت نیز نامند و لیکن این تسمیه مجازیست نه بحقیقت نزد ایشان چنانکه در علم اصول
فقه معلوم است و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعده
337 اولی بجای آورده باشد که آن در حقیقت قعده آخر است اگر چه بترک سلام آثم گردد
337 و اگر قعده اولی نکرد نماز جایز نیست و اعاده آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز
چنانکه از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشانست مفهوم گردد همین است
زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد و هی ثمانیة و اربعون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة
و یصلی رکعتین و از بعضی شروح معلوم شود که مذهب ایشان موافق مذهب شافعی است
و امام احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام است
و دلیل ایشان ظاهر قول خداوندی است و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح
ان تقصروا من الصلوة و ظاهر این وارد دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب
و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را بر روزه همچنانکه روزه در سفر عزیمت است و افطار رخصت
حکم نماز همچنان باشد و حدیث عائشه را که مذکور شد نیز دلیل آرند و لیکن در صحت آن
معلوم حدیث سخن است چنانکه مشغول شدند و از امیر المؤمنین عثمان منقول است که در ایام حج

در سفر چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی موافقت کردند و از عائشه
نیز آمده است که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص است در تخفیف
در اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان بکمال کثرت و شغف در اشتغال بطاعت
و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر حرجی و تقصیری خیال میکردند پس فرمود که هیچ حرج
و گناهی و تقصیری نیست و دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علما که قائلند
بوجوب سعی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی فلا جناح علیه ان یطوف بهما اشتغال
این گفته اند و قیاس بصوم فاسد است زیرا که قضای او لازم است و این علامت
وجوب و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد
که واجب نیست و نیز گویند این قصر که در این آیه مذکور است قصر افعال است نه اعداد
چنانکه در نماز صلوة خوف که التزام استقبال مکان و جز آن در آنجا ساقط است
و از حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مرویست که همیشه در سفر قصر کردی
و هرگز چهار رکعت نگذارد و مسلم از عائشه رضی الله عنها بطرق متعدده روایت
کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد
در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده در نماز حضر از اینجا معلوم کرد که نماز دوگانی
در سفر رخصت نیست که بعد از فرضیت چهار رکانی واقع شده باشد بلکه اصل همان

روده حضرتی بران افزوده نسائی وابن ماجه نیز از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آورده
وصلوة فطر دو رکعت
که صلوة اضحی دو رکعت وصلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم
وهمچنین روایت کرده ابن حبان در صحیح خود ومسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد
خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم در حضر چهار رکعت ودر سفر دو رکعت
ودر خوف یک رکعت وروایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
338 دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکر هذه الاحادیث الشیخ ابن الهمام ونیز مسلم
روایت کرد از عمر رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این یعنی
قصر صلوة در سفر صدقه ایست که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه
اورا گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است ونیز چون مولی تعالی کرم
خود تخفیف وتیسیر کرد واسقاط نمود تشدید بر نفس واختیار رشد جز دینی بود که لایق مقام
بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت مسلمین آسانی است چنانکه در
افطار ولهذا امام شافعی واحمد با وجود تجویز قصر واتمام قصر را احب دارند و
همچنین افطار را در صوم از جهت همچنین وجهی که مذکور شد وآنکه گفته شد که عثمان رضی الله عنه
در منی چهار رکعت گزارد وصحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما
می آرد که گفت گزاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت وبا ابو بکر وعمر دو رکعت

صلوة مسافر

و با عثمان نیز در روایات خلافت دو گزاردم بعد از آن اتمام میکرد و عثمان در گفته اند که

مدت قصر وی در اول خلافت شش هفت سال بود علی خلاف فیها هم در صحیح بخاری

مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دو رکعت گزارد در منی با وجود آنکه

امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان رضی الله عنه

چهار رکعت گزارد عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا

الیه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین پس گفت گزاردم

با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمنا دو رکعت و گزاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن

الخطاب هم در منا دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی

تعریض بعثمان رضی الله عنه کرد و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است

و گفتند با ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر و

یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جواز رای امام معلوم

گردد چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر دلیل جایز بودن است و اکنون در توجیه

اتمام عثمان رضی الله عنه و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تأهل

کرده بود در مکه و زوجه گرفته و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت خود گردد مسافر

نشود و هر موضع که رود خانه اوست یا در عزم اقامت بلکه قرار کرده شده

وجه اول آنکه اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم با زوجات خود سفر کرد و حالانکه اتمام
کرد خصوصا در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود ثانی آنکه وی
صلی الله علیه وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث آنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه
گفته اند حرام است و بصحت رسیده است از عثمان رضی الله عنه که مسارعت میکرد
در خروج از مکه مبادا که از طول اقامت شود در در حالانکه اکثر اینها مجرد احتمالات است 339
غیر معقول بر روایت و وجوه دیگر است که نسبت بعثمان رضی الله عنه قایل باشند 339
با آنکه قصر چنانکه از ظاهر آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشند
اتمام افضل بود و جواب داده شده است از آنجمله بحدیث عمر رضی الله عنه که پرسید
از حضرت رسالت که رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز
آمنیم از ایشان فرمود هذه صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته و نیز آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمن تر از عثمان بود بمنا و قصر کرد و قید مذکور در آیه اتفاقی است
مبنی بر واقع و اکثر و اغلب احوال است در آن حوادث و نیز گویند که گزارد
عثمان رضی الله عنه چهار رکعت را بسبب آن که در آن سال اعراب و اهل بدو
که تفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نرسیده بسیار حاضر آمده بودند
پس ترسید که بر عثمان رضی الله عنه که بدانند اثبات را که فرض نماز چهار رکعت است

وبیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گزاردن چهار رکعت

خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صاحبیه رضی الله عنهما

ولیکن درین سال اعراب بسیار آمده اند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت شمرند

و بعضی گویند مذهب عثمان رضی الله عنه آن بود که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سایر باشد

در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا باشد

اگر چه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و او را تمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل

عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز که گاهی چهار رکعت میگزارد آنست که ایشان

باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی صلی الله علیه وسلم

قصر را از جهة اخذ ایسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود

و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیث روایت کرده که عائشه را دیدم رضی الله عنها

که در سفر چهار رکعت میگزارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نمیگزاری گفت

یا ابن اختی بر من چهار رکعت گزاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم از اینجا

ظاهر شود که سبب اتمام عائشه آن بود که مذهب وی قصر سنت بر تقدیر مشقت و اتمام

بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف است درین باب و مذهب حنفیه نیز

که قصر رخصت خواه مشقت باشد و یا نی و مسافر بوده باشد از زن خایف باشد

بآن در بر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سایر رخص سفر و از عادت حضرت
نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که در سفر آن نماز فرائض قصر کردی و محفوظ نیست که در سفر
سنت گزارده باشند نه پیش از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و بگذار نماز وتر که در سفر و حضر — و نه بعد از فریضه صح
آنرا یعنی سنت فجر را و وتر را ترک نکردی در فصل سنن از ابن عمر گذشت
که گذارد آنحضرت بعد از ظهر و عصر و مغرب در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز — 340
گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و با جمله علما را اختلاف است در نوافل در حین نزول — 340
ترک و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن
و بعضی قصر نیز جایز ندارند و بعضی فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز
مختلف و بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل
الصلوة مفصول اند از فرض با قامت پس گمان برده نشود که از تمام نماز است گویا از حکم
رواتب بیرون و بخلاف بعد الصلوة که متصل است بدان و از وست صورةً و بعضی
و قول معتمد مگر دو رکعت سنت صبح مذکور است بروایت ابن عمر گذشت و بحدیث برای
ابن عازب که بیاید و از ابن عمر همچنین نیز آمده که از گزاردن نوافل بر زمین منع
میکرده بر راحله و بعضی این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی رضی الله عنه
آمده [illegible] و دلیل گزاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانی

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گزارد و نماز تهجد را می گزارد

بر پشت مرکب عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

یصلی فی السفر می گزارد در سفر و علی راحلته بر شتر خود حیث توجهت به هر جانب که می رود

آنحضرت را یومی ایماء در حالتی که اشاره می کرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را

الا الفرائض مگر نماز های فریضه را و در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله از

ابن عمر و غیر وی آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر نیز می گزارد بر راحله خود

اینچنین آمده است از ابن عمر و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از ابن عمر و غیره

از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود می آمدند و نیز می آرد

که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا مدینه و می گزارد همه نماز ها را بر شتر

خود متوجه بجانب و ایماء می کرد برکوع و سجود را پست تر از رکوع می کرد مگر نماز

فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را

از این گفت بود رسول خدا که می کرد همچنین و این ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در حالتی که نماز را قصر کردی و آن حالت سفر است نماز شب را ترک نکردی

و می گزاردی آن را گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم معلوم شد از

گفت نماز تهجد را اگر گزاردی ما ناکه مقصود تاکید است یعنی قرار داده

در سفر گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدراک کرد از قبول خود اما از جماعتی از صحابه
ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگزاردند چنانچه از آثاری که در موطا آمده است معلوم
گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بسیار در سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها نفل میگزاردند پیش از نماز
و تخصیص بعضی روایت
341 فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب هر دو دارد اما ابن عمر انکار
341 سنت را از وی نیز در بعضی روایات گزاردن سنت آمده است و نیز آمده است
اگر کسی بگذارد وی منع نیز نکردی اما نماز سنت را ترک نکردی چنانچه عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و طریقه وی بود رضی الله عنه در اخذ بسنت و متابعت و کمال تمسک بدان و مقصد
میگوید اما کسی بگذارد روا بود و تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار
در گزاردن آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مقصد آن مینماید که گزارده اند بطریق
تطوع مطلق گزارده اند و حدیثی هم اگر از حضرت آمده باشد آن نیز بهمین طریق است
والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه ابوداود و ترمذی آورده اند منقول است که گفت
صاحبت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثمانی عشر سفرا هژده سفر
فلم اره ترک نیز ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس
قال الترمذی
قبل الظهر نزدیک میل آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین حدیث غریب است

[illegible]

وضعیفی وارد از جهة ابی بصره غفاری که راوی ست از براء بن عازب و نام او معروف نیست

بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست

بسبب جهالت آن ضعیفی بوی راه یابد و اگر غرابت بمعنی شذوذ بود چنانکه بعضی بران اطلاق

کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید

وسالت عنه محمدا و سوال کردم محمد بن اسمعیل بخاری را فلم یعرفه یعنی نشناخت بخاری

این حدیث را الا عن حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و لاه حسنا

و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعضی شراح میگویند که این دو رکعت صلوة فی الزوال

بود اما معلوم شد که صلوة فی الزوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده

باشند در سفر و ازینجا بقصر نماز سنت اشتباهی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن

عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت نیز کرده و ازینجا ثابت

که اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر کنند رخصت است و اگر نکنند افضل انتهی و این قول

ترمذی قولیست فیصل است و مجمل این بحث است که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل

رواتب کلام متعلق باین باب گذشته است فتذکر و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم

در سفر چنان بود که نماز سنت را بر نیت فرض گزارد بر هر سو که رفتی اگرچه بجانب قبله

نبودی و در رکوع و سجود ایما کردی اول خود مصنف نفی گزاردن سنت از آنحضرت

کرد در ... مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد گزاردن بر زمین
باشد و نیز گزاردن غیر فرائض بر پشت مرکب با یا از حدیث عمر معلوم شد احتیاج
باین تکرار حیث مگر آنکه از برای توطیه و تمهید قول او باشد که گفت و در سنن امام
احمد و سنن ابی داود ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را بسوی قبله کردی
و بعد نماز بهر سمت که جانب سفر بود و مرکب رفتی گزاردی و بالجمله کلام مصنف درین مقام خالی
از تکرار نیست و چون سبب گزاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کرد بجواز گزاردن
فریضه نیز بجهت عذر سنت مطر بیان فرموده و گفت و در حدیثی مستقیم الاسناد ترمذی
روایت کرده و حکم بحدیث خالی از ندرتی و خلاف قیاسی نبود و لفظ حدیث
بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی النبی رسید پیغمبر صلی الله علیه وسلم الی مضیق
بسوی تنگی یعنی راهی تنگ مثل دره کوهی یا غیر ان و الله اعلم هو و صحابه او و اصحاب
او صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و هو علی راحلته و آن حضرت بر شتر خود بود و السماء
فوقهم و باران بالای ایشان بود ای باریده و البلة من اسفل منهم و تری و گل و لای پایان
ایشان بود چنانکه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز گزاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمد
وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن و اقام پس اذان و اقامت گفت
مؤذن ثم تقدم بعد آن پیشتر رفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی راحلته سوار بر شتر

از سبب باران [illegible] بعضی از [illegible] اختلاف در الفاظ حدیث است [illegible]

342

342

فضیلتهم یومی با یکاه پس نماز گزارد با ایشان و امامت کرد باشارت سر فرود آرد

نماز رکوع پس کرد و انبد سجود را پست تر از رکوع نزد امام ابو حنیفه چنانچه

ظاهر مذهب است در جواز صلوة نافله بر مرکب و این مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج

مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از قاضی امام ابو یوسف مسافرت

شرط است زیرا که جواز آن از جهة ضرورتست تا نافله با قافله منقطع نگردد و واضح است

که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهة تحقیق ضرورت در خارج بی مسافرت

و احادیث که درین باب وارد است بعضی مطلق است و مقید بسفر و بعضی مقید است

بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت

و اگر مقید سازند بجهة بعضی قراین و دلایل مثلا لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر

خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ما نا که وجه ورود در روایت و احادیث بروایات

اطلاق از ینجا است و اگر مسافر درون مصر بود جایز نیست مر او را تنفل بر دابه

نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به

و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن بجهة ضرورتست و ضرورت نیست در مصر

مقتصر باشد بر مورد خود باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج

مصر مر غیر مسافر را بعضی گویند مقدار دو فرسخ باید و بعضی مقدار میل و صحیح آنست که جایز است

۲۷۴

بعد از ... ست موقت بلا چنانچه در فقه مسلمین و سنن روایت و نوافل را بر دابت

در جواز فرض روایتی از امام ابو حنیفه هست که برای سنت فجر نزول کند که آکد سنن است

در روایتی واجبست و لهذا بی عذر نشسته گزاردن آن در روایتی جایز نیست

و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت و اما فریضه جایز نبود چنانچه ما نطق اند بدان

مگر آنکه در راه آب باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب بود یا مرکب جموح بود

343 در رکوب بعد از نزول متیسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که محکم نباشد او را در رکوب

343 و کسی که اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین گل بود که نماز بر آن ممکن نباشد

و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جایز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از

قواعد شرع کذا فی بعض شروح الهدایة و بجد نیز له مصر از ترمذی آورده که تمسک

درین باب توان کرد دلالة و قیاسا و صلوة جنازه و صلوة منذور و سجده

تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود کذا قال الشمنی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم

عادت داشت که چون رحیل و برآمدن از منزل پس از زوال واقع شدی

نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر یعنی نزول فرمودی جمع کردی میان

ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز بگزاردی در آنگاه سوار شدی

بعد از آن تمام وقت عصر نزول کردی عصر گزاردی در صورت جمع واقع نمیشدی

و در مغرب و عشا همچنین بود یعنی اگر وقت رفتن مغرب در راه بودی و رحلت پیش از مغرب
تاخیر کردی نماز مغرب را تا در وقت عشا مغرب و عشا را با یکدیگر گزاردی مخفی نماند که
ظاهر از قول مصنف در مغرب و عشا همچنین بودی بعد قول وی و اگر پیش از زوال رحیل
وقت ظهر در آمدی نماز بگذاردی انگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل
وقت مغرب در آمدی نماز مغرب بگذاردی انگاه سوار شدی و جمع کردی لیکن
این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور است که جمع میان
مغرب و عشا میکرد و در ظهر مذکور است چنانچه در صحیح آمده و اذا زاغت الشمس
قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب پس مراد انکه ظاهر
انحدیث که ظهر فقط مذکور شد و محفوظ در کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه
در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلوة نبود مگر در وقت و تاخیر العصر
که از جمع تاخیر گویند و احتجاج کرده با نحدیث کسی که منع کرده جمع تقدیم را اگر
گزاردن عصر باشد در وقت ظهر و لیکن در فتح الباری گفته که اسحاق بن راهویه
انحدیث را همچنین آورده اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل
و همچنین واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر والعصر ثم رکب و اسناد وی
صحیح است و اسمعیلی که از رواة بخاری است زیاده کرده و الله اعلم باینها

که در ... ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از
در آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و از بخاری که متفق گفت و در بعضی اوقات اگر وقت
ظهر پیش از رحیل در آمدی ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و در بعضی
و عشا همچنین کردی و در بعضی اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی
مغرب را با عشا جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و جمع بین المغرب
والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شدی شامل هر دو صورت جمع است
344
و در جامع ترمذی و سنن ابی داود هر دو صورت بتصریح نیز آمده است از معاذ بن
جبل که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ الشمس تاخیر کردی
ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را با العصر و میگزارد هر دو را جمعا و چون ارتحال میکرد بعد
از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگزارد ظهر را و عصر را جمیعا بعد از آن سیر میکرد
و چون ارتحال میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگزارد او را با عشا
و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگزارد او را با مغرب و بالجمله
در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد است در بعضی احادیث مطلق و در بعضی
مقید بحالت سیر و در بعضی مقید بجد در سیر و در بعضی بتعجیل سیر و از بخاری است ...
... علی الاطلاق ... ثابت و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر و نزول

بعد از ... بعضی ...

وحق نزد بعض نیز همین است که گفت اما جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه [illegible] بیت [illegible]

جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی مخصوص است به سیر و تعجیل در آن

و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر

زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد

و نیز نزد وی مقیدست بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح

الباری میگوید که مرویست از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم

و نزد ابو حنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین ٢٧٤

اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر لا جرم شبهه را بوی راه نیست تا آنکه

تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبائر شمرده اند و امام محمد در موطا

خود می آرد که رسیده است ما را از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق

و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را

که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست از کبائر و هم آن که روایت کرده اند ما را

از کبار و می آرد که روایت کرده اند ما را [illegible] ثقات از علاء بن

الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر

پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف آنچه در وقوع در سفر که

و روایت کرده‌اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد هیچ نماز را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را
که جمع کرد در میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع عصر و ظهر در عرفات نیز آمده
و این جمع از جمله مناسک حج بوده نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت دائمی نبوده
345 آنکه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک ثابت شده
345 که راوی نیز هر دو ذکر کرده‌اند و تحقیق اینست آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
ای و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابو داود
از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر
یکبار و از ابن عمر آورده که وی رضی الله جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه
در راه جای رسید و از آنجا برفت و در روایتی آمده که نکرد الا یکبار یا دو بار و از
ترمذی آورده که سالم بن عبدالله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع کرد عبدالله
در چیزی از صلوة در سفر گفت الا مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح
نیز قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلافست و لهذا البخاری از آن بیرون
بدان قائل نشده‌اند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد
جمع یعنی جمع صلوتین آنست که اولی تاخیر کرده شود و در آخر وقتش و تعجیل کرده شود

ثانیه را و گزارده شود در اول وقت آن بعضی این را جمع صوری [illegible] نامده

بظاهر و صورت جمع است نه حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه

درین جمع سفر تصور میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده و در حدیث حمنه بنت جحش

فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعضی روایات چنین است که جمع میکرد در سفر میان

ظهر و عصر و میگزارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم

و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعضی روایات واقع شده است که جمع میکرد

تا در حرج نیندازد امت خود را آن سنت که در توسیع است که اگر کسی را

فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گزاردن نماز در اول وقت باشد

تاخیر کند و اگر نباشد و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز

ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر است و شناختن ادراک آخر وقت

عموما ظاهر است و در چنین نیز بحسب ظن و تخمین متیسر است خصوصا در صورت وجود قافله

و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناختن وقت پس وارد نشود آنچه بعضی

شافعیه گوید که در عمل این طریق حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و ادراک

خواص را اشکال است چه جای عوام فتدبر و بتحقیق رسیده است و گرده است

از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب

تا آنکه نزدیک شد که تاریک شود پس نزول کرد و بگزارد مغرب را و میطلبید طعام را و تعشی

کرد و پس بگزارد عشا را و ارتحال کرد و گفت همچنین می کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم

و امام در موطا خود میگوید که رسیده است مرا از ابن عمر که وی گذارد مغرب را و عتمه را وقتی

که تاخیر کرد او را پس از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی

غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آن

که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد

و بگذارد مغرب را پس انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت

که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل آوردی امری میکرد چنانچه

من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایت ست که ناظر است

در جمع بطریقی که مذهب امام ابو حنیفه ست و ظاهر آن مینماید که روایات در عدم

جمع و جمع در وقت واحد و جمع یعنی تاخیر در آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده

و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع یعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت

و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند ترک جمع افضل ست

و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص

ای بیش احیانا بود و الله اعلم — آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را

346

نا قبل

بود فاما جمع مر مقیم را و ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند

و باین قایل است احمد و اسحاق و بعضی رفته بجمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد

و اسحاق و قایل نیست شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی است از ابن

عباس می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب

الکبایر و عامه اهل سنت از جمهور را که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا

در عرفه انتهی و در مسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آنحضرت جمع کرده

میان ظهر و عصر و مغرب و عشا و در روایتی بی خوف و مطر و بروایتی بمدینه بی خوف

و سفر و پرسیدند که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را

و ترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس در جامع خود آورده و امام نووی

از ترمذی نیز آورده که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده اند امت

بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر

در مره رابعه و نووی میگوید که سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی

منسوخ است باجماع و ممکن نیست عمل بوی اما در تمامه امت را و اما بحدیث جمع بی خوف

و مطر خود قایل اند بعضی بعذر مرض و جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت

نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد آن را و هذا تقیید لعدم حرج که بغرض خود ماند

و این نیز در وجه محمول است بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر بآنکه گفته اند که بعضی
مقادیر را در بعضی از احادیث مسلم صحیح هست و نشاید که این حدیث از آن قبیل باشد
والله اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرمود و درین باب خبری
صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود و همچنین در تیمم سفری محدود
347 نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص و قطعی نیست و آنچه واقع است
347 مطلق سفر و مسافرت است و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز سفرهایی که در آن قصر کرده آمده
متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود
و لیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار است و آنچه مذهب ائمه
اربعه است آنست که امام شافعی تقدیر کرده در قولی سیوم و لیله و در قولی دیگر یوم بلیل
چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حاوی که در مذهب شافعی است شانزده
فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد و این چهار برید است و همان است
قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آرند از ابن عباس و ابن عمر که گفت گفتند
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی
که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس
و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این احادیث

سنج است و نزد شافعی و نزد امام ابو حنیفه مسافت سه روزه است که سیر
ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی گفته است که چون سیر بکنید مسافر از
اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در وی
و برود در روز دوم تا بعد از زوال و در روز سیوم تا وقت زوال و برسد بمقصد
بیکرد مسافر و مرتب نشود بر وی احکام در طول صحیح و شرط نیست که از صبح
تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است نه فراسخ و هو الصحیح و بعضی اعتبار فراسخ
کرده تقدیر نموده اند به بیست یک فرسخ و بعضی بهژده فرسخ و بعضی بپانزده و داو
تقدیر بهژده است وسط است و علیه الفتوی کذا فی بعض شرح الهدایه و هر که تقدیر کرد
بحجری اعتقاد کرده که آن سیر سه روزه است و نزد امام ابی یوسف دو روز
و اکثر روز سیوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب امام ابو حنیفه
بعض احادیث آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و سلم لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت
و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز است و
کم از این نیست قصیر و لا یعتد به و در روایات احادیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة
ایام نظر است و در بعضی طرق الحدیث سفر یک یوم نیز واقع شده است

و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما و لیلة و المسافر ثلثة ایام
و لیالیها زیرا که لام در المسافر از برای استغراق است پس معنی چنین شود هر مسافر مسح
میکند سه روز و شب پس اگر مدت سفر اعتبار کنند کمتر از آن هر آینه مسافری باشد که حکم نباشد
او در مسح ثلثة ایام وارد ره انمیعنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را
خلاف ظاهر عبارتست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه مسح کذا ذکره فی المفهم
و بالجمله بعضی احادیث و اخبار ناظر گردد بثلثه ایام و بعضی از آن کمتر از آن و بعضی در چهار
برید خود و در بعضی احادیث سه میل یا یک فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس آمده است
که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون بیرون آمدی مسیرة سه میل را یا سه فرسخ را شک راوی است
قصر میکرد نماز را روایت کرده مسلم و ابو داود و گفته اند که اصح حدیثی است که وارد شده است در بیان
و بعضی گفته اند مراد باین مسافتی است که ابتدا قصر از آنجاست نه غایت سفر کذا فی فتح الباری
و مذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه ممتد بود یا قصیر قصر صلوة در وی مباح است
زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل است
قریب و بعید را و نیز اختلاف است مر امت را در تعیین و تحدید آن بالغه ما بلغ
که مذهب [illegible] نیست چون دلیل در بیچا هست پس رجوع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب
امام ابو حنیفه باحتیاط قریب تر است اما [illegible] برید تا شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل

وحمل ارض منهتار تدبصر را گویند زیرا که بصر سیل سگند بر روی زمین تا آنکه فانی شود

او هلاک میشود ادراک وی با تعیین جزم کرده است جوهری و بعضی گویند حد وی

آنست که نظر کنند تشخص وی در ارض مستویه و در یابند که مرد است یا زن و در رو سبب مرد

یا آینده و بعضی تقدیر کرده اند او را به شش هزار فرسخ و ذراع بیست و چهار انگشت

پهنا و انیقول اشهر ست و بعضی دوازده هزار قدم انسان و بعضی چهار هزار ذراع و سی

هزار نیز گفته اند کذا فی فتح الباری والله اعلم فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم

در قراءة قرآن و استماع آن و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قراءة

قرآن از خود یا از غیر آوردن مقصر این فصل را اینجا چندان در موقع نیفتاد و این را متصل

فصل قراءت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و در ترتیب ذکر نوع قیام لیل

قراءت قرآن بترتیب ساخته بود و بایستی ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از فصل

عادات در صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم

هر روز وظیفه و وردی معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد الصلوة

و دنبال النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی مگر در حال ضرورت از اشتغال

بمهمات دین و غزا و ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی

و منهم فصل و تلاوت خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی متنابر در

اند که

349

و مدارست و ورد وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و وارث عامتر از آنست
و تلاوت آنحضرت بطریق الحفظ وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات
قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرائیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آنحضرت
مدارست می نمود و در اوقات دیگر گاه گاهی می آمد پس نزد آنحضرت تمام قرآن
محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه که گفت ندانستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم می گردد و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها
در کتب سیر مذکور است در اواخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن
در صحائف از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مذکور گشت
و از آنچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم
و ترمذی و ابی داود است که از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت قرآن را
رسول صلی الله علیه وسلم چنین رسیده است ازمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن
میکنی گفتم بلی یا نبی الله همچنین است فرمود در روزه دار شدن روزه داود که وی
اندر آن سن بود یکروز روزه و یکروز افطار و بخوان قرآن را در یکماه در
رواتی چهل روز گفتم یا رسول الله بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز
گفتم یا رسول الله زیاده ازان میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر از

تجویز نکرده و آنرا یعنی قرآنرا خواه بطریق وظیفه یا غیر آن ترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین د حروف

در آخر آیات وقف کردی این دو مسئله در آخر فصل ترک گذشته است و ذکر

همان جا آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد فتذکر و حروف مد را که الف

و واو ساکن ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل مکسور باشد تمام و متشبع کشیدی چنانکه

الف الرحمن را و یا الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقت

خود ادا یابند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند که لازم طبیعت

این حروفست و این کمترست از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف

مدغم بعد از آنها چنانچه تفصیل احکام آن در رساله مسمی بالدر النضید فی بیان قواعد اقسام مد

التجوید بیان کرده ایم و در اول قرائت بموجب امر آلهی تعالی که فرموده اذا قرأت

القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدای از شیطان کردی و لفظ استعاذه این

بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک

من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه

متحرک که جای داخل است و بمعنی ضغط و نخس که بمعنی زیر کردن است و

و بمعنی ضرب و دفع آمده و مراد بهمز شیطانی وسوسه و القاء فتنه و اعتقادات

فاسده است و در حدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده و نفخ در لغت بمعنی

350

و بر یاد کردن ست و مراد اینجا کبر است که شیطان آدمی را در ورطه اندازد و باید
که نفث تکبر نمیسازد و نفث بمعنی دم کردن ست و مراد دیوی سحر و شعر داشته اند بدانکه
در لفظ استعاذه پیش از قرارت اختلاف کرده اند مختار سنت اعوذ بالله او استعیذ
بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است و مروی از ابن مسعود و همچنین است
گفت خواندم بر رسول خدا همچنین و فرمود خوان ای مرا جبرائیل همچنین و اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده و اختلافست که امر باستعاذه از برای ندب است
یا وجوب و جمهور بر اول اند و آنحضرت دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود
چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود آورده اند که از ابن مسعود رضی الله عنه
فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من بخوانم و حالانکه فرستاده شده است
بر تو فرمود دوست میدارم که بشنوم قرآن را از غیر خود پس او خواندن گرفت
سوره نساء را تا رسید باین آیه فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء
شهیدا پیغمبر صلی الله علیه و سلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع و بکا در آمد تا آب
از چشمهای مبارکش روان گردید و در روایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیه رسید آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و سلم بس کن و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده
و نشسته و خفته و با وضو و بی وضو بجز جنابت و بر احتراز ... قرارت قرآن ...

چنانکه عایشه گفت رضی الله عنها که مانع نیامدی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از ذکر خدا

و در روایتی از خواندن قرآن هیچ حال بدون عمر و در آثار از امیر المومنین عمر رضی الله عنه

آمده که در جماعه نشسته قرآن میخواندند پس از آن بقضای حاجت رفت و باز آمد

و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المومنین قرآن 56

میخوانی و حال آنکه وضو نداری فرمود فتوی داده است ترا باین اخرجه الموطا

عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعضی اوقات قرآن بتغنی خواندی و در آن 524

ترجیع و تردید صوت کردی چنانکه خوش آواز حفاظ خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح

مکه سوره فتح را همچنین خواند یعنی بترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله

بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه روز فتح مکه بر ناقه

میخواند سوره فتح را و ترجیع میکرد در قرارت آن پس قرارت کرد عبد الله بن مغفل

و ترجیع کرد تا بنماید مردم را صوت آن و در روایتی از بخاری آمده که حکایت

کرد عبد الله بن مغفل آ آ آ سه بار و بعضی گفته اند که سبب حدوث ترجیع حرکت ناقه

بود که بترجیع میراندند نه بقصد و اختیار و الله اعلم و بفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بیارایید قرارت قرآن را باوازهای خوش در جامع الاصول از ابی داود

و نسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم [illegible]

تراشیدن سرها و امثال آن از جزع و فزع و نوحه نیز و ردع و منع و زجر بلیغ فرموده
و احتمال دارد که این لطم و شق و حلق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال باشد چه اینها را
اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن از عادات اشناست و محمود و استرجاع یعنی انا لله
و انا الیه راجعون گفتن و رضا بقضا الهی امر کرده در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب
و دعا بدعوی الجاهلیة فرمود که هر که این کارها کند وی از ما نیست و اینها از اعمال
351 جاهلیت است از ابی موسی اشعری آمده که گفت آن حضرت انا بری من حلق
و صلق و خرق حلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت در مصیبت و نوحه کردن
و بعضی گفته اند بلطم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از انس
رضی الله عنه آمده که بگذشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر زنی که می گریست نزد
قبری پس فرمود بپرهیز از خدا و صبر کن ای زن گفت دور شو از من که تو مبتلا نبودی
بتر این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که این رسول خدا بود
که ترا امر بصبر نمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و بحضرت آمد و اعتذار نمود که
یا رسول الله نشناختیم ترا معذور دار فرمود اکنون اعتذار چه ممکن انما الصبر عند الصدمة
الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت و در که آن اعتبار دارد در آخر خود خواهی نخواهی صبر کند

و ابوداود از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعنت خدای تعالی کناد

نوحه کننده را و شنونده آن را یعنی بسمع رضا و در احادیث صحیح آمده که ان المیت لیعذب

ببکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن ایشان

بر وی و در روایتی کسی که نوحه کرده شود بر وی عذاب کرده شود در روز قیامت

این حدیث بطرق متعدده آمده و عایشه رضی الله عنها این حدیث را بر وجهی که ظاهر معنی او

در فهم آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته که آنحضرت هرگز اینچنین نگوید چرا معذب

شود بگناهی که دیگری کرده باشد و فرمود بس است شما را قرآن مجید درین باب بخوانید

و لا تزر وازرة وزر اخری و چون گفته شد عایشه را که ابن عمر میگوید روایت

از پدر خود میکند که میت عذاب کرده میشود بگریه حی گفت بیامرزد خدای تعالی

ابا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمر است وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شده

او را یا خطا کرده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بر یهودیه یا یهودی که گریسته میشد

و نوحه کرده میشد بر وی فرمود که ایشان میگریند بر وی و وی عذاب کرده میشود

در قبرش و در روایت دیگر آمده که عائشه رضی الله عنها گفت که پیغمبر خدا فرمود

که میت عذاب کرده میشود بگریه اهل وی بر وی یا ملک خدای تعالی زیاده میکند

عذاب کافر را بگریه اهل وی نیز این مخصوص بر کافر است که معذب است و دیگران

اهل وی بر وی پس این مخصوص بکا و حیست که معذب است او ببکا اهل وی بر وی یا بسبب

مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق کلی فرموده باشد و بعضی گفته اند که تعذیب

میت ببکا اهل بتقدیری است که او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت

کرده چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بران اجرت قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم

352 از مغیره بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که نوحه کرده شود

352 بروی عذاب کرده شود بانچه نوحه کرده میشود یعنی همان نوحه کران او را بدان

میستایند بر وی بطریق استهزا و تحکم میگویند که وی ستادی میکرد و اینجا

نیز همان اشکالی که بر تعذیب وارد میشود در رودی یابد که چه افعال دیگر ستادی

گردانند گویند از آنچه که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف بدان

صفات و راضی شد بان بدین سبب محل توبیخ آمد والله اعلم و اگرچه آنحضرت

از نوحه کردن و جزع و فزع منع کردی اما از ریختن اشک و حزن قلب چنانچه

منع نکردی و خود نیز کردی چنانکه ابوداود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها آورده اند

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوسه داد در میان دو چشم عثمان بن مظعون

که اول من مات من المهاجرین فی المدینة بود بعد از موت وی گریه کرد و هر دو چشم

مبارک وی اشک ریختند و بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آورده اند که مخدوم

بروی

رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از قتل قرا اشتد حزن که ندیده بودم او را هرگز که
اینچنین شده باشد و از عائشه آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن حارثه
و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه بنشست رسول خدا اندوهگین و شناخته می شد
اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی در آمد و شکایت بکای نساء جعفر را بیان کرد
آنحضرت او را فرستاد تا منع ایشان کند ممتنع نشدند باز آن مرد آمد و در فتنه
کرد فایده نداشت پس آنحضرت آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله
و ممتنع نشدند پس فرمود بگذار و خاک در دهان ایشان کن و از آنچه ثابت شده است
گریه و حزن آن حضرت بر میت و گریه و حزن او است بر موت ابراهیم ولد شریف
وی چنانکه بگوید با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم راضی ترین خلق بقضای حق
بود و شاکرترین و صابرترین از هر مخلوقی بوده در وفات ابراهیم که پسر دو ساله
وی بود و بروایتی شانزده ماه و هشت روزه و بروایتی یکسال و ده ماه و شش
روزه و بروایتی هفتاد روزه و بر هر تقدیر اتفاق است که در مدت رضاع از عالم
رفت و لهذا در بعضی روایات آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای وی دایه مرضعه
پیدا کرده که ارضاع وی می کند و در روز موت وی که در شنبه چهارم ربیع الاول
و بروایتی روز عاشورا بود که آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب

را

اگر روز و باک نیست معتبر است و صحیح نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام

آخرت است و در روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جامه احرام که ازار

و ردا است وی را کفن کنند و بوی خوش بکار نبرند از جهت منع استعمال طیب محرم را

در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است و در جامع الاصول

از کتب سته غیر موطا با اختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات

353

با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و محرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحله خود و بمرد

آن حضرت رسالت فرمود غسل بدهید او را و کفن کنید در دو جامه وی و بوی خوش

بکار نبرید و سر و روی او را نپوشند که وی مبعوث گردد همچنین محرم و لبیک

گویان و ذکر آن در باب حج بیاید و مذهب شافعی و احمد همچنین است و نزد امام

ابو حنیفه و مالک حکم وی حکم سایر موتی است و این امر مخصوص بهمان شخص بود

و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت ننموده و گویند که بعضی

با وجود آن دو جامه بود از آنجهت فرمود که در میان آن دو جامه او را کفن کنند والله اعلم

چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پایها قدری گیاه نهند چون کفن مسنون که سه

جامه است و قدری کفایت که دو جامه باشد یافته نشود و بحکم ضرورت در هر چه

یافته شود بپوشند و در وقوع این حال بیش پایها را بگیاه پوشیدند در شهدای احد بود

عادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون میت را بیاوردندی سوال
کردی که بروی دین هست یا نه اگر دین نبودی بروی نماز گذاردی والا فرمودی
صحابه را که بروی نماز گزارند و خود نگزاردی بجهة زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب
دین که از سعادت محروم ماند و این دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه
است اگر فرض عین بودی آنحضرت چون ترک دادی و احادیث درین باب
بسیار ورود یافته و نسائی از سلمه بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آورده شد جنازه از نماز گزاردن بروی
فرمود که دین هست بروی گفتند لا یا رسول الله پس بگذارد نماز را بروی پس آوردند بر او
جنازه دیگر فرمود هیچ چیزی گذشته گفتند لا فرمود دین هست بروی گفتند
سه دینار فرمود بگزارید شما بر یار خود ابو قتاده برخواست و عرض کرد
بگزار یا رسول الله نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت
ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابو قتاده رضی الله عنه دین وی بر من گیرم
فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته
که بروی دین است پس سوال میکرد آیا چیزی گذشته که قضا دین او از آن میکنند

باقی گذاشته است نماز نمیگزارد والا میگفت مر مسلمانان را که نماز گزارید بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود
بلاد را و دیون رسید از دین و میفرمود من قریب ترم و دوسترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان پس هر که بمیرد از ایشان
و بگذارد دین یا عیال بر منست قضای دین او و غمخواری عیال وی و اگر بگذارد مال آن مال بوارثان او است
و در جواب شدید در باب ارتکاب دین و تاخیر ادای آن بسیار وارد شده ابو داود از ابی موسی
اشعری رضی الله عنه آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم عظیم ترین گناهان نزد خدا بعد از کبائری
که نهی کرده شده است از آن این است که بمیرد مردی در حالی که بروی دین باشد و نگذارد چیزی که بوی قضا
توانند کرد و بخاری از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که بگیرد اموال مردم به نیت اگر
ادا کند حق تعالی از وی ادا کند و هر که بگیرد بقصد اتلاف تلف کند او را خدا تعالی و نسائی از محمد بن جحش آورده
که بودیم ما نشسته نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پس نهاد
دست مبارک خود را بر جبهه شریف خود و گفت سبحان الله چه بسیار دیده میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم
ما که چه خواهد بود فردای آن بود در آنحضرت رفتیم و پرسیدم یا رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود
که سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست که اگر مردی کشته شود در راه خدا
پس زنده کرده شود باز کشته شود و بروی دین باشد در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده نشود دین وی
چون در نماز شروع کردی بعد از تکبیر اول فاتحه میخواندی و در شرح ابن الهمام گفته که قرائت در نماز جنازه
بعد از تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بثبوت نرسیده انتهی لیکن در صحیح بخاری و ابو داود
و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی رضی الله عنه قولا و فعلا مروی شده و در بعضی روایات
قرائت فاتحة الکتاب و سوره جهرا از وی ماثور گشته و لیکن گفته اند که جهر بقصد تعلیم بوده تا بدانند که سنت است

چنانچه تصریح بآن نیز در حدیث وی آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق این است و از ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس
آن مروی گشته مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه قرائت نمیکرد در جنازه و مذهب
امام ابو حنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز در این باب اختلاف بوده و طحاوی گفته شاید که
خواندن بعضی صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت و از کلام شمنی ظاهر میشود
که اگر بنیت ثنا بخوانند نزد ما نیز جایز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقراءت
آن مشروعیت اوست نه وجوب و لیکن کرمانی گوید که واجب است و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده
طریقه مسلوک که در دین است و گفته که نزد ابو حنیفه و مالک واجب نیست و الله اعلم و آنچه محفوظ است
از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت میخواندند این است اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه
و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس
و ابدله دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا من زوجه و ادخله الجنة و اعذه من عذاب القبر
و من عذاب النار این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز گزارد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مردی پس یاد گرفتیم از دعای او و میگوید عوف که چون شنیدم
این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن جنازه بر خواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی
و گاه میگفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهدنا و غائبنا اللهم من احییته منا
فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بعده و در روایتی و لا تفتنا بعده والسنة صح
این دعا ابو داود از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایت وی فتوفه علی الاسلام
و نسائی از والد ابو ابراهیم تا ذکرنا و انثانا روایت کرده و پس و ترمذی نیز همچنین کرده و گفته که روایت

۲۵م دیگر که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و زیادت در روی و در بعضی روایات

تمام فتوفه علی الایمان ابو هریره [illegible] روایت ابو داود اتم و اکمل است و باین است عمل اکثر حنفیه و

زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته نیز آمده اخرجه الموطا

عن ابی هریره و در بعضی اوقات میگفت اللهم ان فلان ابن فلان فی ذمتک و نام آن میت

بروی میبرد فی ذمتک و حبل جوارک فقه من فتنة القبر و عذاب النار و انت اهل الوفاء والحق

۳۵۵ فاغفر له وارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داود از واثلة بن الاسقع

۳۵۵ آورده و در [illegible] حبان [illegible] و گاه گفتی انت ربها و انت خلقتها و انت

رزقتها و انت هدیتها للاسلام و انت قبضت روحها تعلم سرها و علانیتها جئنا شفعاء

فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر شدم مروان را

که پرسید از ابی هریره چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که دعا میکرد بر جنازه

تصدیق میکنی ص گفت ابو هریره [illegible] آنچه من گفتم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت اللهم انت

انت ربها الی آخره اخرجه ابو داود و ظاهر این است که ضمیر مؤنث برای جنازه یا نفس

بانسمه بود والله اعلم و بر طفل این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا

ذکره البخاری فی ترجمة باب و در بعضی روایات و شافعا و مشفعا نیز زیادت آمده

و بعضی از علما گفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب است در هر چه ذوق و حضور و خشوع دست دهد

بخوانند ولابد از آخذ بدعا ماثور اولی و افضل خواهد بود و جود و ذوق و حضور در وی اتم

و اگر کسی تکرار کند در بعضی اوقات که نتیجه کثرت تکرار و تردد و ملالی طراوت نیابد والله اعلم و گاه چهار تکبیر یافته م

گفتی و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان ائمه و در احادیث صحیحه

از آن گذشته وقوع یافته و در بعضی روایات خمس و زیاده بر آن نیز واقع شده و در صحیح البخاری

میگوید این اختلافی بود در آن روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که پنج تکبیر گفت

در رفع میکرد آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است

که در نماز گزارد بر جنازه مردی از بنی اسد پنج تکبیر گفت و در علی مرتضی رضی الله عنه شده است که وی

میگفت بر اهل بدر شش تکبیر و بر سایر ناس چهار و ابن ابی شیبه از جابر آورده و در سایر صحابه پنج

نماز گزارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر اصحمه هفت تکبیر و ابن عساکر از وی آورده

که اگر مردی بودی که بدر را و شجره را حاضر شده بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدر را حاضر شده

یا شجره را نه شجره را حاضر شده نه بدر را هفت میگفت و اگر هیچ کدام یکی از این دو را حاضر نشده چهار تکبیر

میگفت و از ابن عباس می آرند که سه تکبیر میگفت و از انس نیز همچنین می آرند و در روایتی

آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتی شب برگشت و چهارم

و تکبیر چهارم را بر آورد و در روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی تکبیر اول را

نگرفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگویند که اکثر اهل علم برآنند

تکبیرات جنازه چهار است و ابن عبد البر گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای امصار را که
پنج گفته باشند مگر ابن ابی لیلی و میگویند که در مبسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف
پنج تکبیر میگفت و از احمد نیز روایتی هست در آن و مگر ابن عبد الله مزنی بدان رفته که کم از
سه نباید گفت و نه زیاده بر هفت انتهی کلام فتح الباری و شمنی گوید که امام محمد در آثار
از ابو یوسف از حماد از ابراهیم نخعی می آرد که صحابه تکبیر میگفتند بر جنازه چهار و پنج و شش
و در روایتی چهار و پنج و هفت از آن تا زمان رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
همچنین در روایت ابو بکر و [illegible] ولایت بعمر فاروق رسید همچنین میکردند پس عمر گفت ایشان را
که شما ای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیند نیز در اختلاف افتند
و مردم قریب العهد اند بجهل باید که باتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق و مجتمع باشند
پس نظر برگماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آنحضرت تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بر آن و این است معنی قول بعض که گفت و کسانیکه
بیشتر از زیاده بر چهار میگویند ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گزارد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
چهار تکبیر گفت و بیهقی و طبرانی این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما می آرند و بعضی گفت
[illegible] کرده شده است این حدیث بوجوه متعدده که همه آن ضعیف اند لیکن اجماع اکثر
صحابه بر اربع حجت و دلیل میشود بر آن اما قصه جمع عمر رضی الله عنه بر چهار صحیح است از سعید بن المسیب

وبالجمله اخبار و آثار در باب ربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره
وبطرق متعدده ثابت شده و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که ملائکه چون بر آدم
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم
رواه الحاکم فی مستدرکه وابو نعیم فی الحلیة وبیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت
آورده ودیلمی زیاده این را که سلام دادند وخواندن در چهار تکبیر سنت
بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی درود بر محمد صلی الله علیه وسلم و در ثالث
اللهم اغفر لحینا ومیتنا الی آخره و بعد از رابع سلام است و در بعضی نسخ بعد از رابع تکبیر
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة الآیة و نزد بعضی ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة
و بدو سلام از نماز بیرون آمدی رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان و این مذهب ابو حنیفه است
و مذهب شافعی نیز همین است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب امام مالک
و امام احمد این است و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه در سایر صلوات
و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب است و یک سلام برای جواز و دلیل
یک سلام حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز گزارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام بجانب دست راست و این حدیث نزد
امام احمد صحیح نیست و عمده و متمسک او در یک سلام عمل اصحابست کذا قال الزرکشی

در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که بعد از سلام سیداد و دو دست ها را در هر تکبیر بر داشتی
و مذهب شافعی و احمد این است و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت
و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع
در بواقی و مذهب امام ابی حنیفه همین است حدیث ترمذی از ابی هریره که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون گذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود در اول تکبیر
پس می نهاد دست راست بر دست چپ و احادیث مختلفه درین آمده شاید که گاهی چنین
بوده و گاهی چنان و مصنف در نهایه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چیزی ثابت نشده والله اعلم و نماز جنازه از وی صلی الله علیه وسلم فوت شدی بر قبر
وی نماز گذاردی یک بار بعد از یک شب یا بروز و بر قبر کسی نماز گذارد یکبار بعد از سه روز
و یکبار بعد از یک ماه و یکبار بعد از هشت سال چنانچه در شهداء احد آمده است در آخر
عمر شریف که قصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت شده
و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت سید
صلی الله علیه وسلم در شش وجه یا هشت وجه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گزارد
بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از شیخین این است که زنی از
از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امراة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد

پس بمرد و آنحضرت را از موت وی خبردار نشد تا آنکه روزی یاد وی آمد فرمود که وی چه شد
گفتند بمرد یا رسول الله فرمود چرا اعلام مرا ندادید از خبر او گفتند وی چنین و چنین بود
گویا که وی را آنحضرت بیان کردند فرمود راه بنمایید مرا بقبر وی پس آمد بقبر وی و نماز کرد بر وی و در صحیح
مسلم این زیادت آورده که آنحضرت گفت که این قبور مملوست بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه
منور میگرداند آنرا بنماز من و نیز موطا و نسائی از ابی امامه بن سهل بن حنیف آورده
که امراه مسکینه بود آنحضرت را از بیماری وی خبر دادند و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که عیادت میکرد مساکین را و میپرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا
ناگاه جنازه او را شب بیرون آوردند و بیدار ساختن آنحضرت را مکروه داشتند در آن وقت
چون صبح شد با آنچه گذشته بود خبر کردند فرمود نگفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند
خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا یا رسول الله و بیرون آریم ترا در شب
پس بیرون آمد آنحضرت و صف بست با مردم بر قبر وی و تکبیر گفت چهار تکبیر و بخاری
و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که
گفت خبر داد مرا کسی که گذشت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر قبر منبوذی پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قبر وی پس امامت کرد آنحضرت و صف بستند صحابه خلف او
و تکبیر گفت نماز را و این بروایات متعدده آمده و در بعضی روایات آمده است

کرد و شب بر دفن او گذشته بود و در بعضی آمده شب و اصح آنست که در صباح دفن بود

کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول

خدا صلی الله علیه و سلم روزی پس دید آنحضرت قبری جدید پرسید از و فرمود که این قبر کیست گفتند

فلان زن است مولاة فلان پس بشناخت آنحضرت او را گفتند یا رسول الله درست

358 بعد ظهر مرد و تو روزه دار بودی و قیلوله میکردی دوست نداشتیم که بیدار کنیم

برون چهار تکبیر م ترا پس بایستاد آنحضرت و صف بستند خلف وی مردم و تکبیر گفت چهار پس فرمود باید که

358 نمیرد میتی مادام که من در میان شما ام که مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که نماز من رحمت است

میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم

غایب بود چون قدوم آورد نماز گزارد بر وی و تحقیق گذشته بود بر وی یکماه بدانکه

مشروعیت نماز گزاردن بر قبر نیز مختلف فیه است در علماء سنت جمهور قائلند بمشروعیت

ناگذارده م آن خواه گزارده شده باشد یا نه و نخعی و مالک و ابوحنیفه بر آنند اگر زنی نماز دفن کرده شده است

درست و الا فلا و در روایتی امام احمد نیز برین است و نزد امام مالک آنکه یکبار

گزارده است دیگر بر قبر نگزارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزه ریزه نشده باشد

و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتی از امام محمد گزارده شود مادام که

متفرق نشده است و آن یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایة للشامی

گویند که در روایتی که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود

و بس و لهذا ذکر تکبیرات اربعه در بعضی از آن روایاتست و در بعضی که پنج آمده است

چنانکه نماز بر شهدای احد که بعد از هشت سال گزارد بطریق تودیع بود نه بطریق

نماز و یا آنکه از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم تا آنکه بعضی علما مطلق نماز بر

قبر خصایص نبوی گفته اند بدلالت آن حدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت و نماز

من منورست آنرا اگر طفلی وفات کردی بروی نماز گزاردی و بغیر میفرمود صلی الله علیه

صلوا علی اطفالکم فانهم افراطکم نماز بگزارید بر جنازه اطفال که ایشان پیش روان

شمااند برای آخرة رواه ابن ماجه عن ابی هریره و از سعید بن المسیب از ابی بکر رضی الله عنه

آمده که گفت سزاوارترین کسی که نماز گزاریم ما بر اطفال ما اند رواه ابن ابی شیبه

و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آنحضرت نماز گزارد بر ابراهیم ولد

عدم صلوة شاذ است و معتبر نه و نماز گزاردن بر طفل مشروطست که بعد از ولادت

استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده و در حدیث ترمذی نیز چنین واقع است

و همین است مذهب امام ابو حنیفه و نزد امام احمد بی استهلال نیز جایز است بعد از آنکه

بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده

یصلی علی السقط لوالدیه ظاهر در آنست و نیز در حدیث احمد و ترمذی دلیلی از

359

از مغیره ابن شعبه آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والسقط
یصلی علیه و در روایتی و الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود
غایت آنکه مرده برآمد و نماز جنازه که مشروعست بر مرده است و امام ابوحنیفه گوید که در عرف
از آمیت نمیگویند و اثبات حیات برای او نمیکنند و بر کسی که خویشتن را هلاک کردی
نماز گزاردی و نه بر کسی که در غنیمت خیانت کردی اما اول را مسلم و ترمذی و نسائی از جابر
بن سمره آورده اند که مردی را آورده اند پیش حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که کشته
بود خود را بمشاقص پس نماز نگزارد آن حضرت بروی و در روایت ترمذی
ذکر مشاقص نیست و گفته که هذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
و بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز گزارد بجانب قبله و بر قاتل نفس انتهی و مذهب
جمهور ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده اند
که نزد وی بگزارند و نزد ایشان نه و نماز ناکردن حضرت بروی دو احتمال دارد
یکی اراده نفی نماز گزاردن باشد مطلقا چنانکه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه
لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را ازین منع نکرده چنانکه
در حق مدیون کرده و ظاهر همین است و در روایتی آمده و این موافق است بقول امام
احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما ثانی ما که ابوداود

المشقص کالمنبر نصل عریض معلبت
او سهم فی ذلک کا قوس

359

نسائی از زید بن خالد آورده اند و زرکشی گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت خبر او را تا نماز گذارد بروی
پس گفت آن حضرت نماز کنید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت این سخن حضرت فرمود
ان یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را یافتیم مهره
از مهرهای یهود در متاع او که قیمتش بدو درهم نمیرسید و هرچند خیانت در غنیمت سبب
وقوع یافته است حدیث نیز قوی است برآنکه نماز بر خائن نفس که خود خیانت کرده است
نگذارد و دیگر امر نکرد که حد شرعی کشته شده بر وی نماز گذارد یکی از آنها ماعز
بن مالک اسلمی است که بشنیعه زنا مبتلا شد بحضرت آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و چند
که آنحضرت روی از وی گردانید و تغافل کرد وی تجدید کرد فرمود که مگر دیوانه است
گفتند لا یا رسول الله عاقل است فرمود مگر شرابی خورده است عرض کردند چنین نیست
و چون تجدید گفت و چهار بار بنفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از
هر طرف برآمدند و سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود تا گاه استخوان کله سرش شکسته
از دست عمر بن الخطاب بروی رسید گویند که در آن وقت اضطرابی و تغیری بوی
راه یافت این قصه را بحضرت آوردند فرمود هنوز بالینی که می آوردند و از
سر او میکشید و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعضی میگفتند در کار وی

360

تشبیه زناء جان داد و بعضی گفته اند توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد

و آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود استغفار کنید مر او را یعنی طلب مغفرت و رفع درجات

کنید وی حقیقی توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آینه گنجایش کند ایشان را

یاد کرد وی را بخیر و ثنا کرد و نماز گزارد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داود

آمده که لم یصل علیه و این را بعضی بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصحاب بر وی نماز گزاردند

نه آنحضرت گزارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم است یعنی آنحضرت نماز نگزارد

بر وی لیکن فرمود تا نماز گزارند و در بعضی روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده

تصریح است تا که اصحاب را بعضی فرمود تا نماز گزارند بر وی و ما نا که از نماز گزاردن

آن حضرت مانع شده بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا و استغفار

وی معلوم میگردد و تواند که با وجود آن صلوات نماز گزاردن آن نماز بر وی تا بس عیب بنفس خود

دید و دیگران را امر کرد و از اینجاست اختلاف ائمه در شان محدود و امام مالک مکروه میدارد

و امام احمد میگوید که امام و ارباب فضل نگزارند و سایر ناس بگزارند و امام ابو حنیفه

و شافعی و غیر آن بر آنند که بگزارند نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی

بقیه علمای ورع باید گزارد هر چند فاسق و باغی محدود بود و [illegible] از امام احمد

همین است [illegible] امر زنا مدید است [illegible] آنحضرت آمد و طلب تطهیر [illegible]

قضیه ما نحن و هر چند حضرت تغافل زد راضی نشد الا با قامت حد چون وی حامله بود
فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود در اقام
با قامت حد طلبید فرمود بچه وی صغیر است و کسی که او را شیر دهد و تربیت کند نیست
مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آن حضرت او را
بوی بگذاشت تا شیر دهد و چون مدت رضاع بگذرد و بیاید چون مدت رضاع بگذشت
باز آمد و در ... حد طلبید پس امر کرد بر جسم وی تا سینه او را در زمین دفن
کردند و سنگسار ساختند سنگی از دست خالد بن الولید بر سرش رسید و خون آن
و ترشحی از آن بر روی خالد رسید پس دشنام گفت او را حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
بگذار ای خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست
بتحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب مکس بکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس آنکس را گویند
که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظلمه ایشان بر گردن خود میگیرد و این
از اعظم ذنوب و بدترین گناهانست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها
فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلی علیها در جماهیر رواة صحیح مسلم
بفتح صاد و لام است یعنی بصیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گزاردن آنحضرت
بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام است یعنی نماز گزارده شد بر وی

361

وامر کردیم مردم را تا نماز بروی بگذارند اما خود نگذارد و گفته که همین نیز سنت آنجا در

روایت ابن ابی شیبه و ابی داود واقع است والله اعلم دیگر قضیه امرأه جهنیه است

که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و در اینجا تصریح است

بگذاردن نماز از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بروی چنانکه مضمون آن

حدیث ثابت شده که جهنیه که رجم کرده شده بود بروی نماز گزارد و عمر رضی الله عنه

گفت نماز بر کسی گزاری که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه قسمت کنند بر هفتاد

نفر از اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه از آن فاضلتر باشد که نفس خود را در راه

حق نهاد روایت کرده مسلم و الترمذی و ابو داود و نسائی از عمران بن حصین و این زن

حامله بود که تا مدت رضاع او را مهلت داده اند آورده اند که جامه بر تنش داشت

ابتدا می کرد او را پس سخت بستند جامه بر تن وی و چون نماز بر میت گزاردی

با وی به راه شدی یا پیاده رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را

زمین ننهادندی ننشستی و فرمودی اذا تبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و چون پیروی کنید

جنازه را و بروید همراه وی ننشینید تا آنکه نهاده نشود بر زمین اما پیاده رفتن در تشییع جنازه

سنت است روایت کرده ترمذی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت بیرون

آمدیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جنازه پس دید آن حضرت جماعه سوار را فرمود

شرم نمی‌دارید از جماعه که فرشتگان خدای تعالی بر پای روند و شما بر پشت دواب سوارید و در روایت

ابو داود در آمده است که آوردند نزد آن حضرت دابه تا سوار شود پیش آوردند ابا

آن حضرت از سواری و چون برگشت ارشاد از سبب آن سوار رسیدند فرمود وقت رفتن

ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از آنجهت سوار نشدم و چون آن رفتند سوار شدم

و اند ترمذی و ابی داود فی الطریق متعدده آمده که رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بر جنازه ابی الدحداح پیاده و آمد وقت برگشتن سوار و در جامع الاصول از

ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسراع کنید جنازه را ١٥٤

زیرا که اگر صالح است خیری است که او را بوی زود میرسانید و اگر غیر صالح است

شری است از گردن خود می نهید و بخاری از ابی سعید آورده که چون برمیدارند

جنازه را بر گردنها اگر صالح است میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح است میگوید

ای وای کجا میبرند مرا و میشنود آواز او هر چیز مگر آدمی که اگر آدمی بشنود بمیرد

و هلاک گردد و باید که بوی نیز نرود که در حدیث منع از آن آمده است

و ناشستن تا جنازه نهادن ابو داود و ترمذی از عباده بن الصامت آورده جنازه

که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که اتباع میکرد جنازه را نمی‌نشست تا

آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مسلم آورده که ماتم است از ابی سعید خدری

362

و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در جنازه و مروان که حاکم

مدینه بود هم نیز در آنجا بود پس گرفت ابوهریره دست ابوهریره دست مروان را

بگرفت

و بنشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابو سعید خدری آمد و دست مروان را

و گفت برخیز که تحقیق نیز کرده است رسول خدا از این تنبیه اختلافست میان ائمه در آن

که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش وی نزد امام ابو حنیفه مشی است

خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است و ثوری و طایفه را گویند هر دو برابر است

و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشمنی و میگویند

362

دلیل ما حدیث ابی هریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم

کسی که بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی است از اجر و کسی که اتباع وی کند تا نهاده شود

در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق [illegible] می آرد که مشی میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در عقب جنازه و در تخریج هدایه مذکور است از ابن مسعود که گفت که فضل مشی خلف جنازه

بر مشی در امام وی مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشی خلف وی یاد آوردن اتعاظ

و تفکر اظهر و ادخل است و بمعاونت نزد احتیاج اقرب و ترمذی و ابو داود از ابن

مسعود آورده که جنازه متبوع است هر که پیش رود گویا که همراه نیست و ائمه

دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از ابن عمر آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر

جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم می باشند در عادت و نیز از عبد الرزاق

و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی می آرد که بودم من همراه جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

پیش میرفتند و علی رضی الله عنه از پس گفتم بعلی که می بینم ترا که پس میروی و ایشان یعنی

ابوبکر و عمر پیش فرمود رحمت کند خدای تعالی ایشان را تحقیق میدانند که از پس رفتن افضل است

شان فضل نماز جماعت بر فرد و لیکن ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم

نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت ترمذی از انس می آرد

که گفت شما شفعا اید پس بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک ابوداود و ترمذی

و نسائی از مغیره بن شعبه می آرند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که راکب از خلف

رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند از پیش و پس از یمین و از یسار و آن حضرت

بر هر غایبی نماز گذاردی اما صحیح شد بر بعض جنب نجاشی بود و نصرانی بود و بشنید نماز هم

خبر رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بموجب علمی که بعلامات و دلایل نبوت

آنحضرت داشت مسلمان شد و صحابه آن حضرت از آنکه بروی هجرت کردند و

طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت ایشان بجای می آورد بحضرت پیغمبر

ابدی سلوک می داشت چون در حبشه مرد و نماز گذارد و امر کرد صحابه را

بآن وقت برادری از آن شما مرد و وی نماز گذارید پس بمصلی برآمد و نماز گذارد

363

بودی با صحابه و دیگر گفت چهار تکبیر و حدیث صلوة بر نجاشی مذکور است در صحیحین از جابر

و ابی هریره و باتفاق حدیث این نماز بر وی در همان روز بود که مرد و همان وقت خبر داد

آنحضرت ایشان را از موت وی و بر معویه بن معویه مزنی و بعضی گفته اند که لیثی نیز نماز غائب [illegible] اند

و قصه وی آنست که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک بود نازل شد

بر وی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن معویه مزنی بمدینه وفات یافت آیا دوست میداری

که طی کنم برای تو زمین را و بگذاری بر وی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوی خود را

در زمین ندانست هیچ درخت و هیچ تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی

برداشت سریر او را پس نماز گزارد آنحضرت نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی

در هر صف هفتاد هزار فرشته بود پس پرسید آنحضرت از جبرئیل که بچه چیز دریافت وی این مرتبه را

گفت به دوست داشتن وی قل هو الله احد را و خواندن وی آنرا در آمد و رفت

و نشست و خاست روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد در طبقات

از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد

عن انس و در فتح الباری میگوید اگرچه خبر نماز گزاردن بر معاویه نیست ضعیف دارد لیکن

نظر بمجموع طرق و تعدد آن قوتی پیدا کرده است چنانچه در ترجمه او در [illegible] آنرا بیان

کرده ایم و فقها را در این خلاف کرده اند [illegible] و احمد میگوید نماز بر غائب مطلقا جائز است

وابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی محققان تفصیل کنند که اگر میت در شهری دیگر
که بروی نماز گزارده اند نماز غایب نگزارند چنانچه جای نجاشی بود زیرا که در دیار حبشه هیچ
کسی نبود که نماز جنازه بگزارد و اگر بروی نماز گزارده اند و فرض بجهة بودی بطریق کفایت
بگزاردن جماعه از همه ساقط شده گزاردن حاجت نیست و خطابی این قول را اختیار کرده
و اگرچه از ظاهر عبارت مقصود جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن ظاهر آنست
که جایز نیست بعدم احتیاج کفایت از عدم این جواز است که بی حاجت گزاردن آن جایز
نبود و رویانی که از علمای شافعی ست نیز این قول را استحسان نموده و بعضی میگویند که در آن
در روزی است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر تطویل عهد و ابن البر
اختیار کرده است این قول را و بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است و الا فلا ٢٥٤
و این قول منافی نماز بر نجاشی ست چه [illegible] بر نجاشی جانب حبشه است [illegible] در رواه الطبرانی عن حذیفه
بن اسید و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میگویند که [illegible] آنحضرت
جنازه نجاشی و بر داشته شد پرده از ان چنانچه برداشته شد [illegible] در معرکه موته که جعفر
بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه رضی الله عنهم انجا شهید گشتند یا آورده
جنازه وی را بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم بطریق طی ارض پیش گذارد و بروی نماز گزارد
دیده مردم دیگر نه بینند پس لایق باشد که نماز [illegible] جنازه که امام بیند و قوم نبینند و در

و در

جایز نیست باتفاق این نیز اگر چنان باشد و ابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج نقل است
دیگر و احتمال ثابت نشود و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که این احتمال کافیست در اختصاص این مقام
یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم شد است که جنازه حاضر می باید تا نماز بروی بگذارند و آن حضرت
اگر ازینجا نماز گزارد نشاید که مکشوف شده بروی یا حاضر آورده شد جنازه وی و بهذا القدر یکفی
369
و گویند که واحدی در اسباب النزول حدیثی درین باب از ابن عباس نیز آورده اگرچه
اسناد آن ذکر کرده است که گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
364
سریر نجاشی و دید آن حضرت وی را و بگذارد نماز بر وی و ابن عباس را سماع از حضرت [illegible] نیست اینجا نگوید
و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه میسر احتمال
لیکن در آنچه احتمال روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین [illegible]
بران هست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] برادر شما نجاشی وفات یافته است
برخیزید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صف بستند صحابه خلف وی و نمی پنداشتند ایشان
که جنازه در پیش حضرت است و این لفظ اشاره می کند که واقع خلاف ظن ایشان
بود و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و از برای آن کرد که تا مردم بدانند
که وی مسلمان مرده است چه در اسلام وی نزد مردم خفائی بوده لهذا چون
حضرت نماز گزارد بعضی صحابه گفتند که نماز میگزارد بر علجی از حبشه پس نازل شد آیات

این آیه قرآن وان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم الآیه واز نجاشی حبشه در سجده
نکرد ودر مقتضیات برآمد چنانچه در روایت آمده است آن را برای استیلا غیب قلوب ملوک زمانی
کرد که اکناف عالم در حیات آنحضرت ایمان آورده وبشرف صحبت مشرف شدند
ونقض کرده اند دعوی خصوصیت آن را از نجاشی بقصه معویه مزنی که معلوم شد بقصه
حارثه وجعفر بن ابی طالب وعبدالله بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند وآن
حضرت صلی الله علیه وسلم از شهادت ایشان خبر داد ودر مدینه نماز بر ایشان گزارد چنانکه
الهمام
در مغازی واقدی آمده وسیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه نیز آورده که شیخ ابن
طرق این احادیث را تضعیف کرده ونیز گفته که احتمال دارد خصوصیت را به نقد بر بیان است
که رفع سریر نجاشی کرده باشند ومرئی شده باشد وآنچه ذکر کرده شد بر خلاف اینست ٢٦٤
انتهی ومیتوان گفت که بعد از صحت [illegible] دعا میکنم خصوصیت را باجماع
ضبع
دربس بدلیل آنکه روایت کرده نشد در غیر اینها اصلا با وجود آنکه [illegible] خبر موت
در غزوات واسفار چندین کس از اصحابه وفات یافتند وبر ایشان نماز غایب
نکرد ولا سیما قراء بئر معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی [illegible]
میگوید که نماز بر غائب نزد حنفیه ومالکیه مخصوص بحضرت نبوی است از جهت احتیاج
بحاضر او وحاضر وغائب با بخلاف غیر وی [illegible] وسلم وعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

365

آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت استوا میت را دفن کنند در

احادیث نهی از صلوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده

که زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان

آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد در بقیع و این طارق نماز در تاریکی میگزارد گفت عبد الله پس

بن عمر اگر میخواهید بگزارید نماز را بر جنازه الآن یا بگذارید او را تا آفتاب بلند شود و در بخاری در ترجمه

بابی آورده که بود ابن عمر که نمیگزارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نزد غروب و مذهب امام ابو حنیفه

و امام احمد نیز کراهت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده

غیر بخاری که عقبة بن عامر جهنی گفت که سه ساعت است که نهی کرده ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم

نماز گذاریم در آنها یا در قبر کنیم در آنها مردهای خود را یکی نزد طلوع شمس تا بلند شدن

و نزد استوا تا میل کند و نزد تا بنا شدن و غروب [illegible] ترمذی میگوید عمل برین است

نزد اکثر اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و غیرهم که مکروه می پندارند نماز گزاردن بر جنازه

درین ساعات و نیز گفته که ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت که مراد بقبر کردن موتی

اینجا نماز گزاردن است بر ایشان انتهی و در هدایه نیز میگوید که مراد بقبر کردن نماز گزاردن است

زیرا که دفن درین سه وقت مکروه نیست والله اعلم پس مراد نماز گزاردن است که در حدیث

بر موتی مذکور شده است نماز معهود یعنی نماز جنازه و اگر مراد بقبر کردن دفن کردن بود

چنانچه ظاهر لفظ حدیث است و ظاهر عبارت مصنف نیز ناظر در آن است مراد به صلوة همین صلوة
جنازه بود پس معلوم شد که نماز بر صوفیه و دفن ایشان هر دو مکروه است در ربع سه نیست
ولیکن اگر مذاهب از مذهب ما را اینجانب ثابت نشود و در جامع الاصول این حدیث را که موافق نتیجه
در کتاب الاصول است در اوقات صلوة خمسه آورده و در صلوة جنازه در دفن
یاد آورده و آنچه در اینجا آورده تمام حدیث موطاست در کراهت صلوة چنانچه نقل کردم
فنهی رسول الله علیه السلام و گور را بلند کردی و بر آن بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن کردی
و گچ و گل و غیر آن به بحث کردی و بالای گور عمارت و قبه ساختی و این مجموع بدعت است و مکروه
و مخالف طریق نبوی است صلی الله علیه و سلم مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از جابر
رضی الله عنه آورده اند که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گچ کرده شود قبور و نوشته
شود بر وی و بنا کرده شود و بالا [illegible] شود بر آن و پای زیاده کرده شود بر وی و نهی کرد
از پای سپر کردن قبور و نشستن بر آن نهی از این اشیا در کتب [illegible] و ترمذی بعضی
گفته که این حدیث حسن صحیح است و تحقیق روایت کرده شده است به وجوه متعدده و گفته که بعضی
از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور رخصت کرده و شافعی نیز هم
بر آن است انتهی و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند که گفت
مرا علی رضی الله عنه گفت نفرستم ترا بر آنچه فرستاد مرا بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم

366

در گفت برو و مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش صورت او را و مگذار هیچ
قبر بلند را مگر آنکه پست کنی آن را چنانچه مضمون آورده که بعث رسول صلی الله علیه وسلم
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا مشرفا الا سویته و در حدیث مسلم و ابو داود
بن شفی از ثمامه آمده که گفت بودیم با فضاله رضی الله عنه بزمین روم و یکی از
مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد فضاله که قبر او هموار کرده شود برابر زمین و گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بتسویت آن ترمذی گوید که درین باب
حدیثی از جابر نیز آمده و حدیث علی حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم
که مکروه میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفته است که مکروه میدارم
بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر است تا پامال کرده نشود و آن را او نشسته
نشود بر روی انتهی و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و صاحبیه نیز بزمین برابر است
[illegible] از قاسم بن محمد بن ابی بکر گفت درآمدم بر عائشه و گفتم ای
مادر بنمای مرا قبر رسول الله را صلی الله علیه وسلم و صاحبیه پس نمود سه قبر نه بلند
و نه پست که سنگریزه های سرخ از وادی بر روی چیده بود و نیز آمده است
که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بر روی سنگریزه ها و از اینجا گفته
نیست باب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک است تا [illegible] نگردد و در حدیث صحیح آمده

که عثمان بن مظعون را دفن کردند وی اول مهاجری بود که بعد از هجرت [در مدینه] فوت کرد
آنحضرت سنگی طلبید و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید و بزور حمله کرد
برداشته بر سر قبر وی نهاد و فرمود علامتی است که بر قبر برادر خود می‌کنیم تا دفن کنیم
نزد وی هر کس را که بمیرد از اهل و عیال من رواه ابو داود و این در وسط بقیع است
و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از وی زینب را رضی الله عنها و قبرهای امهات [المؤمنین]
نیز همانجاست و نهی فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورها چراغ افروزند
و بر فاعل آن لعنت کرده و نهی فرموده از خوار داشتن گور بتجدید یا پامال کنند یا لگد
آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده و در حدیث مسلم و ترمذی و دیگر جا
آمده که نه نشینند بر قبور و نگذرند نماز بسوی آن و ابو داود و نسائی آورده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم هر آینه اگر نشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای وی
و برسد تا پوست وی بهتر است از آنکه بنشیند بر قبر و نیز آورده که آنحضرت مردی را
دید در میان گورستان نعلین در پا فرمود بکش نعلین خود را و از بعضی
اصحاب تکیه و اضطجاع و جلوس بر قبر نقل کرده اند والله اعلم و از ابن
عباس آورده اند که گفت لعنت کرده خدای تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آنان
کسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغها افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن

انحی

بر قبور از جهت تضییع مال است زیرا که نفع میت در وی هیچ احدی را از جهت احتراز از تعظیم
قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن از این جهت است و در صحیح آمده که لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند
قبور انبیاء خود را مساجد و نماز گزاردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نماز مکروه داشته‌اند
آنچه بعض ذکر کرده‌اند حق است و احادیث صحیح در این باب وارد شده و اصل سنت در زمان
نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود و لیکن بعد از آن تکلفات در مقابر پیدا آمد
و مفاخره و مباهات بدان راه یافت و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر بمصلحت
و در تعمیر و در ترویج مشایخ و عظما دیده خیره افزودند تا ما را آنجا هیبت و شوکت اهل اسلام
و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از هنود و کفار
بسیارند و ترویج و اعلاء شان اسلام باعث رعب و انقیاد ایشان است و بسیار اعمال
و افعال و اوضاع که در زمان سلف مکروه بوده در آخر زمان از مستحبات
گشته [illegible] گفته‌اند و نقل است که ارواح بزرگان از آن راضی خواهند بود و ساختن
کمال و دیانت ایشان منسوب است از آن و دفن در جوار قبور صلحا و حضور و شهود
در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفاست و زیارت مقامات
متبرکه و دعا در آنجا متوارث است امام شافعی گفته است که قبر موسی کاظم سلام الله
علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا در زیارت قبور احترام بلا آزار

367

367

و مفاخره

در استقبال و جلوس نماز و نسبت عمال حکمیست که در حالت حیات بود کذا قال الطیبی
و در بعضی ازین امور که مذکور شد به بعضی وجوه تعدد در کتب فقه متاخرین توسعه و تخفیف
میتوان یافت والله اعلم و بالجمله زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است چنانچه گفت
که عادت نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد و از برای ایشان دعا
و ترحم و استغفار نمود و در صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت اهل بقیع
بر آید و برای ایشان دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث
درین باب متعدده آمده است و اینچنین زیارت که برای اینچنین بود لیکن تحقیقی و تذکره
در آن راه باید سنت است اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدا نهی کرده بود
از زیارت قبور و در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را
از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت که با ثبات رغبتی در دنیا و یاد دهد آخرت
آخرت را و این مر مردان راست اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نهی سابق
و اختیار از بیرون آمدن بزیارت مقابر جایز نیست الا بزیارت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنان که بزیارت قبور بر آیند
و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت نیز زنان داخل اند
و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشانست و در حدیث مسلم آمده است

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگرانرا نیز گریه در آورد
و فرمود طلب امرزش کردم مر مادر خود را اذن نداد و طلب زیارت کردم
داد اذن بدادم و فرمود زیارت کنید قبور را که مذکر موت است و گفته اند که حضرت
حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت را پس ایمان آوردند
بوی آنگه پس بمیرانید و بعضی گفته اند این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قضیه زیارت
و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین منع علما کرده اند از
اطلاق کفر بر والدین آنحضرت بلکه جمیع آبای وی صلی الله علیه وسلم تا آدم علیه السلام
و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت فرمود هر که زیارت والدین خود کند
یا یکی ازان دو را هر روز جمعه امرزیده شود مر او را و او نوشته شود او را بار
و استغفار و تصدق برای ایشان بیشتر حکم دارد و فرمود چون بگورستان در آیند
بگویند السلام علیکم یا اهل الدیار من المومنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
نسأل الله لنا و لکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت آرد که گذشت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بقبوری که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها
آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم
از عایشه آورده که آنحضرت در آخر شب نصف شعبان ببقیع بیرون آمد و گفت

السلام علیکم دار قوم مومنین وانا کم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم

لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین و یرحم الله

المستقدمین منا والمستاخرین وانا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن آیة الکرسی

و سوره اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار

آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز که میت گردی و نیز

ازین یاد کرده ایم خوانده که حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی است و دعا نیز

نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند

نه بر سر گور و نه غیر آن مکان و این مجموع بدعت است و مکروه اما تعزیه اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن

سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف

اموال و صیت از حق یتامی بدعت است و حرام و حد تعزیه تا سه روز است و بعد از

مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند

و تعزیه غایب یکروز و تعزیه جز یکبار نباید کرد و مکرر گردد گردانیدن مکرر است

از ابو حنیفه و نشستن بر در خانه بر سر راه برای عزا مکروه است و اشد کراهیت

بود آن عمل جاهلیت و نشستن بخانه یا مسجد رخصتی هست زیرا که آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بقتل جعفر و زید وابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم

369

می‌آمدند اما باین کیفیت که الآن متعارفست و در ایام معدود کنند نبود و خواندن
قرآن بر سر قبر اختلافی هست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنجا که قبر را گرد
کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته است
که اختلاف کردند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم کراهت است
انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیه برآیند طعام کنند و در بعضی
کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث
طول کنند جایز نیست ملک دیگران را از ترکهٔ میت و همسایهای او مستحب شود که برای
اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافیست و فرصت طعام
پختن و استعداد و تهیهٔ آن دشوار است و آنحضرت نزد قتل جعفر بن ابی طالب
بمردم خانه خود فرمود بسازید برای اهل جعفر طعامی زیرا که پیش آمده است
ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و بعضی گفته اند که در روز اول مکروه
نیست از جهت شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع شوند
مکروه است زیرا که اعانت است مر ایشان را بر اثم و عدوان و اختلاف است
در خوردن این طعام غیر اهل میت را و گفته اند آنها که مشغول اند بتجهیز میت جایز است
و اینها و الکلام در کتب فقه بتفصیل توان یافت والله اعلم

در بیان صلوة خوف صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه
و تعالی و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة و اما آیه و اذا ضربتم
فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة اکثر بر آنند که در قصر رباعی است
بدو رکعت و بعضی او را بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترک
بعضی افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر است و در عدد و کمیت و بعضی عامه و شافعیه
هر دو را داشته و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه
بر آنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم
و ظاهر مفهوم کریمه و اذا کنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان
نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان
الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست و هر چه آنحضرت کرده
باشد مادام که اختصاص آن بحضرت وی بنص ثابت نشود اتباع آن لازم است
و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت است برای و قید اذا کنت فیهم اتفاقی است
یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک است چنانچه در کریمه خذ من اموالهم صدقة
فقد بر دیگر آنکه گزاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یک
از ائمه وجهی از آن وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وی این است

که در کتب ستّه با جمعها از ابن عمر مروی شده است رضی الله عنهما که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان
پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا نماز گزارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم با آن طایفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند آن
طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگذارده اند و بایستاده اند در مقابل دشمن پس آمدند
طایفه دیگر و گذارد آنحضرت با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس ایستاد هر یکی ازین دو طایفه
و بگذارد برای خود رکعتی را که با آنحضرت نگزارده بود این ترجمه لفظ بخاری است
و از بواقی کتب ستّه نیز همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این
طریق اوفق است بنصّ قرآن هر چند که در روایات آن تصریح با آنکه کدام نماز
بود واقع نشده ولیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت از جهت آن باشد
ولیکن مذهب حنفی عام ترست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جایز است
داشته اند گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر و امام با هر طایفه یک رکعت
گزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب
با طایفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت

عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و بتوانند که اثبات آن در حضر نیز
باشد والله اعلم و نزد امام ابو حنیفه و مالک مخصوص بسفر نیست و وجه دیگر نیز در کتب احادیث
بعد طرق در روایات صحیحه مذکور است و چون غرض عمل بتفصیل آن چندان متعلق نبود
چه وجود نماز خوف در آخر زمان بغایت نادر خواهد بود بر آنچه بعض ذکر کرده اقتصار نمود
و گذاردن نماز خوف بدین وجه بر تقدیری است که مجال اقامت بدین نهج صورت بندد
و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار در رکوع
و سجود و بایماء و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور است تصریح بایماء واقع شده
چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکنند که مشروعیت نماز خوف بتقدیر گذشت
که مقارنت کرده و منتهی قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح است
بدان نه بمجرد خوف و احتمال وجود قتال مگر آنکه نظر بغالب حضور عدو و بغتةً و رسیدن
وی بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع باشد و دشمن برابر قبله بودی بعمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پس شدی و صحابه در عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو صف کشیده شدندی صفی در پس صفی دیگر و نماز
شروع کردندی و آنحضرت و صحابه همه باتفاق تکبیره و احرام برآوردندی و بعد از قیام
بجملگی در رکوع شدندی و بجملگی سر از رکوع برداشتندی اما چون بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در سجود شدندی برابر وی صف اول در سجود شدندی و صف باز پسین برابر دشمن بایستادندی

یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود همچنانکه ایستاده بودی برابر حضرت علیه السلام بسجود رفتی تا چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صف اول از رکعت اولی فارغ شدی و هر دو سجده کرده
در رکعت دوم برخاستی آنگاه صف باز پسین همانجا که ایستاده بودند در سجود شدندی
و هر دو سجده کردندی و برخاستندی و بجای اهل صف اول آمدندی و اهل صف اول ایستاده ماندی
بجای اهل صف باز پسین رفتندی پس آنحضرت رکعت دوم بگذاردی و صحابه
371 هر دو صف بجملگی برکوع رفتندی و بجملگی سر از رکوع برداشتندی چنانچه در رکعت اولی
بود و چون بسجود شدندی صف پیشین که در رکعت اولی پسین بود و درین رکعت پیش
آمده بودی بسجود رفتی و صف پیشین که در رکعت اولی پیشین بوده و درین رکعت پسین شده
چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم
و تاخیر و تغییر مکان در صف طائفه برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه را
حاصل شدی که اهل صف دوم که اهل صف باز پسین اند دو سجده رکعت دوم را
با آنحضرت دریافتندی چنانکه اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس
در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل است از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت
و موافقت وی از صحابه و چون آنحضرت بعد از فراغ دو سجده با این دو صف در تشهد

نشستی و صف مؤخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردندی و در تشهد
بوی ملحق شدندی و مجموع صفین باتفاق با حضرت صلی الله علیه وسلم سلام باز دادندی
و درین صورت هم مقابلت عدو و احتراس بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه وسلم
بودندی مگر دو سجده در رکعت که تنها کردندی و احمد و مسلم ست که از جابر
رضی الله عنه آورده و در نماز عصر بود جابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول صلی الله علیه وسلم
قومی را از جهینه پس قتال کردندی با ما قتال سخت پس چون گذاردیم با ما نماز ظهر را مشرکان
با یکدیگر گفتند اگر همه در نماز یکبارگی بر ایشان می افتادیم با این بارها می کردیم ایشان را
و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر است نزد ایشان از اولاد و در روایتی از اولاد
و در روایتی از ابناء و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان باید زد جبرئیل این خبر را
بحضرت رسانید و حضرت با صحابه گفت پس چون گزاردند نماز عصر را با وجه که مذکور شد
و بود دو صف در میان ما و مشرکان و گفت جابر در آخر حدیث چنانچه می گزارند امرای شما
و در حدیث ابی داود و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود در گروه مشرکان خالد بن الولید پس گزاردیم
نماز پیشین را و گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله کردیم
بر ایشان در حالتی که در نماز بودند پس نازل شد آیه قصر میان پیشین و عصر پس ایستاد رسول الله

صلی الله علیه و سلم مستقبل قبله و مشرکان در پس او بودند و صف بستند خلف رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و صفی دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد
آورده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود
که دشمن برابر قبله بودی اما اگر دشمن برابر قبله نبودی صحابه را دو گروه کردی یک گروه
برابر دشمن و در مواجهه بازای وی بایستادی و یک گروه دیگر گفت نماز را با پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بگذاردندی بجای آن گروه شدندی که برابر دشمن است و آن گروه
پیغمبر یک رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم در یافتندی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
سلام باز دادی و هر گروه یک رکعت را قضا کردی بعد از سلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم
این همان حدیث ابن عمر است که در کتب ستة باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است
چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیریست که دشمن برابر قبله نبودی
نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود
که لفظ بازای عدو یا در مواجهه وی که درین حدیث واقع دلالت دارد بران
چه در صورت که دشمن در جانب قبله است همه مواجهه و مقابل عدو ایستاده اند کما
لا یخفی و در بعضی اوقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت را با یک گروه گذاردی
و یک گروه را مقابل عدو برای محافظت ایستاده می کرده و با هر کدام سلام میداده

و نماز اینها بیرون می آمدند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف می کرد و سلام میداد

(می آمدند)

تا گروه دوم که در مقابل عدو ایستاده بودند و با ایشان دو رکعت دیگر میگزارد

و این گروه اخیر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه

چهار رکعت گزارده بود و با ایشان دو رکعت این وجه در جامع الاصول از احادیث

بخاری از جابر آورده که بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بذات الرقاع

و افتادیم بیم روزی با جنگلی پر درخت پس افتاد هر کدام از ما زیر درختی (و در آن) و بود

میان درختی که سایه خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آنحضرت

صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ

آن درخت بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر حضرت را از شاخ برآورد

و برکشید و آنحضرت بیدار گشت و شمشیر را از دست وی گرفت و او را راند

و هیچ نگفت او را چون وقت نماز در آمد (بگزارد) بطایفه دو رکعت پس رفتند این طایفه

و بگزارد بطایفه دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آنحضرت را چهار رکعت

و مر قوم را دو رکعت و در روایتی از نسائی نیز از جابر آورده با این لفظ که

گزارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با صحابه خود صلوة الخوف پس بگزارد با یکی

طایفه و طایفه دیگر روی ایشان بجانب دشمن بود و پس بگزارد با آن طایفه دو رکعت

373

پیغمبر باستادند بجای آن طایفه دیگر و آمدند آن طایفه دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت

پیغمبر سلام داد و گاه با هر طایفه دو رکعت مستقل گزاردی و سلام باز دادی و معنی

استقلال همین است که با هر طایفه سلام جدا باز دادی چنانچه در روایتی از نسائی از جابر

رضی الله عنه آمده که گزارد آنحضرت بطایفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد

پس گزارد بطایفه دیگر دو رکعت و سلام داد و در این صورت آنحضرت چهار رکعت

گزارده بودی و ایشان دو رکعت و گاه بهر طایفه یک رکعت گزاردی و این طایفه

بعد از یک رکعت از نماز بیرون میشدندی و آن طایفه دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردی

و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گزارده بودی

و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت این روایت را ابو داود و نسائی از حذیفه آورده

و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردند رکعتی دیگر را و ابو داود گفته که بعضی روایت

کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول و وجه دیگر در جامع الاصول

از بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه آورده که طایفه صف بستند با حضرت

و طایفه ایستادند در مواجهه دشمن پس گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم

با طایفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت

دیگر را برای خود پس برگشتند و رفتند در مواجهه دشمن باز طایفه دیگر آمد پس گزارد

آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده بود از نماز وی و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را

برای خود تنها پس سلام داد آنحضرت با ایشان و درین صورت هر گروهی را یک رکعت شد

با حضرت و یک رکعت تنها اما هم در وقت صلوة حضرت نه قضا رکعت باقیه بعد از تمامی

نماز حضرت و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام است خواه بود از آنکه

دشمن برابر قبله بودی یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و هیچ یکی از این دو صورت مقید

دیگر بدانکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد وی

تخصیص نماز خوف نیست بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک است پس گزاردن حضرت چهار رکعت را

محمول بر جواز آنست چه قصر رخصت است چنانکه مختار بعضی ائمه است و اگرچه صحیح آنست که آن حضرت

هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده و لیکن این از خصائص صلوة حالت خوف باشد

تا هر طایفه نماز را عقب آن حضرت تمام بگزارند یا بجهت جواز تکرار ادای نماز چنانکه شافعی

بآن قایل است و لهذا بعضی عبارات شافعیه واقع است که می باشند قوم را هر دو را آنحضرت

چهار بود در سفر بی تشهد و احتمال دارد که درین دو صورت این نماز در حضر بوده

باشد و برین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بوده

چنانکه گزارده یک رکعت از قوم در وجه اخیر ولیکن در حدیث جابر آمده که آن غزوه

ذات الرقاع بود والله اعلم و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت در حالت سفر بوده

چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شیخ میگوید که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بود
ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس است والله اعلم
و بعض میگویند این وجوه همه رواست از جهة ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت آن از فعل آنحضرت
لیکن و مذهب امام احمد همین است چنانچه فاعل اوست در اتباع ماثور و اگرچه بعضی
از اهل وی ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه کرده اند

374

و مختار امام مالک نیز همین وجه است ولیکن میگوید که امام در رکعت دیگر با طایفه ثانیه
میگزارد تشهد میخوانند و سلام میدهد و این طایفه قضا میکنند رکعت دیگر را و در مختار
احمد امام تشهد خوانده توقف میکند تا این طایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکنند
پس سلام شد با ایشان و در حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت
قبله است که بعض ذکر کردیم لیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صف اول سجده
رود با امام و ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نشود دیگر نزد امام باقر و
زفر نیز نزد دیگران از فرض نیز و نزد شافعی جایز است و در غیر صورت خوف نیز اگر هم آنچه
از فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در هر دو بار نیت فرض میکنند پس
در رکعت ثانیه واقع میشود مر قوم را از فرض و آن حضرت را از سنت و اقتدا
مفترض بمتنفل نزد ایشان در صورت تکرار جایز است و چون محل اختلاف علماست

متنفل

گفته اند از اولی آنست که بگذارد با هر فرقه بگر گعت کذا فی الحاوی و شرح مصنف میگوید

که بعضی از علما حدیث این نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و الثران در جامع

الاصول مذکور است اما صحیح و چون این بود که بیان کردیم با بعد النوعین این و چون و بعضی و

دیگر در صحاح مذکور نشد و بصحت نرسیده اند یا رب مگر صحت اینها نزد مصنف و علماء

که وی اتباع و تقلید آنها میکند بثبوت رسیده باشد والله اعلم تمام شد ابواب صلوة

بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و علمای ... را در این باب

تصحیح نمود چنانچه عادت اوست درین کتاب باآنکه آن بابی مقرر است از صلوة

و در وی اختلافست میان ابوحنیفه که بیک رکوع گوید یا دو و بعضی ...

یا رب مگر از آن نسیان شد یا از نسخه اصل افتاده دیگر نسخها بر آن متفرع شدند والله اعلم

تمت تمام